

بسم الله الرحمن الرحيم

درس تفسیر آیت الله سیدان

«سنت‌های الهی»

۱۴۰۲ - ۱۴۰۱

تفسیر ۴۰۲-۴۰۱

سنت تغییر جلسه ۱۴۰۱/۷/۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَيْرِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
اللَّهُ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

به فضل الهی مباحث متعدد بسیاری از آیات شریفه قرآن به گونه تفسیر موضوعی صحبت شد. بحثی که اخیراً مطرح بود قبل از تعطیلات مسئله سنت مهلت بود. به عنوان سنن الهی که در قرآن کریم مطرح است، مسئله سنت آزمایش بحث شد. و همچنین سنت مهلت.

ان شاء الله سننی که به نظر می‌رسد در قرآن کریم هست، یعنی روش‌هایی که خداوند متعال در ارتباط با مردم اجرا می‌فرماید، و قرار بر این است که آن روش‌ها در خلق، در جامعه تداوم داشته باشد، از چنین روش‌هایی تعبیر می‌شود به سنت الهی، در بیانات و حیانی.

سنت تغییر در قرآن

یکی از این سنت‌ها سنتی است که در بعضی از آیات شریفه به این صورت بیان شده: سوره مبارکه انفال ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ که اسم این سنت را می‌شود گفت سنت تغییر. عنایات الهی، ثواب‌ها و نعمت‌ها، و یا تغییر نعمت‌ها بر اساس تغییر آنچه در نفوس است.

به علل خاص از سنن الهی این است که در ارتباط با نعمت‌هایی که به خلقی عنایت کرده است، آن نعمت‌ها را از آن‌ها سلب نمی‌کند مگر این که آن‌ها خودشان را عوض می‌کنند. یعنی از حالات خوب، از رفتار خوب، از صفات خوب، از روش خوبی که داشته‌اند خود را متحول می‌کنند به روش‌های ناپسند و صفت‌های ناپسند، به رفتار ناپسند. خداوند متعال هم نعمت‌هایی که عنایت فرموده است، نعمت

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره انفال، آیه ۵۳.

هایش را از آنها سلب می‌کند. اسمش را می‌گذاریم سنت تغییر بر اساس علل خاصی که در ارتباط با نفوس افراد رخ می‌دهد.

این مطلب در آیات شریفه قرآن تا آنجا که من یک تتبع مختصری کردم در دو سوره مطرح شده است. یکی در سوره مبارکه انفال مطرح است، و یکی هم سوره مبارکه رعد. در این دو سوره دو آیه است در خصوص این جهت که سلب نعمت‌ها از افراد و از گروه‌های مختلف، و یا اعطاء نعمت‌ها و دور شدن نعمت‌ها در ارتباط با افراد و گروه‌های مختلف، بر اساس تغییری است که در نفوس افراد رخ می‌دهد. لذا اسمش را می‌گذاریم سنت تغییر.

آیه‌ای که خواندم «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خداوند متعال نعمتی که به جمعی عنایت کرده است تغییر نمی‌دهد، سلب نمی‌کند آن را از آنها تا آن وقتی که این‌ها خودشان خودشان را عوض کنند. یعنی به کار زشتی، به خلافی، به ردائیل اخلاقی و کارهای ناپسندی دست بزنند. «وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» همه عذاب‌هایی که خداوند متعال بر گروه‌هایی نازل نموده است، و به عذاب گرفتارشان کرده است، بر این اساس است که آن‌ها در نعمت بوده‌اند، قبلاً آن عذاب و گرفتاری را نداشتند، و بعد چون رویه خودشان را عوض کردند و از آن حالات خوبی که داشتند به حالات زشتی خودشان را متحول نمودند، خدا هم نعمت‌هایی که عنایت کرده بوده، بعد از مهلتی که داده است که یکی از سنت‌ها هم سنت مهلت بود، از آن‌ها سلب کرده است.

پس این یک آیه در سوره مبارکه انفال است. و معنایش روشن است.

آیه دوم هم سوره مبارکه رعد است اما با مختصر تغییری «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» خداوند متعال فرشته‌هایی موکل کرده است بر این که افراد را حفظ کنند و نگهداری می‌کنند از خطرات مختلف تا آن وقتی که تقدیر بر آن است. بعد به آن‌ها گفته می‌شود که از این حفاظت دست بردارند. بعد تقدیراتی رخ می‌دهد. این مطلب اولی است که خاص به خودش هست. من امر الله یعنی من اجل امر الله، یا من امر الله یعنی بامر الله.

آن چه مربوط به بحث‌ها هست این است «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ اگر نعمتی به آن‌ها داده، نعمت را سلب نمی‌کند تا این که این‌ها خودشان تحول پیدا می‌کنند از روش خوب اخلاق خوب رفتار خوب به کارهای زشت؛ آن وقت خداوند متعال نعمت را از آن‌ها می‌گیرد.

پس یکی از سنت‌های الهی طبق این دو آیه شریفه، سنت تغییر در وضعیت افراد و گروه‌های مختلف

است بر اساس تغییر در نفوس خودشان. این مسئله‌ای است که در قرآن کریم مطرح است. در ذیل این آیه‌هایی که خواندم نسبت به آیه اولی که خواندم روایاتی در تفسیر اهل البیت جمع آوری کردند. بسیار بسیار تفسیر نفیسی است. در ذیل هر آیه‌ای، تا آن‌جا که من برخورد کردم شاید یک مورد خاطر می‌آید که با تتبعی که شد یک حدیثی مثلاً نقل نشده، و الا به طور معمول همه احادیثی که در ارتباط با آیات شریفه قرآن آمده است، آورده است. و زحمت بسیاری کشیده شده است. تفسیر اهل البیت بسیار بسیار جامع است. و در موارد استفاده از این تفسیر کاملاً انسان بر احادیث ورود پیدا می‌کند.

سنت تغییر در روایات

در ارتباط با این آیه‌ای که در سوره انفال هست و خواندم «ذَلِكِ بَانَ اللَّهُ لَمْ يَكُ مُغَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» روایاتی نقل شده که کاملاً همین معنا را بیان فرمودند. از حضرت صادق علیه السلام هست «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ وَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا أَنْاسٍ كَانُوا عَلَى طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَاءٌ» خداوند متعال به یکی از انبیاء فرمود که به مردم بگو که هیچ جمع آبادی نیستند، یا یک خانواده‌ای که این‌ها بر اساس طاعت من زندگی می‌کردند، پس به این‌ها بدی برسد. اگر چنین چیزی بشود، بر اساس این است که آن‌ها خودشان را عوض کردند. وضعشان را تغییر دادند، ما هم نعمت را عوض کردیم. «فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أُحِبُّ إِلَيَّ مَا أَكْرَهُ» و هیچ جمعی نیستند هیچ خانواده‌ای نیستند که از آن چه که من دوست دارم نسبت به آن چه که من کراهت دارم وضعشان تغییر کند، «إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَيَّ مَا يَكْرَهُونَ». وقتی که این خانواده یا آن گروه خودشان در ارتباط با اعمال اختیاری که مختار هستند از آن چه که من دوست دارم خودشان را منتقل می‌کنند به آن چه که دوست ندارم از آن چه که طاعت است خودشان را به معصیت می‌کشاند الا این که من هم نعمت‌هایی که دادم از آن‌ها اخذ می‌کنم و گرفتارشان می‌کنم «إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَيَّ مَا يَكْرَهُونَ».

«وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا عَلَى مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلَيَّ مَا أُحِبُّ إِلَيَّ تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَيَّ مَا يُحِبُّونَ»^۱. اگر خودشان را عوض کردند و از نادرستی‌ها به درستی منتقل شدند، ما هم باز برنامه خودمان را عوض می‌کنیم. این یک حدیث.

باز از حضرت باقر علیه السلام «إِنَّ اللَّهَ قَضَى قَضَاءً حَتَّىٰ لَا يُنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ حَتَّىٰ يُجِدَّ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النِّعْمَةَ»^۲. خداوند به طور حتم بر خودش حکم کرده که نعمتی که به بندهش داده باشد،

۱ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲/۲۷۴ باب الذنوب

۲ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲/۲۷۳ باب الذنوب

آن نعمت را از او نگیرد مگر این که او به خلافی تصمیم بگیرد؛ آن وقت سلب نعمت از او بشود. خیلی تعبیر تعبیر قوی است. «إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا أَلَّا يُنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ حَتَّىٰ يُجِدْثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النَّعْمَةَ».

باز در همین مورد از حضرت صادق علیه السلام رسیده است «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّىٰ يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ»^۱.

البته این‌ها یک استثنائاتی دارد. و آن این است که گاهی مسئله آزمایش پیش می‌آید. گاهی می‌شود که انسان‌ها درجاتشان فرق می‌کند. این‌ها دیگر یک بحث‌هایی دارد که باید جلسه دیگر ان شاء الله توضیح این استثنائات را عرض کنیم. گاهی می‌شود افراد در یک سطحی هستند که اصلاً قرار است که گرفتاری‌هایشان بیشتر بشود، ابتلائاتشان بیشتر بشود. به خاطر این که سطح ایمان‌شان در یک سطحی رفته که با این گرفتاری‌ها باز دائماً اوج پیدا می‌کنند؛ که البلاء للولاء. این‌ها یک استثنائاتی است.

آخرین حدیثی که عرض کنم این است که از آقا حضرت امیر علیه السلام هست که حضرت فرمودند «وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةٍ وَتَعْجِيلِ نِقْمَةٍ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بَيْرُصَادٍ» و قال ایضا «إِيَّاكَ وَالدَّمَاءَ وَسَفْكَهَا بَغَيْرِ حِلِّهَا» از خونریزی بی مورد «فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ لِنِعْمَةٍ وَلَا أَكْبَرُ لِنِقْمَةٍ وَلَا أَكْبَرُ بَرِّ وَالِ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بَغَيْرِ حَقِّهَا»^۲. که این هم مشخص است.

بنابر این پس یکی از سنت‌های الهی، سنت تغییر شد. تغییر به این معنایی که خداوند متعال اوضاع و احوال فرد را یا گروه را تغییر می‌دهد، به خاطر این که این‌ها اوضاع و احوال نفس خودشان را تغییر می‌دهند. اگر از بدی‌ها به طرف خوبی‌ها بیایند، عنایت می‌شود به آن‌ها. اگر از خوبی‌ها به طرف بدی‌ها بروند، نعمت متوجه آن‌ها می‌شود. این یک سنتی است. و این سنت البته استثنائاتی دارد که باید در یک جلسه خاص دیگری ان شاء الله در جلسه بعد به عرضتان برسد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲/۲۷۴ باب الذنوب

۲ - بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۲۴۲/۷۴ و ۲۶۳ باب ۱۰ عهد أمير المؤمنين ع إلى الأئمة ره حين ولاء مصر

سنت تغییر جلسه ۱۴۰۱/۷/۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱

در ارتباط با بحث تفسیری، بحثی که اخیراً مطرح شد سنن الهی در قرآن کریم. در ارتباط با سنن الهی سنت آزمایش، سنت مهلت مطرح شد؛ و بعد هم سنت تغییر در جلسه قبل گفته شد. دو آیه هم در ارتباط با این سنت از سوره مبارکه انفال و سوره رعد صحبت شد. و گفته شد که خداوند متعال نعمی که به خلقتش عنایت کرده، تغییر نمی‌دهد مگر وقتی که آن‌ها خودشان را، نفوسشان را تغییر بدهند، و از جهت خوبی‌ها به بدی‌ها متحول شوند. و نیز در ارتباط با نعمت‌هایی که برای خلقی، جمعی، فردی، طبقه‌ای می‌شود، وقتی که خودشان را تغییر دهند، به جهت خوبی‌ها متحول شوند، خداوند آن نعمت‌ها را هم بر طرف می‌کند. سنت تغییر به مقدار لازم صحبت شد.

استثنائات سنت تغییر و دلیل آنها

عرض شد که در عین این که مسئله از این قرار است، یک برنامه‌های دیگری که به نظر می‌رسد با این سنت منافات دارد نیز وجود دارد. ولی منافات ندارد. آن‌ها مواردی است که در هر جریان مسئله استثنائی هست، و یا سنت دیگری است که بر اساس آن سنت به نظر می‌رسد که تنافی با این سنت تغییر دارد. ولی خود آن هم سنتی است.

این دو موردی که اشاره کردم که سنت دیگری است، یا موارد استثنائی است، قرار شد که در این جلسه صحبت بشود. حالا به اندازه ضرورت و فرصت به عرض می‌رسد. مثلاً جریان منعکس شدن نعمی که خداوند به انسان عنایت کرده است، و ضعف پیدا کردن بر اثر طول عمر، این خود جریانی است که ممکن است گفته بشود مسئله سنت تغییر که گفته شد، به عکس سنت تغییر است، منافات دارد. چه این که ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾^۲ سوره مبارکه یس؛ در این آیه شریفه فرموده است که آن‌هایی را که عمر طولانی به آن‌ها می‌دهیم، معمر می‌شوند، در ارتباط با خلقتشان نقص پیدا می‌کنند. یعنی قوای آن‌ها تحلیل می‌رود. چشم آن‌ها ضعیف‌تر می‌شود. شنوایی آن‌ها ضعیف‌تر می‌شود. قدرت تحرکشان

۱ - سوره انفال، آیه ۵۳.

۲ - سوره یس، آیه ۶۸.

کمتر می شود. تا به آن جا که در بسیاری از موارد قدرت فهم شان و تعقل شان نیز کمتر می شود. چه طور گفته می شود چنین چیزی که در آیه شریفه آمده است، با توجه به مسئله تغییر که گفته شد در مسئله تغییر وقتی در جهت تغییر نفوس شان قرار می گیرند، تغییر و تغیر بوجود می آید. بسیاری از افراد در جهت خوبی حرکت می کنند، هر چه عمر بر آن ها می گذرد خوب تر می شوند، متقی تر می شوند، ولی وقتی پیرتر هم شدند، نقصی در قوا و در نعمت های الهی بر آن ها پیدا می شود.

پس بیان تناقض مسئله این شد که گفته شد سنت تغییر معنایش این است که از نعمت های مختلف در ارتباط با نعم گوناگون، وقتی خداوند تغییر می دهد در جریان زندگی افراد، که آن ها خودشان را از خوبی ها به بدی ها متحول کنند، خداوند متعال هم نعمت را متحول می کند. ولی بسیاری در جهت خوبی تکامل پیدا می کنند، متقی تر، مهذب تر، ولی چون سن شان بیشتر شده است، نقصی در نعمت های بدنی آن ها و مادی آن ها و قوای فوق العاده ای که خدا مرحمت کرده، به صورت های مختلف تحقق پیدا می کند؛ چگونه می شود؟

گفته می شود این هم خود یک سنتی است. در مقابل آن سنت تغییر این هم یک سنتی است. بنابر این جزء سنن است. اگر بگوییم استثناء است به خاطر یک سنت دیگر، مشکلی ندارد. ولی به طور کلی سنت دیگری است که با این جریان این مخالف را دارد، مشکلی ندارد. چه این که در این مکتب، خود مکتب این سنت را بیان کرده و مطالبی در این ارتباط گفته شده است. بنابر این پس از سنن دیگری که در ارتباط با بیانات شریفه و حیانی مطرح است، مسئله ای هست که در این آیه شریفه ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾ آمده است. این خود نیز سنتی است. بنابر این چون سنن متعددی است، گاهی این سنن با یک دیگر به نظر می رسد که تنافی داشته باشد، ولی خیر این هم سنتی است، آن هم سنتی است. معنایش در حقیقت این می شود که این هم یک استثنائی است. نسبت به سنت قبلی نسبت به آن سنت که صحبت شد، و فکر تنافی شده، یک استثنائی است به صورت سنت دیگری. پس مشکلی از این جهت ندارد.

و در این آیه ای که عرض شد، نکته بسیار لطیفی است در آیه شریفه ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾ که در حدیثی بیان شده است. دقت فرمایید اجمال این است که این آیه شریفه در قبال نظر مادی ها هست که گفته می شود جریان هایی که رخ می دهد بر اثر تصادفات و بر اثر فعل و انفعالاتی است که مبدأ شعوری ندارد. اگر این چنین باشد، تمام آنچه که زمینه از برای این که انسان رشد پیدا کرده، قوت پیدا کرده، همه آن ها وجود دارد؛ در عین حال که همه آن ها وجود دارد، می بینیم کار به عکس انجام می شود. معلوم می شود یک اراده ای دیگر در کار است. نفی مسائل منکرین ذات مقدس حضرت حق است.

حالا حدیثی که به عرضتان می‌رسد این است که در تفسیر اهل بیت در ذیل همین آیه شریفه ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ﴾ «قَوْلُهُ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ فَإِنَّهُ رَدُّ عَلَى الزَّانِدِ قَدِّهِ الدِّينَ يُبْطِلُونَ التَّوْحِيدَ» منکرین خدا که با ایمان به خدا برنامه‌های شان، حرفای شان منافات دارد، و به خیال خودشان نفی توحید می‌کنند، «وَيَقُولُونَ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا نَكَحَ الْمَرْأَةَ وَصَارَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ تَلَقَّتْهُ أَشْكَالٌ مِنَ الْغِذَاءِ وَدَارَ عَلَيْهِ الْفَلَكُ» غذایی به این نطفه می‌رسد، فلک و چرخ و پر زندگی عالم هم، گذشت شب و روز هم که در کار خودش است، «وَمَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَيُولَدُ الْإِنْسَانُ بِالطَّبَائِعِ مِنَ الْغِذَاءِ وَ مُرُورِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» می‌گویند جریان‌های طبیعی است که سبب شده است نطفه علقه بشود، علقه مضقه بشود، کم کم طفل بشود، و وارد این عالم بشود. نه این که پشت جریان، شعوری علمی قدرت خاص

شاعرانه‌ای در کار باشد. نقض حرف آن‌ها است. رد حرف آن‌ها است. به چه صورت؟

«فَنَقَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ فِي حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقَالَ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ» جواب‌شان این است که تمام این جریان‌های طبیعی که شما می‌گویید، همه به جای خود محفوظ است؛ غذا که به او می‌رسد، چرخ و فلک هم که کار خودش را دارد می‌کند، پس باید هم چنان ادامه پیدا کند، و به اضافه تقویت هم بشود؛ نه این که نقص پیدا بشود. و این نکته بسیار لطیفی است که در عین این که همه این جریان‌های طبیعی موجود است، نتیجه عکس می‌شود. پس معلوم می‌شود علم اراده خاصی در کار است. خداوند جواب این‌ها را داده است به جمله واحده‌ای که فرموده است که «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلَا يَعْقِلُونَ قَالَ لَوْ كَانَ هَذَا كَمَا يَقُولُونَ يَنْبَغِي أَنْ يَزِيدَ الْإِنْسَانُ أَبَدًا» دایما باید بزرگ‌تر بشود و باید قوی‌تر بشود و باید نیروهایش بیشتر بشود. «مَا دَامَتِ الْأَشْكَالُ قَائِمَةً وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ قَائِمَانِ وَالْفَلَكُ يَدُورُ فَكَيْفَ صَارَ يَرْجِعُ إِلَى النُّقْصَانِ» عکس می‌شود، نقص پیدا می‌کند «كُلَّمَا أَزْدَادَ فِي الْكِبَرِ إِلَى حَدِّ الطُّفُولِيَّةِ» آن چنان می‌شود که به حد صباقت می‌رسد. از صبی هم گاهی بدتر می‌شود. نکس بیشتر پیدا می‌کند. «وَأَنْقُصَانِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ وَالْقُوَّةَ وَالْفَقْهَ وَالْعِلْمَ» فهمش و علمش و عقلش و همه کمتر می‌شود. «وَالْمُنْطِقَ» گفتار را که قوی در گفتار بوده است، از دست می‌دهد. «حَتَّى يَنْقُصَ وَيَتَكَبَّرَ فِي الْخَلْقِ» همه ضعف پیدا می‌کند. «وَلَكِنَّ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَتَقْدِيرِهِ»^۱.

پس بنا بر این این قسمت اول گفته شد که اگر چنانچه با آن سنت تعییر و تعییری که صحبت شد، گفته بشود که بعضی از موارد می‌بینیم مطلب به عکس است. با توجه به این که در مسیر خیر قرار گرفته، نعمت‌ها از او گرفته می‌شود؛ این چه می‌شود؟

۱ - تفسیر القمی، ج ۲/۲۱۷ [سورة يس (۳۶): آية ۶۸]

جوابش این می شود که آن در ارتباط با جریان مسائل تکوینی است؛ و این سنت تغیر که گفتیم در جریان مسائل تکلیفی است. با این تعبیر مطلب روشن تر می شود. می گوییم که آن سنت در ارتباط با مسائل تکوینی است؛ و آن چه گفتیم در جریان تغیر و تغیر، در ارتباط با مسائل تکلیفی است. حالا در عین حال در این مسائل تکلیفی هم باز استثناء هست. و آن استثناء چیست؟ این است که یک استثناء مهم هست و آن این که بسیاری از افراد هر چه خوب تر می شوند، بلای آن ها بیشتر می شود. «البلاء للولاء ثم للاوصیاء ثم للامثل فلامثل».

موارد بسیار، و روایات در این زمینه عجیب که در بحث ابتلاء و امتحان فکر می کنم بعضی از این روایات خوانده شد. تا آن جا که می شود در حدیث هست همچنان که یک فرد مسافر برای اهل بیت خودش از سفر هدیه می آورد، سوغات می آورد، خداوند متعال هر چند گاهی نسبت به بنده مؤمنش هدیه می دهد گرفتاری را. گرفتارش می کند، مبتلا می کند او را، تا دل به دنیا ندهد. تا علاقه به دنیا پیدا نکند. تا منزجر شود از دل دادن به دنیا. این هم یک جهت گرفتاری ها.

و دیگر این که اجرش بیشتر می شود. وقتی در راه خدا گرفتار می شود امتحان می شود، در امتحان هم سر فراز می شود به این که کار را به خوبی انجام می دهد، اجرش بیشتر می شود. همان جمله کوتاهی که آقا امام حسین علیه السلام فرمودند که یک دنیا حرف دارد. وقتی که حضرت به طرف کوفه حرکت کردند، در مکه بودند و یک کسی آمد خیلی به حضرت اصرار کرد، گفت آقا این ها با شما نیستند. این ها شمشیرهای شان علیه شما خواهد بود. و برنامه برنامه بی وفایی است. به این ها نامه های آن ها اعتنا نکنید. اصرار به این که این سفر را نروید. خیلی که اصرار کرد.

«فَأَوْمَأَ بِبَدِيهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» اوضاع به هم خورد. گفت ملائکه دیدم، فرشته های بسیار دیدم. حضرت فرمودند «فَقَالَ ع لَوْ لَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَ حُبُوطُ الْأَجْرِ» اگر دو چیز نمی بود، یکی این که اجرمان کم می شد، و دیگر این که دوران گرفتاری ها کم است، «لَوْ لَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَ حُبُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتَهُمْ بِهَوْلَاءٍ». اگر نبود که دوران گرفتاری کم است، یک مدت کوتاهی است، نمی خواهد میلیون ها سال گرفتار باشیم، سالهای طولانی گرفتار باشیم، دوران گرفتاری کوتاه است، و این که اجر کم می شود، به این فرشته ها همه این ها را نابود می کردم و از بین می بردم. ولی دو چیز مانع است؛ یک این که دوران گرفتاری کم است، بعد اجر بسیار است.

نتیجتا پس برای خوبان گرفتاری هایی است که در حدی که به عرض رسید. و روایات در این زمینه

یکی دو تا ده تا نیست.

پس جمعی که خوب هستند، یک استثنائی در کار آنها هست که خوبند خوب تر هم می شوند، گرفتاری بیشتر می شود. تا آن جا که «كُلَّمَا أُرْدَادَ الْعَبْدُ إِيْمَانًا أُرْدَادَ ضَيْقًا فِي مَعِيشَتِهِ»^۱. تا این جا، به خاطر این که در جریان تکامل نقش ابتلاء بسیار بسیار قوی است. و با این ابتلائات در جهت تکامل پیشروی دارد. و بالتیجه چنین جریان هایی اگر به نظر برسد که نقض این سنتی است که گفتیم، خیر نقض نیست. در موردی که گفتیم اصلاً دو مقوله است. در یک مورد می گفتیم گروهی استثناء هست وضعشان، وضع خاصی است. که به عرض رسید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲/۲۶۱ باب فضل فقراء المسلمين

جلسه ۱۴۰۱/۷/۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱

بعضی از سنن الهی زیر مجموعه سنت تغییر

بحث اخیر در ارتباط با سنت‌های الهی، سنت تغییر و تغیر نامیده شد. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۲ حاصل این سنت هم این بود که خداوند متعال نعمت‌ها و عنایات‌هایی که به بندگانش دارد، این‌ها را سلب نمی‌کند مگر این که خود آن‌ها خودشان را متحول کنند از خوبی‌ها به بدی‌ها. آن‌گاه آن نعمت‌ها از آن‌ها سلب بشود. و این سنت تغییر و تغیر سنتی است بسیار مهم. و همچنین از بدی‌ها وقتی خودشان را به خوبی‌ها متحول کنند، باز عنایات الهی شامل حالشان می‌شود.

استثنائاتی گفتیم در این مورد هست. گاهی می‌شود که به عنوان آزمایش در این که یک کسی در مصیر صحیح که هست، کارهای خوبی که انجام می‌داده است، آن‌ها را به بدی تحویل و تحول نمی‌دهد تغییر نمی‌دهد، ولی باز هم گرفتاری‌ها پیش می‌آید. نعمت‌ها از او گرفته می‌شود بر اساس سنت آزمایش. موارد استثنائی از این قبیل هم اشاره شد.

در تمه این بحث، بحث سنت‌های الهی و سنت تغییر و تغیر، زیر مجموعه این بحث مسائل مختلف بسیاری است؛ از این که مثلاً سنت الهی است که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ این یک سنت است که اگر کسی توکل بر خدا کرد، خداوند متعال کفایتش می‌کند. باز با همان استثنائاتی که می‌گفتیم که گاهی آزمایش است و گاهی چنین و چنان، جای خودش محفوظ است. ولی این هم از سنن الهی است. از روش‌های حضرت حق نسبت به بندگانش این است که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ از این دست مطالب که در قرآن کریم هست؛ حالا بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود. این‌ها زیر مجموعه همین سنت تغییر و تغیر است. یعنی وقتی کسی به خودش چنین توجهی بدهد که حالت توکل پیدا کند، و مصمم شود بر چنین تحول نفسانی، وقتی متوکل به حق شد، تکیه به خدا کرد، این جاست که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره انفال، آیه ۵۳.

از سنن الهی است.

حالا از این قبیل است ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱ اگر کسی تقوا پیشه کند، جدی مراعات کند دستورات الهی را فرمان پروردگار را در همه شئون زندگی، سنت الهی این است که ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ در گرفتاری‌ها برای او مفر درست می‌کنیم، راه خروج از گرفتاری برای او درست می‌کنیم. ﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ از آن‌جا که متوجه نیست و فکر نمی‌کرده، خدا برنامه‌هایش را ردیف می‌کند. باز آن استثنائات که گفتیم در اصل بحث جای خودش محفوظ است. پس باز از سنن الهی این است که ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾.

از سنن الهی این است که ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾^۲ از سنن الهی است که اگر کسی دارای این دو خصلت بشود که خاف مقام ربه، بیمناک باشد از مخالفت با پروردگار، و بالتیجه نفسش را از هواهای نفسانی باز بدارد، چنین کسی سنت الهی این است که او را بهشتی نماید. سنت الهی این است که کمکش می‌کند اهل بهشت بشود. ﴿مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴾ که این نهی از هوای نفسانی هم که می‌دانیم چقدر تأکید شده است.

و این حدیث بسیار شریف بسیار جالب است و پر تذکر که «لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَتَرَكُ النَّفْسِ وَمَا تَهْوَى أَذَاهَا وَكَفَّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا»^۳ پست می‌کند انسان را اگر انسان با هوای نفس، خود را رها کرد و مطیع نفس شد. سبب امتیاز نمی‌شود، سبب پستی می‌شود. و اگر کسی در مسیر هواهای نفسانی قرار گرفت، به اضافه این که پست می‌شود، هواهای نفسانی اذیتش هم می‌کنند. «وَتَرَكُ النَّفْسِ وَمَا تَهْوَى أَذَاهَا» اذیتش هم می‌کنند. بخواهد به جایی برسد، راه چاره چیست چه باید کرد؟ «وَكَفَّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا». پس این هم یک سنتی است که ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾.

و باز از سنن الهی است ﴿وَمَنْ يُؤَقِّ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴ اگر کسی بخل نفسش را مهار کند نگه بدارد، نتیجه رستگاری است. سنت الهی این است که اگر کسی در مقابل بخل نفسش ایستادگی کند مخالفت کند مهار کند، لازمه اش رستگاری است.

۱ - سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲ - سوره نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۳ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۳۳۶/۲ باب اتباع الهوی

۴ - سوره حشر، آیه ۹ و تغابن، آیه ۱۶.

این بخل نفس همین است که معمولاً می فهمیم که انسان نفسش بخیل نباشد. هر کجا که لازم باشد که از اموالش در مسیر حق مصرف کند، مصرف کند. ولی استحسانا به ذهن می آید به طور کلی آن چه که نفس بخل می ورزد بر آن، خود را از آن حفظ کند، و نفسش را مهار کند، نگذارد بخل کند. نفس بر همه خوبی ها بخل می کند. نفس به نیاز اول وقت بخل می کند. نفس به نیاز شب بخل می کند. نفس به صله رحم بخل می کند. نفس به انفاق و احسان بخل می کند. نفس به همه کارهای خوب بخل می کند. نفس به همت کردن در جهت تکامل علم و عمل بخل می کند. مهار کند نفسش را، نگذارد که نفس بخل کند. بلکه در جهت این خوبی ها جدی باشد و ساعی باشد، نتیجه اش این می شود که رستگار خواهد شد. ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

یک حدیث لطیفی در ضمن این جمله هست، و آن این است که حضرت صادق علیه السلام در طواف بودند، یک کسی هم مراقب حضرت بود که حضرت چه می کنند، در طواف چه می گویند، با خدا چگونه حرف می زنند. هر وقت خودش را به حضرت صادق می رساند و استراق سمع کرد، گوش داد ببیند حضرت چه ذکر می گویند، دید که حضرت می گویند که «اللَّهُمَّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي».

بعد به حضرت برخورد کرد؛ گفت آقا این طوافی که شما می کردید که مکرر هم طواف کردید، من مواظب شما بودم که شما چه می گویند. شما این ذکر را همیشه تکرار می کردید که «اللَّهُمَّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي». حضرت فرمودند آری مگر نمی بینی خداوند متعال فرموده است «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱. با این استحسانی که عرض کردم در نظر بگیریم که به عنوان تفسیر عرض نکردم. به عنوان استحسان گفتم مطلب خیلی مهم است که انسان در مقابل بخل نفسش ایستادگی کند. پس این هم از سنت های الهی است.

و از سنت های الهی است که ﴿إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾^۲ خداوند متعال هر که را بخواهد اضلال می کند. که البته هر که را که می خواهد اضلال کند، این جور نیست که بی حساب و کتاب است. خود او ضلالت را انتخاب کرده است، به قرینه آیات متعدده دیگر، خدا هم اضلالش کرده است. و سنتش این است که هر کس به سوی او توجه کند و رجوع کند به سوی خدا، خدا دستش را می گیرد هدایتش می کند.

دیگر احتیاج به توضیح ندارد این سنتی که دارم عرض می کنم. همین قدر به عنوان این که از این سنن

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۰/۷۰ باب ۱۳۶ البخل

۲ - سوره رعد، آیه ۲۷.

که صحبت می‌شود، این‌ها همه می‌خواستیم بگویم زیر مجموعه سنت تغییر است. یعنی در خودش تحول ایجاد کند، خودش را عوض می‌کند، نفسش تغییر پیدا می‌کند از بدی‌ها در این موارد به خوبی، خداوند متعال هم این عنایت را میکند، سنتش این است که دستگیری می‌کند او را.

و آیه دیگر ﴿اللَّهُ يَهْتَدِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾^۱.

آیه آخر ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^۲ این سنت الهی است که هر کس تاب آمن عمل صالحا ثم اهتدی، خداوند متعال می‌بخشد او را. سنت بخشش، سنت عفو. غفور است، غفار است برای کسی که توبه کند با این شرائطی که در این آیه آمده است. ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ برگشت به خدا، بر اساس ایمان ادامه دادن به کار نیک، سپس هدایت.

این جا یک نکته‌ای لطیف تفسیری است. بسیاری از تفاسیر هم قاعدتا متعرض هستند. حالا به مناسبت این که صحبت تفسیری است، و داریم از تفسیر صحبت می‌کنیم؛ از تفسیرهای خیلی خوب، تفسیری است که خدا رحمت کند مرحوم آیه الله میرزا جواد آقای تهرانی را که یک دو دوره تفسیر قرآن را فرمودند، آن وقت دو جلد آن چاپ شده، بسیار تفسیر خوبی است. تفسیر روایی عقلانی و بر اساس مکتب اهل البيت (علیهم السلام). و در این تفسیر نکات لطیفی است از موضع گیری در مقابل مطالب نادرست فلسفه یونان، و مسائل عرفان اصطلاحی. تفسیری است بسیار جالب در این جهت. دو جلدش چاپ شده، ان شاء الله جلدهای دیگر هم احتمالا چاپ بشود. در حدی تفسیر بسیار خوبی است.

این آیه که الان خواندم ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ یاد می‌آید که مکه مشرف بودم و عمره بود و خلوت بود. من نگاه می‌کردم به بیت، و آیاتی که در این پوشش و پرده بیت نوشته شده بود. از جمله همین آیه بود که مقابلم بود. یکی از طالبین علم و محصلین دانشگاهی مدینه هم نزدیک من بود. دیدم من دارم نگاه می‌کنم، آمد جلو من گفت چه می‌کنی؟ گفتم نگاه می‌کنم این آیات را. بعد گفتم حالا که سؤال کردی این آیه معنایش چه می‌شود؟ همین آیه بود ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾.

گفت این که خیلی روشن است. من خدا بخشنده‌ام خیلی بخشنده‌ام لمن تاب توبه کننده را، و آمن بر اساس ایمان و عمل صالحا یعنی بعد هم به خوبی ادامه بدهد، کار خوب بکند، ثم اهتدی؛ خودش که رسید به ثم اهتدی؛ یک توقفی کرد. گفت مثل این که مشکل شد. ثم اهتدی دیگر چه لزومی دارد؟ ارکان

۱ - سوره غافر، آیه ۱۳.

۲ - سوره طه، آیه ۸۲.

توبه انجام شد، تاب بر اساس ایمان و عمل صالحا، دیگر ثم اهدی چیست؟
گفتم حالا سؤال همین است که چه شد؟ توقف کرد. گفت راست می گویی. گفت حالا تو چه می
گویی؟

گفتم از پیغمبر اکرم ﷺ پرسیدند؛ حضرت فرمودند که وقتی توبه را بر اساس ایمان و عمل صالح هم
ادامه می دهد، نتیجه اش غفران پروردگار است که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام هم معتقد باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۱/۸/۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱

سنت امداد

مسائل مختلفی که به فضل الهی بحث شد. به سنت‌های الهی در قرآن کریم رسیدیم. در این بحث سنت مهلت بحث شد، سنت آزمایش بحث شد، سنت تغییر و تغیر صحبت شد.

سنت امداد در آیات

آنچه امروز ان شاء الله به عرضتان می‌رسد سنت امداد است که در آیات متعددی مطرح شده است. از جمله سوره مبارکه اسراء ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كَلَّا نُمَدِّدُ هُوَآءٍ وَهُوَآءٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۲.

سنت امداد. یعنی هر کس در جهت خیر نیتش این باشد که حرکت کند، و در مسیر صحیح تحرک و فعالیت داشته باشد، ما هم کمکشان می‌کنیم. و اگر در مسیر باطل هم می‌خواهد حرکت کند، باز کمکش می‌کنیم بر اساس خواست و اختیار او. آن که اختیار می‌کند حرکت صحیح تکاملی را، کمکش هستیم. و آن کس که سعی می‌کند انحطاط و پستی و بدی را، او را هم کمکش می‌کنیم بر اساس اختیار و خواست خودش. آیه شریفه این مطلب را به خوبی بیان کرده است.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ کسانی که خواستند همین زندگی زودگذر دنیا را، زینت‌های این زندگی را، دل دادن به این زندگی را، ما هم در همین زندگی دنیوی آن مقداری که بخواهیم برای آن‌هایی که اراده کنیم می‌دهیم؛ کمکشان می‌کنیم. اما جهنم جایگاهشان خواهد بود. خودشان انتخاب کردند بدی را، ما هم مانعشان نشدیم. در همان مسیری که خودشان خواستند، چون خود خواستند، ما عطا می‌کنیم هر چه بخواهد. البته توجه داده شده نه این که هر کس و هر چه بخواهد؛ خیر، به مقداری که باز ما خودمان اراده کنیم به او می‌دهیم.

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره اسراء، آیات ۱۸ تا ۲۰.

یعنی اگر کسی دنیا پرست هم باشد، این جور نیست که هر چه بخواهد به او بدهیم. به مقداری که ما بخواهیم به او می دهیم. و این جور نیست که همگان را آنچه بخواهند بدهیم؛ بلکه بعضی را. توجه به این جهت است که این جور نیست که هر چه به خواهند، ما عطا خواهیم کرد؛ بخشی از خواسته های آنها را. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ﴾ آن مقدار که بخواهیم، ﴿لَمَنْ نُرِيدُ﴾ باز از آن جمع هم نسبت به افرادی که بخواهیم.

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ آنها هم سعیشان مشکور است. آنها را هم کمک می کنیم.

که بعد فرموده ﴿كُلًّا نُمِدُّ﴾ هم آنها که بدی ها را می خواهند، کمک می کنیم. که دزدی که دزدی می کند، خدا دارد کمکش می کند. قوتش را از او نمی گیرد. نیروی او را از او نمی گیرد. در برنامه دزدی مانع برای او به وجود نمی آورد. بلکه امکاناتی که در اختیار او هست، آن امکانات ادامه پیدا می کند. بنابراین ﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوَ لَاءٌ وَهُوَ لَاءٌ﴾ این بدها و این خوبها هر دو را ﴿مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ﴾ نمد از عطاء پروردگار کمک می شوند. ﴿وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾.

پس سنت امداد است. یعنی کمک می کند خداوند متعال با خصوصیاتی که عرض کردیم در ارتباط با انتخاب خوبی خوبان را، و در انتخاب بدی بدان را.

حالا در ارتباط با این مطلب چند آیه دیگر هم مناسب است برای شما عرض کنم دقت بفرمایید آیه دوم سوره آل عمران آیه ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا﴾ هر که بمیرد به اذن خدا باید بمیرد. و مقدار زندگی در این عالم مقدار معین شده است. ﴿وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُوِّتْهُ مِنْهَا﴾ حالا هر کس که آخرت بخواهد، از همان ثواب آخرت به او می دهیم. یعنی این جا کمکش می کنیم که در آخرت پاداش نیک می بیند. ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ یعنی باز این برنامه امداد در کار است.

سوم: سوره لیل ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾ آن کسی که اعطا کند در راه خدا، بخشنده باشد، تقوی پیشه بگیرد، تصدیق کند خوبی را، ما کمکش هستیم برای خوبی. یعنی آن کس که تصمیم گرفته در جهت خوبی حرکت کند، کمکش هستیم. ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾^۲ آن کسی که تصمیم به بدی گرفته، اختیار کرده خودش در جهت بدی حرکت کند، بخل فقط به خود اندیشیدن را، و تکذیب خوبی را، باز او را هم در همان جهت عسری

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۵.

۲ - سوره لیل، آیات ۵ تا ۱۰.

و بدی که خواسته است، کمکش می‌کنیم.

آیه چهارم: سوره هود آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُيْحَسُونَ» آن‌ها که اراده دنیا و زینت دنیا را کردند، در جهت بدی انتخاب نمودند خودشان، - که اساس کار همیشه گفتیم مسئله اختیار است. که اگر اختیار نباشد همه چیز بر باطل است. و اصلاً همه حرف‌ها نادرست است. - بر اساس پذیرش اختیار، آن‌ها که اختیار کردند حیات دنیا و زینت دنیا را، «نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا» ما هم آن‌چه خواستند و انتخاب کردند، در اختیارشان می‌گذاریم. و به خوبی در جهت آنچه که می‌خواهند کمکشان هستیم. «وَ هُمْ فِيهَا لَا يُيْحَسُونَ» چیزی برای آن‌ها کسری نمی‌گذاریم. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ» منتهی به انتخاب خودشان بدی خواستند، ما هم در جهت بدی کمکشان کردیم؛ در آخرت هم آتش است برای آن‌ها. «وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا» اعمالی که این‌جا انجام دادند، همه این‌ها پوچ می‌شود. «وَ باطلٌ ما كانوا يعملون»^۱. باز مسئله سنت امداد است.

آیه پنجم: سوره شوری «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۲.

به خوبی مشخص است در این آیاتی که عرض کردم، این مسئله امداد حضرت حق. البته نه هر کس هر چه بخواهد؛ بلکه به نسبتی که خداوند متعال اراده بفرماید. در جهت خیر حرکت کند، خدا کمکش می‌کند. و در جهت شر حرکت کند نیز خداوند متعال کمکش هست.

سنت امداد در روایات

دو تا حدیث مناسب است که به عرضتان برسد در این مورد.

حدیث اول در ذیل آیه‌ای که خواندم در سوره آل عمران «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي السَّاعِرِينَ» حدیث لطیفی نقل شده که خوب است که به عرض برسد. این حدیث در بحار شریف آمده است، در کتب مختلفه نقل شده، در تفاسیر هم نقل شده است. که در مجمع آمده است، تفاسیر بعد از مجمع، نوعاً از مجمع نقل کردند. وجود مقدس آقا امیر المؤمنین علی علیه السلام ایشان در جنگی بسیار زخم‌هایی برداشتند. «أَنَّهُ أَصَابَ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَام - يَوْمَ أَحَدِ سَتُونَ جِرَاحَةً» شصت جراحت بر بدن آقا امیر المؤمنین علی علیه السلام وارد شده بود. «وَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» امر ام سلمه و ام عطیه آن تداویاه^۱ دو نفر را دستور دادند که مداوا کنند حضرت امیر علیه السلام را.

۱ - سوره هود، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲ - سوره شوری، آیه ۲۰.

«فقالنا» آن و نفر گفتند «إِنَّا لَا نَعَالِجَ مِنْهُ مَكَانًا» هیچ جایی را معالجه نمی کردیم، «إِلَّا انْفَتَقَ مَكَانًا» الا این که کنارش مکانی باز می شد. باز آن زخم را مشغول می شدیم. «و قد خفنا عليه» ترسیدیم برای حضرت امیر (علیه السلام). شصت زخم، زخم ها هم به این کیفیت که گفته شد. آن وقت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شدند بر این مرکزی که حضرت امیر (علیه السلام) داشتند مداوا می شدند.

«فدخل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْمُسْلِمُونَ يَعُودُونَ» مسلمان ها هم به عیادت حضرت امیر (علیه السلام) می آمدند. و تعبیر عجیبی است «و هو قرحة واحدة» یک پارچه حضرت جراح بود. در راه خدا چه دیدند حضرت، هم از جهات جسمی در این حد، هم از جهات روحی در چه حدی که قابل گفتن نیست، و فوق آنچه که فکر کنیم.

«فجعل يمسحه بيده» پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این جراح را با دستشان می کشیدند، مسح می کردند، «و يقول» و می فرمودند «إِنَّ رَجُلًا لَقِيَ هَذَا فِي اللَّهِ فَقَدْ أَبَى وَ أَعْدَرَ» کسی که در راه خدا این چنین گرفتاری دیده است، آن سخت امتحان داده است. و آنچه می بایست انجام بدهد، انجام داده است. «فكان القرع الذي يمسحه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» جراحی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست می کشیدند، «يلتئم» همان جا خوب می شد.

«فقال عليّ عليه السلام: الحمد لله إذ لم أفرّ» شکر خدا را که من از جنگ فرار نکردم. «و لم أولّ الدبر» و پشت به جنگ نکردم. نه فرار کردم، نه پشتی به دشمن کردم. بلکه همچنان مقاومت کردم، تا شصت جراح برداشتم.

«فشكر الله له ذلك في موضعين من القرآن، و هو قوله: سَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ [من الرزق في الدنيا] وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ»^۱ یکی همین آیه که خواندیم، یکی هم در جای دیگر. دو تا آیه به این صورت آمده است مربوط به مولا آقا حضرت امیر (علیه السلام) است.

نتیجتا این چنین است که هر کس در ارتباط با هر کاری هر چه بخواهد، خداوند متعال به مقداری که می خواهد کمکش می کند؛ هم در راه خیر و هم در راه خلاف.

حدیث دوم در ارتباط با آیات شریفه «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» این جا در حدیث چنین است هر کس خوبی را بخواهد، ما کمکش می کنیم. «وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى * وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» هر کس شر را بخواهد، باز ما کمکش هستیم. یعنی سنت امداد. ما امداد می کنیم هر کس را آنچه را که بخواهد، البته به نسبتی که ما بخواهیم. حدیث این است در کتاب

۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج ۳/ ۲۴۰ [سورة آل عمران (۳): الآيات ۱۴۴ الى ۱۵۱].....

شریف بحار جلد بیست و چهار حدیث نوزده «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ الْخُمْسَ» یعنی حق مالی خودش را بپردازد، - و یک شأن نزول فوق العاده‌ای دارد مربوط به حضرت امیر علیه السلام که فرصت نمی‌شود برای شما عرض کنم، رد می‌شوم. - «وَ اتَّقَى وَ لَا يَتَوَّاعِثِ» یعنی پرهیز کند از این که طاغوت‌ها را برای خودش ولی بگیرد؛ «وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى بِالْوَلَايَةِ» ولایت ائمه معصومین علیهم السلام را تصدیق کند؛ «فَسُنِّيْسِرُهُ لِلْيُسْرَى فَلَا يُرِيدُ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا تَبَسَّرَ لَهُ» اراده خیر که می‌کند، ما کمکش می‌کنیم. پس یعنی امداد می‌کنیم.

«وَ أَمَّا مَنْ بَخَلَ بِالْخُمْسِ وَ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ» رأی خودش را بر رأی ائمه علیهم السلام مقدم بدارد، «وَ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى بِالْوَلَايَةِ فَسُنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى فَلَا يُرِيدُ شَيْئًا مِنَ الشَّرِّ إِلَّا تَبَسَّرَ لَهُ» اگر کسی باز به طرف بدی بخواهد حرکت کند، باز برای او کار را آسان می‌کنیم.
پس باز شد سنت امداد. ﴿كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ﴾.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۱/۸/۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

در بحث تفسیر موضوعات مختلفی از قرآن کریم به فضل الهی مطرح شد. و اخیراً مسئله سنت‌های الهی در قرآن کریم مورد صحبت قرار گرفت. سنت و روش ذات مقدس حضرت حق با بندگانش و انسان‌ها که برای عموم مطرح است و جریان دارد که به نام سنت نامیده می‌شود، سنن متعدده‌ای هست. سنت آزمایش صحبت شد. سنت امهال مهلت صحت شد. سنت تغییر و تغیر ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۲ صحبت شد. سنت امداد صحبت شد ﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوَ لَاءَ وَ هُوَ لَاءٌ﴾^۳.

سنت استدراج

آنچه امروز به عرضتان می‌رسد سنت استدراج است. که البته قریب المعنی با مسئله مهلت است، و در مصادیقی هم تداخل دارد. سنت مهلت را هم به تفصیل گفتیم. حالا سنت استدراج؛ تا ببینیم فرقی با سنت مهلت چیست.

شواهدی از قرآن برای سنت استدراج

آیاتی که در ارتباط با سنت استدراج مناسب است صحبت بشود. یک: سوره مبارکه اعراف ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴. دو: آیه شریفه سوره قلم ﴿فَدَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهِدَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵. سه: آیه سوره انعام ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِهَا أُوتُوا أَخَذْنَا هُمْ بِعُنُقِهِمْ فَبَدَّوهُمْ مَبْلُؤُونَ﴾^۶.

محتوای این آیات روشن است. آیه اول که خواندیم، آن‌ها که تکذیب کردند آیات ما را، سنستدرجهم گرفتار استدراجشان می‌کنیم. اخذ می‌کنیم آن‌ها را به گونه استدراج. آیه دومی هم که قرائت شد، آن‌هایی

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره رعد، آیه ۱۱.

۳ - سوره اسراء، آیه ۲۰.

۴ - سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

۵ - سوره قلم، آیه ۴۴.

۶ - سوره انعام، آیه ۴۴.

که و من یکذب بهذا الحدیث به قرآن کریم اعتنایی ندارند و تکذیب می کنند قرآن را، اینها هم سنستدرجهم.

آیه سوم از ماده استدراج چیزی نیست؛ ولی مطلب مطلب استدراجی است. که ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ در آیات قبل آمده است که به صورت اخذ به باساء و ضراء که به خود آیند، ما تذکر می دهیم به امت هایی که در انحراف هستند؛ ولی وقتی که اینها این تذکر را پشت گوش انداختند و اعتنا نکردند و به فراموشی سپردند، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ نعمت به آنها دادیم. نعمت پس از نعمت، ابواب هر نعمت و رحمت و قدرتی را برای آنها می گشاییم؛ ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ولی باز هم به خود نمی آیند. حالا که ابواب کل شیء را برایشان باز می کنیم، تا آنجا که خیلی خوشنود و خوشحال می شوند به این نعمت ها، ناگهان اخذشان می کنیم. یعنی استدراج. ﴿أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ در حسرت بسیار قرار می گیرند.

این آیه شریفه آخری که خواندم، دو جور معنا شده، در نوع تفاسیر هر دو احتمال را دادند. ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ چون فراموش کردند تذکری که به ایشان داده شد به صورت ابتلاء و گرفتاری، و گرفتاری وسیله تنبیهشان نشد، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ما نعمت دادیم تا حالا که خودشان بدی را خواستند، سرگرم نعمت بشوند. سرگرم نعمت که شدند باز به غفلت ادامه بدهند. خیلی خوش و خوشنود هستند. ناگهان اخذشان می کنیم. نعمتی بعد از نعمتی به آنها می دهیم به عنوان این که به نعمت ها سرگرم بشوند؛ و بعد اخذشان می کنیم. این یک.

دو این که نه، ﴿فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ نعمت به آنها می دهیم، تا شاید با نعمت برگردند. اول باساء و ضراء گرفتارشان می کنیم، شاید متنبه بشوند، به خود بیایند؛ به خود نیامدند، نعمت به آنها می دهیم که با نعمت و خوبی ها و نعم مختلف به خود بیایند، شکر کنند، متوجه منعم بشوند؛ باز هم متنبه نمی شوند. ﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا﴾ خوشند به همانها بدون این که متنبه شوند؛ اخذنا.

پس دو جور معنا شده است. یک این که این فتحنا ابواب کل شیء به عنوان استدراج باشد. حالا روشن تر می شود که به عرض می رسد نعمت بعد از نعمت داده می شود تا سرگرم بشوند؛ چون خودشان بدی را خواستند، با نعمت سرگرم بشوند؛ ناگهان گرفتار بشوند. یا این که خیر به دو گونه ما تذکر دادیم. یک: تذکر به باساء و ضراء دو: تذکر به نعم و نعمت های مختلف. باز هم به خود نیامدند، اخذشان کردیم.

معنای استدراج در لغت و در قرآن و حدیث

کلمه استدراج معنایش این است که به تدریج و کم به کم در جریان کاری قرار دادن. به تدریج کسی

را در جریانی قرار دادن، می شود استدراج. بعضی از تفاسیر به این تعبیر گفتند. که در کنز این تعبیر آمده است. تعبیر لطیفی است. «الاستدراج الاستبعاد او الاستنزال درجه بعد درجه»^۱ یعنی به تدریج بالا بردن، یا به تدریج پایین آوردن. کم به کم در جهت بالا بردن، یا کم در جهت پایین آوردن می شود استدراج.

اصل خود معنی لغوی آن اعم است از این که در جهت خیر حرکت کند کم به کم، یا در جهت انحطاط. هر دو می شود استدراج.

ولی آنچه که در اصطلاح قرآن و احادیث مطرح است، همان در جهت گرفتاری و در جهت بد بختی به تدریج در جریان قرار دادن است. یعنی مصطلح قرآن و حدیث و به تعبیر بهتر، مستعمل در قرآن و حدیث در این مورد است به قرائن مختلفی که در کار است.

پس معنای استدراج شد «الاستدراج الاستبعاد او الاستنزال درجه بعد درجه» کم به کم به طرف شیئی حرکت داده بشود، یا خوبی و یا انحطاط و بدی.

با توجه به این که معنا این است، در بعضی از آیات دیگر هم به این صورت هست، استدراج به معنایی که گفتیم که در جهت استنزال هست، که گفتیم در قرآن استعمالش در این مورد هست؛ معمولاً به صورت تجدید نعم است. یعنی نعمتی بعد از نعمتی تجدید می شود، سرگرم آن نعمت ها می شوند. و خودش چون بدی را خواسته است، به صورت نعمت خداوند متعال سرگرم می کند، به خود نمی آید؛ ناگهان گرفتار می شود. و لذا در آیه دیگری در سوره اعراف این چنین آمده «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا»^۲ یعنی این ها وقتی به خود نیامدند، ما با باسء و ضراء تذکر دادیم، متذکر نشدند. بعد به جای آن سیئه و بدی هایی که بوده، حسنات برای آن ها تقدیر می کنیم، نعمت آن ها را می رسانیم. باز با نعمت هم این ها به خود نمی آیند؛ آن وقت برنامه خودمان را اجراء می کنیم. که در این آیه این چنین آمده «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» یعنی اول با باسء و ضراء تذکر دادیم، به خود نیامدند. حسنات خیرات خوبی ها نعمت ها دادیم، «حَتَّى عَفَوْا» تا آن جا که نعمت هایشان فراوان شد. نعمت مالشان بسیار شد. و نعمت فرزندانشان و کسانشان بسیار شد. باز هم به خود نیامدند. آن وقت ما اخذشان کردیم. و به هر حال استدراج به نعمت گرفتن برای این که طرف به غفلت گرفتار شود، و ملتذ به آن نعمت ها و سرگرم، و چون خودش بدی را خواسته است در همان جهت بدی قرار گرفته باشد به این صورت که ادامه بدهد، و بالتیجه بعد گرفتار

۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج ۵/۲۵۵ [سورة الأعراف (۷): الآيات ۱۷۵ الى ۱۸۲]

۲ - سورة اعراف ۹۵

می شود ناگهان.

فرق سنت استدراج با سنت مهلت

فرق سنت استدراج با سنت مهلت این است که در سنت مهلت صرفاً آنچه مطرح است، اصل مهلت دادن است که اخذ نمی شود. عمرش طولانی می شود. حالا چه این که نعمتی بعد از نعمتی به او داده بشود، یا صرفاً عمرش طولانی بشود.

ولی در استدراج قید است تجدید نعمت؛ دائماً نعمت پس از نعمت. که در روایات فراوان این مسئله مطرح است.

و این سنت استدراج هم که ممکن است به ذهنان به طور معمول چنین باشد که همان سنت مهلت است؛ بیشتر به نظر این بود که عرض کرده باشیم که سنت مهلت غیر از سنت استدراج است. تداخل می کند در مواردی با یکدیگر. اما سنت مهلت صرفاً همان امهالی است که اخذ نمی شود سریعاً به گناه و معصیتش. ولی در سنت استدراج به اضافه این که اخذ نمی شود، نعمت داده می شود... ثم اخذ می شود. این تفاوت را دارد. و لذا در احادیث هم به خصوص همین که دائماً نعمت داده می شود آمده است.

یک حدیث را برای شما عرض کنم این است «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِتَقْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ» گرفتارش می کند، استغفار هم به یادش می اندازد تا استغفار کند و برگردد. «وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا» باز به خاطر نیت خودش. هر دو مبدئش نیت خودش هست. خودش خواسته خیر را، یا خودش خواسته شر را. «وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ» نعمت به او می دهد تا استغفار را فراموش کند، و استغفار نکند. گرفتار همان نعمت بشود به عنوان سرگرمی. «وَ يَمَادِي بِهَا» کشش پیدا کند در همان نعمت ها سرگرم بشود. «وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمُعَاصِي»^۱.

این مطلب در همه روایات مربوطه تکرار شده است.

بنابر این یک سنت هم از سنت های قرآنی، سنت استدراج شد. که با سنت مهلت هم فرقی داشت آن چنان که به عرض رسید. و لذا در نعمت ها افراد نباید که غفلت داشته باشند؛ که به استدراج گرفتار نشوند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۴۵۲/۲ باب الاستدراج

جلسه ۱۴۰۱/۸/۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

در ارتباط با تفسیر، موضوعات مختلف به فضل الهی بحث شد. سنت‌هایی که در قرآن کریم هست مورد صحبت بود. سنت آزمایش، سنت مهلت، سنت استدراج، سنت تغییر، این‌ها صحبت شد.

سنت مجاهدت و کوشش

آنچه حالا به عرضتان می‌رسد سنت مجاهدت و کوشش، این که اگر کسی تلاش کند در مسیر حق، خداوند متعال دستگیری و عنایت می‌کند. برنامه‌اش این است که او را به راهی که صحیح است، راهنمایی می‌کند. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ این هم از سنن الهی است که بر اساس تلاش و مسیر حق سنت و روش الهی است که افراد یا جامعه‌ای که در این جهت جدی باشند، آن‌ها را راهنمایی می‌کند.

این آیه شریفه‌ای که قرائت کردم در این جا جاهدوا، و لو جهاد معمولاً در قرآن کریم فراوان به همان معنای جنگ است و حرب است و با دشمن جنگیدن، ولی در مواردی هم به همان معنای کوشش و تلاش است؛ و این جا به همین معناست. پس این هم یکی از سنت‌های الهی است؛ که نتیجه کوشش و تلاش، رسیدن به مقصد و هدف است بر اساس سنتی که برای پروردگار هست. و این کوشش و تلاش به گونه‌های مختلفی انجام می‌شود. یکی این است که نسبت به رسیدن به حق، پیگیری می‌کند، تعقیب می‌کند، حق را در نظر می‌گیرد، برای رسیدن به آن سعی می‌کند که این را ببیند، آن را ببیند، سخن این را ببیند، سخن آن را ببیند، از این و آن استفاده بکند، با حالت تسلیم در مقابل حق. و ذهنیتش این است که آنچه را بفهمد که حق است، همان را عمل کند.

مهم‌ترین جهاد در ارتباط با رسیدن به حق، این است که بین خودش و پروردگار حالت صداقت داشته باشد. این مهم‌ترین جهاد است که از هواهای نفسانی، پیش فرض‌های مختلف، میل‌های گوناگون بر اثر هواهای گوناگون نفسانی، از همه آن‌ها فاصله بگیرد. بلکه به حقیقت خودش را تسلیم حضرت کند و از

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

حضرت حق درخواست کند که آنچه حق است، بفهمد و بداند. این یکی از مهم‌ترین چیزهایی است که در ارتباط با این جهادی است که نتیجه‌اش موفقیت است و رسیدن به حق. در روایات ما هم کاملاً به این جهت تذکر داده شده است. و بسیاری از افراد در این مسیر این حالت را که پیدا کرده‌اند به حق رسیده‌اند.

و این پاسخی است جدی برای سؤالی که می‌شود که در ارتباط با مطالب شخصیت‌های مختلف، افکار مختلف، نظرات مختلف و مایه شبهات می‌شود برای ما؛ این هم تدریس دارد؛ آن هم تدریس دارد؛ این هم تألیف دارد؛ آن هم تألیف دارد؛ این هم چنین است آن هم چنان است؛ در عین حال اختلاف نظر است؛ چه بکنیم؟

جواب این یک کلمه است، با خدا صداقت داشته باشی و از خدا درخواست رسیدن به حق را نمودن. وقتی با خدا صداقت داشته باشد، خداوند برای او معلم می‌فرستد، حالت قبول کردن هم به او می‌دهد. و عجیب است این بیان حضرت عسکری علیه السلام که از بیانات بسیار مهمه‌ای است که این مشکلی که به عرض رسید، و سؤالی که می‌شود، حل می‌کند. بسیار سؤال می‌کنند ما چه بکنیم در مطالب مختلف، سلیقه‌ها مختلف، شخصیت‌ها همه به نام و همه هر یک برای خصوصیات، هم چنان که گفتم تألیف دارند، تدریس دارند، و هکذا در مسائل علمی همه یک بروزی دارند؛ اختلاف شدید هم دارند، چه بکنیم؟ از حضرت عسکری علیه السلام سؤالاتی کرده و مطلب به همین جا رسیده است. حضرت می‌فرماید با خدای خودش صداقت داشته باشد. این مهم‌ترین جهاد است که از هواهای مختلف فاصله بگیرد، با خدا صداقت پیدا کند و بعد از خدا بخواهد؛ خدا برای او معلم می‌فرستد.

حضرت عسکری علیه السلام تقسیم می‌کنند دانشمندان را به دانشمندان مختلف. بسیاری منحرف هستند. هوا بر آن‌ها غلبه کرده است. بسیاری چنین و چنان. آخرش آن وقت می‌فرماید که «لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَوْلَاءِ الْعَوَامِ» آن‌هایی که از اهل تحقیق نیستند و این گرفتاری برای آن‌ها پیش می‌آید، متحیر می‌مانند که چه بکنند با اختلافاتی که افراد دارند در مطالب. وقتی که «أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ» خدا از قلبش بداند که این می‌خواهد دین حق را بفهمد، مطلب حق را بفهمد، «و تَعْظِيمَ وَرَثَتِهِ» می‌خواهد در ارتباط با ولی خدا تعظیم داشته باشد، چه بکند که گیج شده است بر اثر اختلافات؛ وقتی خدا از قلب او بداند که چنین حالتی را دارد، با صداقت از خدا چنین درخواست معنوی برای او مطرح است؛ «لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ» به دست این افراد منحرف گرفتار نمی‌کند او را. «و لَكِنَّهُ يَقِيضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ» معلمی را در حقیقت برای او می‌فرستد که حق را به او بگوید. «ثُمَّ يُوَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ»

بعد هم خدا توفیق به او می دهد که قبول هم بکند. هم برای او معلم می فرستد، هم حالت قبولی به او می دهد، وقتی که خدا ببند که از قلب او که او واقعا خواسته اش این است که به حق و حقیقت برسد. «فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِدَلِّكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَجْمَعُ عَلَىٰ مَنْ أَضَلَّهُ لِعْنَا فِي الدُّنْيَا وَعَذَابَ الْآخِرَةِ»^۱.

من مکرر دیدم افرادی را که جای تعجب بوده که چرا این ها این جور حق را توانستند خوب بفهمند و برسند به آن. بعد یک مقدار که صحبت شده، معلوم شده این حالت برای او پیدا شده است، خدا هم یک معلم برای او فرستاده حرف های حق را به او گفته، و نتیجتاً به راه آن چنان که باید به راه حقیقی در مسیر حقیقی حرکت کرده و به هدف رسیده است. این یک جهاد بسیار مهمی است که نتیجه اش هم هدایت است. و در این جهت پیگیر هم بودن، زحمت کشیدن، تلاش داشتن. که وقایع فراوانی در این زمینه هست. از جمله شواهد مسئله عنوان بصری است که در بحار جلد ۱ مطرح شده مطرح شده است. عنوان بصری آمده در خانه حضرت صادق علیه السلام و به دنبال حق بود. و بعد آن حدیث را ببینید؛ از شواهد این جاست حضرت ابتداء اجازه ورود به او ندادند. رفت و دو رکعت نماز خواند و از خدا خواست که خدایا قلب حضرت را برای من مهربان کن که من حق را بفهمم. مرتبه بعد که آمد بعد دریایی از علوم با مطالب مختصری حضرت در اختیارش گذاشتند. و مطالب در مسیر فوق العاده ای به او ابلاغ شد.

در هر حال این چنین است که یکی از سنت های الهی این چنین شد که ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ این سنت پروردگار است. لذا اگر بخواهیم به حقیقت برسیم به آنچه که حق است، هر چه بیشتر این حالت را در خودمان تقویت کنیم که بین خودمان و خدا برای رسیدن به حق صداقت داشته باشیم. خدا دستگیری می کند. در این زمینه شواهد تاریخی فراوان است. و آیات و روایات هم فراوان است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱ - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ج ۲/۴۵۸ احتجاج أبي محمد الحسن بن علي العسكري ع في أنواع شتى من علوم الدين

جلسه ۱۴۰۱/۹/۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

در ارتباط با بحث تفسیر به فضل الهی عناوین بسیاری در ارتباط با مسائل اعتقادی و مسائل مختلف دیگر در قرآن کریم مطرح شد. بحث اخیرمان سنت‌های الهی در قرآن کریم، روش‌هایی که خداوند متعال با بندگانش اجراء می‌کند و عمومیت دارد؛ که چنین روش‌هایی به عنوان سنت نامیده می‌شود؛ مباحثی مطرح شد. سنت آزمایش، سنت مهلت، سنت استدراج، و مسائلی از این قبیل گفته شد.

سنت کفایت بر اساس توکل

آن چه امروز به عرض می‌رسد، سنت کفایت بر اساس توکل. از سنن الهی این است که اگر کسی توکل کند به خداوند متعال، خداوند متعال کفایت می‌کند. در عین این که آزمایش‌ها، امتحان‌ها گاهی در حدی است که مورد سؤال قرار بگیرد، و پاسخ دارد که ان شاء الله بعدها صحبت می‌شود. و این بحث بحثی است بسیار تأکید شده در قرآن و حدیث. که امیدواریم چند جلسه‌ای بتوانیم که از مدارک و حیاتی بهره بگیریم.

پس آنچه به عرض می‌رسد سنت کفایت بر اساس توکل است به خدا. در این مورد در بحث توکل در قرآن کریم آیات فراوان متعدد به گونه‌های مختلف، بعضی از این آیات که خصوصیت خاصی به نظر می‌رسیده که دارد، به عرض می‌رشد تا ان شاء الله کم به کم مباحث صحبت بشود.

سنت کفایت بر اساس توکل، در آیات

یک: سوره مبارکه طلاق ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۲.

آیه دوم: که آیه بسیار فوق العاده‌ای است در این مورد از نظر محتوایی که به ما تعلیم داده شده، آخر سوره توبه ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۳. که من یک

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیه ۳.

۳ - سوره توبه، آیه ۱۲۹.

وقتی فردی که در این مسائل ورودی داشت برخوردار داشتیم، این آیه را تذکر داد به گونه ای تذکر بود مثل این که نخوانده بودیم آیه را؛ یعنی تأثیر گذار بود.

پیامبر اکرم اگر همه پشت کنند به تو، همه اعراض کنند از تو این دشمنان، ﴿فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ خدا هست، به خدا توکل می‌کنم. ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾.

آیات بسیار است؛ من چند نمونه عرض می‌کنم.

آیه سوم: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ هر کس به خدا توکل کند، خداست که عزیز است، غالب است و حکیم است؛ کارهایش استوار است. یعنی بر کسی توکل کرده است که از عظمت و عزت و جلال خاصی، قدرت خاصی، غلبه خاصی، قدرت بدون عجز، بر او توکل کرده است و روی آورده است؛ و کارهایش هم استوار است. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

آیه چهارم: ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۲ آیات در این مود که توکل کنید به خدا فراوان فراوان است. ولی این آیات به اضافه این که در ارتباط با این مسئله هست، توجه به این جهت در این آیات بیشتر شده که اگر کسی توکل کرد، خدا کفایت می‌کند. بیشتر این آیات انتخاب شد، به این جهت است که در این آیات این خصوصیات است.

هر کس توکل کند، خدا کفایت می‌کند؛ با عنوانی که عرض کردم منطبق است که کفایت سستی است بر اساس توکل به خداوند متعال. آن آیه اول مشخص بود ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. آیه بعدی هم باز به عنوان همین که ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ﴾ یعنی او کفایت می‌کند مرا. آیه سوم هم ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ با این تعلیلی که بعد آمده است، یعنی خداوند کفایت می‌کند. آیه چهارم هم که عرض شد، باز دارد که ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾.

آیه پنجم: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۳.

بنابر این در این آیات شریفه قرآن این مطلب و حقیقت اعلام شده است که هر کس به خداوند توکل کند، خداوند متعال او را کفایت می‌کند.

عرض شد این بحثی است که خیلی ضرورت دارد که به این بحث توجه داشته باشیم. چه این که یکی از مقامات بسیار بسیار مهم که اگر انسان به این جا نرسد، بسیار بسیار ضرر کرده است، ضرر بسیار فاحشی، مسئله توکل به خداوند متعال در همه امور است.

۱ - سوره انفال، آیه ۴۹.

۲ - سوره نساء، آیه ۸۱.

۳ - سوره احزاب، آیه ۳.

معنای توکل علی الله

حالا این توکل معنایش چیست؟ در بیان مرحوم علامه مجلسی رحمته بعد از بحث از توکل و آیات توکل و بخشی از روایات توکل، ایشان آن وقت نظر خودشان را که جمع بندی کردند نسبت به معنای توکل بیان کردند. اول یک حدیث خوانده باشیم، بعد بیان ایشان را برای شما عرض کنم.

حدیث در کتاب شریف بحار جلد ۷۱ در کتاب الایمان و الکفر و بحث توکل حدیث ۲۳ وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند از جبرئیل «وَمَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ المَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ اليَأْسِ مِنَ الخُلُقِ فَإِذَا كَانَ العَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»^۱.

اینها مشخص است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که سؤال می کنند با این که مدارک مشخص می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معلم جبرئیل هستند به یک معنا، ولی تشریفات این عالم و برای این که در ارتباط با ما مسئله گفته بشود، به این صورت گاهی مسائلی صحبت می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل سؤال فرمودند «وَمَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ المَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ اليَأْسِ مِنَ الخُلُقِ فَإِذَا كَانَ العَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ». توکل در این حدیث شریف معنا شده است. جبرئیل در جواب چنین گفت: انسان به این جا برسد که بداند مخلوق ضرری به کسی نمی تواند بزند و نفعی هم نمی تواند برسانند.

البته ضررها نفعها معمولا به وسیله مخلوق انجام می شود؛ ولی همه اینها به اذن خداست، با اذن پروردگار همراه است. که ان شاء الله در ضمن بحث ان قلتها و سؤالاتی مطرح خواهد شد؛ از جمله همین سؤال که به فضل الهی صحبتش می شود؛ و مبسوط ان شاء الله گفتگو خواهد شد.

و بداند، به این جا برسد که اعطاء و منع هم از خلق انجام نمی گیرد. در حقیقت خداست که اذن می دهد بر اساس مصالحی، جریانهایی، مطالب مختلفی.

بعد «وَاسْتِعْمَالُ اليَأْسِ» بیشتر برای این کلمه خواندم. و علم به این مسائل و نیز «اسْتِعْمَالُ اليَأْسِ مِنَ الخُلُقِ». انسان حالت روحی خودش را مراقب باشد؛ داتما در این حالت باشد که از خلق مأیوس، بی اعتنای به جهات دنیوی، در ارتباط با خلق مأیوس، از خلق قلبش را حفاظت کند؛ توجه داشته باشد

۱ - بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۱۳۸/۶۸ باب ۶۳ التوکل و التفویض و الرضا و التسليم و ذم الاعتماد علی غیره تعالی و لزوم الاستثناء بمشیة الله فی کل أمر.....

مراقب دلش باشد.

وقتی این حالت را پیدا کرد، این مطلب را فهمید، آن وقت است که امیدش به اوست، به خداست؛ بيمش در ارتباط با خداست. آن وقت است که کاری نمی‌کند مگر این که خدا را در آن کار در نظر می‌گیرد. این جا هست که «فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ» کاری که می‌کند نیت الهی می‌کند. رجاء و امیدش به غیر خدا نیست. ترسش از غیر خدا نیست. طمعش در ارتباط با دیگری جز خدا نیست. «فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ». این معنی توکل است.

آن وقت با توجه به روایات مختلف و فراوانی که در این زمینه هست؛ مرحوم علامه مجلسی جملاتی در ارتباط با معنای توکل فرمودند بسیار جامع، فوق العاده مهم. در همین کتاب شریف بحار جلد ۷۱ ایشان بیانی فرمودند بسیار عبارت عبارت جامع کم نظیری است در این بحث. من یک وقت‌هایی دیدم مسائل مربوط به توکل را، بیانات بزرگان را، و ان شاء الله کم به کم خواهیم خواند. «ثم إن التوكل ليس معناه ترك السعي في الأمور الضرورية و عدم الحذر عن الأمور المحذورة بالكلية بل لا بد من التوسل بالوسائل والأسباب على ما ورد في الشريعة من غير حرص و مبالغة فيه و مع ذلك لا يعتمد على سعيه و ما يحصله من الأسباب بل يعتمد على مسبب الأسباب»^۱. بسیار عبارت جامع است. نکات لطیف در این جملات آمده است.

پس «إن التوكل ليس معناه ترك السعي في الأمور الضرورية» معنای توکل این نیست که به خدا توکل کردم، کارهایی که باید انجام بدهم، کارهایی که به عهده خود من هست، این‌ها را انجام ندهم. به خدا توکل کردم، به تنبلی کامل انسان بزند که من به خدا توکل کردم. معنی توکل این نیست که نسبت به چیزهایی که به انسان از ناحیه خدا گفته شده است این کارها را بکن، آن کارها را هم نکنند، به عنوان این که من متوکل بر خدا هستم. در امور روشن که باید کار بکنند، و باید چه کارهایی انجام بدهد، به چه وسیله‌هایی باید تمسک بجوید، غفلت از آن‌ها نکنند. معنایش ترک سعی نسبت به امور ضروری نیست و پرهیز نکردن از چیزهایی که باید پرهیز کند.

توکل به خدا می‌کنم این زهر را می‌خورم؛ توکل بر خدا می‌کنم می‌دانم که این غذا را بخورم برایم ضرر دارد، مایه ناراحتی است، می‌خورم؛ گاهی یک ضروریاتی ایجاب می‌کند، مسئله دیگری است. نه بدون این که ضرورت ایجاب کند، توکل بر خدا چنین می‌کنم، و لو می‌دانم که ضرر دارد ولی ترک نمی‌کنم.

۱ - بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۶۸/۱۲۷ باب ۶۳ التوکل و التفویض و الرضا و التسليم و ذم الاعتماد على غيره تعالى و لزوم الاستثناء بمشيئة الله في كل أمر

کنم؛ خیر، توکل به این نیست که ترک نکند انسان پرهیز نکند از چیزهایی که باید پرهیز کند. «و عدم الحذر عن الأمور المحذورة بالکلیة» چیزهایی که باید پرهیز کند از آنها به طور کلی از آنها پرهیز نکند؛ خیر، به آنچه که باید عمل کنم نمی‌کنم از نظر عقلا و دستور دین، از آنچه باید پرهیز کنم پرهیز نمی‌کنم؛ چرا؟ چون توکل کردم؛ این غلط است.

«بل لا بد من التوسل بالوسائل و الأسباب علی ما ورد فی الشریعة» در حدی که شریعت به اسباب و وسائلی اجازه داده است که انسان توسل بکند چنگ بزند، توسل کند تمسک کند. «من غیر حرص» آن هم به اعتدال به اندازه خودش. دستور داده شده که کار کند، به اندازه خودش، افراط نباشد تفریط نباشد. دستور داده شده کذا و کذا به اندازه خود.

منظور این است که رعایت مسائل بسیاری کردند در همین جمله‌ای که الآن دارم می‌خوانم. این کلمه که آوردند بسیار مهم است. «من غیر حرص و مبالغة فيه» به این نکته توجه دادند که بله از اسباب هم که استفاده می‌کنند به نسبت اعتدال.

«و مع ذلك» با توجه به این که به اسباب توجه می‌کند به نسبتی که مشروع است و به نسبت معتدل، باز هم تکیه‌اش بر این اسباب نباشد. «لا يعتمد علی سعيه و ما یحصله من الأسباب بل يعتمد علی مسبب الأسباب». باز هم تکیه‌اش خداوند باشد. که در این زمینه داستان‌ها و جریان‌هایی است که بسیار شنیدنی است؛ و جا دارد که ان شاء الله صحبتش بشود.

بنابر این از مسائل بسیار مهمه این سنت الهی است که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ سنت کفایت بر اساس توکل. که ان شاء الله با ان قلت و قلت و سؤالات و جواب‌های متناسب بعد بحث خواهد شد به فضل الهی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۱/۹/۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

مسائل مختلف اعتقادی به طور اکثر در گذشته از جلساتی که گذشت انجام شد. بحث اخیر ما به سنت های قرآن، سننی که در قرآن کریم مطرح است، یعنی روش هایی که خداوند متعال نسبت به بندگانش اجراء می کند، به عموم خلق برنامه ای که حضرت حق در مسائل مختلف در جریان قرار می دهد، گفته می شود سنت.

سننی گفته شد. سنت آزمایش، سنت مهلت، سنت تغیر، سننی گفته شد. مطلب آخر این بود که سنت کفایت بر اثر توکل. آیاتی در این زمینه قرائت شد؛ از جمله این آیه شریفه ای که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲. و معنای توکل هم در بیان حدیثی و بیانی از مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه که در کتاب شریف بحار بیان شده است، قرائت شد.

توکل در روایت

آنچه امروز عرض می کنیم در تتمه همین بحث، یک حدیث و یک بیانی هم از مرحوم حواجه نصیر الدین طوسی در معنای توکل.

اما حدیث از حضرت صادق علیه السلام است. «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا»^۳ حضرت فرمودند که بی نیازی و عزت، این دو مسئله مهم که انسان بی نیاز بشود، غنی بشود؛ و نیز عزیز باشد، دارای عزت باشد؛ غناء و عز این دو حالت بسیار ممتاز در جولان هستند، در سیر هستند که کجا قرار بگیرند، کجا توطن کنند به تعبیر خود حدیث در جریان هستند و در جولان، وقتی انسانی متوکل ببینند و اهل توکل که دل از غیر خدا کنده است و دل به خدا داده است، تکیه اش به ذات مقدس حضرت حق است و امید به غیر حضرت حق را از خود دور کرده است، در عین این که به اسباب و وسائلی که خداوند مقرر کرده نیز توجه دارد، وقتی ببینند کسی چنین حالتی دارد، حال توکل عزت و غنا، آن جا وطن

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیه ۳.

۳ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۶۵/۲ باب النفیض إلى الله و التوکل علیه

می‌کنند؛ قرار می‌گیرند و ثبات پیدا می‌کنند.

یعنی اگر چنانچه کسی بخواهد بی‌نیاز شود، و بخواهد عزیز باشد، باید توکل به خداوند متعال بکند. دل از غیر خدا کردن و به خدا دل دادن، در عین انجام اسبابی که خدا تعیین کرده است. بسیار حدیث آموزنده‌ای است. برای این که اگر انسان بخواهد این دو صفت بسیار مهم، این دو حالت بسیار ارزنده را داشته باشد، چه بکند؟ باید سعی کند، تلاش کند، تمرین کند تا آن‌جا که دل از غیر خدا کردن، و به او امیدوار بودن، و در ارتباط با توجه به او در عین انجام و وظائف که او تجویز کرده کار نمودن، سعی داشتن. «إِنَّ الْغَنَى وَالْعِزَّ يُجُولَانِ» در جولان هستند سیر می‌کنند، «فَإِذَا ظَفِرًا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ» وقتی که ببینند که کسی متوکل است، -موضع توکل می‌شود شخص متوکل. شخصی که حال توکل دارد، آن موضع توکل است؛ جایگاه توکل است. - وقتی ببینند کسی توکل پیدا کرده، همان جا قرار می‌گیرند و جا مستقر می‌شوند. «فَإِذَا ظَفِرًا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأْنَا».

یعنی هر کس این دو صفت بسیار مهم را بخواهد داشته باشد که یک دنیا ارزش به انسان می‌دهد. و اگر انسان به این کمالات نرسد، بسیار ضرر کرده است. یکی بی‌نیازی حقیقی که بی‌نیازی نفس است در حقیقت، غنای روح است در حقیقت؛ و دیگر عز و عزت. راهش این است که حال توکل داشته باشد، متوکل علی الله باشد. و توکل هم قبلاً معنا شده، و آن دل کردن از غیر خداوند متعال، تکیه کردن به خداوند متعال در عین استفاده کردن از اسبابی که خود خداوند متعال تعیین کرده است و تجویز نموده است.

توکل در بیان خواجه نصیر الدین طوسی

بیان مرحوم علامه مجلسی جلسه قبل صحبت شد. اما بیان مرحوم محقق طوسی سلطان المحققین، چنین گفته است ایشان در کتابی که دارند به نام اوصاف الاشراف «المراد بالتوکل أن یکل العبد جمیع ما یصدر عنه و یرد علیه الی الله تعالی» همه کارهایش را واگذار به حضرت حق بکند. چرا؟ چون می‌داند فرد دارای توکل، که او از همه قوی‌تر است و از همه آگاه‌تر است. اگر انسان بخواهد کار را به کسی واگذارد که به بهترین صورت انجام شود، باید آن شخص در آن مورد توانا باشد، دانا باشد، مهربان باشد. و قدرتی از قدرت حق برتر نیست. چه این که قدرتی است بی‌عجز. علمی از علم او برتر نیست. چه این که علم او علمی است بی‌جهل. مهربانی از مهربانی او بیشتر نیست. چه این که مهربانی او به وصف نمی‌آید. بنابر این انسان عاقل تکیه می‌کند به ذات مقدس حضرت حق. «لعلمه بأنه أقوى و أقدر و یصنع ما قدر علیه علی وجه أحسن و أكمل» و هر چه را هم که قدرت دارد، به بهترین صورت انجام می‌دهد و اکمل.

و بعد راضی هم باشد به آنچه که ذات مقدس حضرت حق برای آن تقدیر کرده است. «ثم یرضی بما فعل و هو مع ذلك یسعی و یجتهد فیها و کله الیه» تلاش می کند، کوشش خودش را هم دارد در چیزهایی که خدا مجوز داده، به او اجازه داده است که خودش باید انجام بدهد. «و یعدّ نفسه» و خودش را و توانایی خودش را و اراده خودش را، همه را از اسبابی بداند که وقتی به کار می گیرد، اراده پروردگار تعلق می گیرد که تقدیر کند برای او آنچه را که بخواهد. «و یعدّ نفسه و قدرته و عمله و إرادته من الأسباب و الشروط المخصّصة لتعلّق قدرته تعالی». این است معنای توکل اجمالاً.

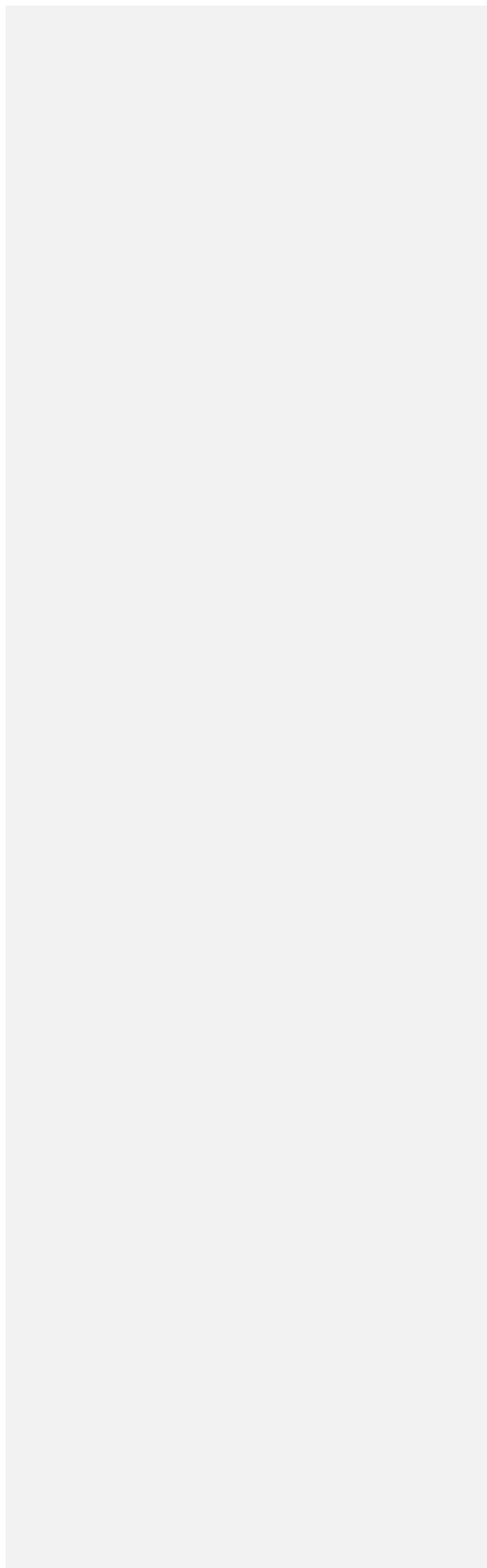
و بالنتیجه وسیله خیر است و سعادت و همه چیز. کسی که این حالت را داشته باشد، از خصوصیات او این است که در همه مشکلات هم هیچ وقت به زانو در نمی آید. این حال توکل یا به او آن چنان لطف می شود که مشکل رفع می شود؛ یا آن چنان می شود که خدا حال استقامت به او می دهد. از مهم ترین مواردی که این حالت توکل در همه شئونشان سخت متلاً بوده است و درخشان، وجود مقدس حضرت زینب (علیها السلام) هستند.

امروز روز ولادت بی بی هست. این توکل آن حضرت به خداوند متعال بود که در تمام آن فرازها و نشیبها، همه آن ابتلائات به زانو در نیامد. بلکه در عین سختی های عجیب، و در شرائطی که قابل توصیف نیست از نظر زمینه رفتاریها و ابتلائات، استقامتی نشان دادند که همگان را مبهوت کردند. و در آن وقتی که یزید در اعلا درجه قدرت و این بزرگوار و عزیزانشان در وضعیت بسیار فوق العاده پر رنج، که همه امکانات از آن ها گرفته شد، اعلام می کردند که «کِدْ کَیْدَکَ وَ اَجْهَدْ جُهْدَکَ»^۱ هر چه می توانی تلاش علیه ما بکن، ولی بدان که تو نابود خواهی شد و ما باقی هستیم؛ بر اساس همان حال توکلی که به پروردگار متعال داشتند. اگر انسان بخواهد عزت حقیقی پیدا کند، غنای حقیقی پیدا کند، بزرگواری حقیقی پیدا کند، راهش این است که هر چه بیشتر در زمینه تکیه بر پروردگار با توجه به اشاراتی که شد، بیشتر کار کند تلاش کند؛ و به خداوند متعال که حی است و قیوم است و علیم است و قوی است و خبیر است و مهیمن است و رحیم است و کریم است، هر چه بهتر تکیه کند. آن گاه است که «وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱ - سفینة البحار ج ۵۷۲/۸ کلام المحقق الطوسی فی التوکل

۲ - الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ج ۳۰۹/۲ احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب حین رأی یزید لعنه الله یضرب ثنایا الحسین ع بالمخصرة



جلسه ۱۴۰۱/۹/۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

ادامه بحث توکل در روایات

در ارتباط با مباحث تفسیری حقائق اعتقادی و مسائل مختلف قرآنی تا کنون به فضل الهی مطالب بسیاری گفته شد. بحث اخیر ما سنت‌های الهی در قرآن کریم بود. سنت آزمایش، سنت مهلت، سنت تغییر، سنت‌های مختلفی گفته شد. آنچه اخیراً گفته شد، سنت کفایت بر اساس توکل بود. از سنت‌های الهی است که آن کس که توکل کند به خداوند متعال، خداوند متعال کفایتش می‌کند. در این مورد آیه‌هایی قرائت شد.

و یکی از آن آیات که از خصوصیت خاصی برخوردار است و تذکر داده شده بود، این است که قرآن کریم فرموده است ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲. آیات متعددی به عرضتان رسید که در این آیه و آیات دیگر این مسئله مطرح است که هر کس توکل کند به خداوند متعال، خدا کفایت می‌کند او را. با تعبیرهای مختلف گاهی فرموده است فهو حسبه، گاهی فرموده است ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۳، گاهی فرموده است ﴿وَ أَوْصُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا﴾^۴. در این مورد کلامی از مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه نقل شد و بعضی از احادیث.

حدیثی که امروز به عرضتان می‌رسد در این مورد که باز همین معنا در آن حدیث شریف آمده است، این است که از وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام در همین کتاب شریف بحار جلد ۷۱ حدیث ۱۶ چنین نقل شده که حضرت فرمودند «مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثَةَ لَمْ يُحْرَمْ ثَلَاثَةً» کسی که سه چیز خدا به او عنایت کند سه کار انجام بدهد بر اساس توفیق پروردگار، محروم نمی‌شود از سه چیز.

اول: «مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الإِجَابَةَ» هر کس به حقیقت از خدا چیزی بخواهد، اجابت را در پی دارد. که بحث خاص به خودش را دارد. و مسائل مختلف دعا و ان قلت و قلت‌های گوناگون و مسائل

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیه ۳.

۳ - سوره احزاب، آیه ۳.

۴ - سوره غافر، آیات ۴۴ و ۴۵.

فوق العاده که از مسائل مبسوط قرآنی است.

دوم: «وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ»^۱ هر کس حالت شکر پیدا کند و شاکر باشد، خداوند متعال اضافه می‌کند نعمت را برای او. که این نکته لطیفه را از بعضی از کتب برخورد شد که در بسیاری از مسائل مهمه خداوند متعال رحمت خودش را، برنامه خودش را اعلام فرموده است، فرموده است اگر بخواهم؛ مثلاً «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲ اگر بخواهم، هر که را بخواهم برزق و از این قبیل؛ ولی در ارتباط با مسئله شکر معلق نشده به مشیت؛ قاطع گفته شده «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۳ نه این که اگر بخواهم. و این خصوصیتی است و مسئله لطیفی است که معلوم می‌شود مسئله شکر بسیار مهم است. که از حالات فوق العاده ارزنده این است که انسان را خداوند حالت شکر نسبت به نعمت‌های مختلف مرحمت کند.

سه: «وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ» این مورد صحبتان بود که اگر چنانچه انسان حال توکل پیدا کرد به خداوند متعال، خدا کفایتش می‌کند. سنت کفایت بر اساس توکل. بعد حضرت فرمودند «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۴ و بعد آیات دیگر هم که مربوط به مطالب قبلی است، بیان کردند.

بنابر این از مسائل مهمه‌ای که شایسته است انسان در جهت تحصیل آن جدی باشد، این است که سعی کند تزریق کند در خودش به این که اگر چنانچه بخواهد کارهایش به کفایت برسد و کفایت بشود، مهمترین راه، بهترین راه، اساسی ترین راه همین است که به قدرتی پناهنده شود که عاجز ندارد. به علمی پناهنده شود که جهل ندارد. به رحمتی پناهنده شود که آن رحمت قابل توصیف نیست و فوق تصور ماست. انسان عاقل در مشکل‌ها و شدائد، همه امور اگر چنانچه از کسی کمک بگیرد، شایسته این است که آن شخص نسبت به آن کار توانا باشد؛ آگاهی داشته باشد؛ مهربان باشد. و این صفات در ذات مقدس حضرت حق بی نظیر است. لذا عاقل توجه دارد به این که درست این است که توکل کند به ذات مقدس پروردگار.

و از این قبیل احادیث هم فراوان است. در این مورد یک حدیث دیگری که در این زمینه هست که

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۶۸/۱۳۵ باب ۶۳ التوکل و التفویض و الرضا و التسلیم و ذم الاعتماد علی غیره تعالی و لزوم الاستئناء بمشیة الله فی کل أمر.....

۲ - سوره بقره، آیه ۲۱۲.

۳ - سوره ابراهیم، آیه ۷.

۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۶۸/۱۳۵ باب ۶۳ التوکل و التفویض و الرضا و التسلیم و ذم الاعتماد علی غیره تعالی و لزوم الاستئناء بمشیة الله فی کل أمر.....

توجه بشود که مقصود از کفایت، گاهی کفایتی است فوق آنچه خود انسان فکر می کرده؛ و آن این است که خدا کفایتش می کند از انحراف؛ در عین این که از آن شدت و ناراحتی رفع نمی شود و آن شدت و ناراحتی بر طرف نمی شود؛ ولی مسئله مهم تری خداوند عنایت می کند. این هم خوب است که مورد توجه قرار بگیرد.

و آنچه که مربوط به این است در این حدیث شریف آمده است که «أَنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَقْضِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» (کما این که در حدیث دیگر دارد اگر مقراض شود و قطعه قطعه شود مؤمن، باز به نفع اوست آنچه پیش آید برای او؛ خیر او در آن است.) «كَانَ خَيْرًا لَهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَّرُوا ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سُلِّطُوا عَلَيْهِ وَ قَتَلُوهُ فَأَمَّا مَا وَقَاهُ اللَّهُ فَوَقَاهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ». در ارتباط با این آیه شریفه که پناه به خدا برده شد، آن وقت خدا می فرماید ما هم حفظ کردیم او را؛ ولی فرمود حفظ به این نشد که کشته نشود، بلکه حفظ کردیم که دینش را از دست ندهد؛ در دین خودش فتنه برای او به وجود نیاید.

پس منظور این است که گاهی می شود کفایت در یک چنین مسائلی هست. در جریان عاشورا و کربلا آقا امام حسین علیه السلام توکل به خدا داشتند؛ معنای توکل به خدا داشتن این نسبت که شهید نشوند؛ بلکه در عین کمال توکل و فوق توکلی که هر کس فکر کند، آن گرفتاری ها رخ داد. ولی کاری که می باید انجام بدهند، انجام دادند. و آن سعادت اخروی حفاظت شد. بنابر این گاهی مسئله از این قرار است.

در همین زمینه این حدیث شریف هم مناسب است گفته شود که باز در جهت توکل است. «لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرِصٌ بِالْمَقَارِبِ»^۱. اگر چنانچه بدانند گاهی که توکل هم می کند ولی نتیجه نمی گیرد، برای او خیرهای دیگری است که نمی داند؛ که اگر بدانند چه خیرهایی خدا برای او تقدیر کرده است، آن وقت خیلی هم خوشحال می شود؛ و خوشحال می شد که گرفتاری هایی دیگر هم ببیند.

در هر حال نتیجتاً از مدارک و حیاتی به کمال و به خوبی استفاده می شود که از سنت های الهی این است که بر اساس توکل، کفایت در کار هست.

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۱۶۰/۶۸ باب ۶۳ التوکل و التفویض و الرضا و التسلیم و ذم الاعتماد علی غیره تعالی و لزوم الاستئناء بمشیة الله فی کل أمر.....

۲ - همان مدرک.

چرا مواردی توکل هست ولی کفایت نیست؟

آن وقت این جا دو تا مطلب مختصر به عرضتان برسد که این بحث را جمع کرده باشیم. یکی: این که موارد بسیاری مورد نقض به نظر می‌رسد. بسیاری از موارد افراد توکل کردند، ولی در عین حال کارشان انجام نشده است. مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه این مطلب را هم به این صورت توجه دادند که مواردی که آن موارد مورد توهم قرار می‌گیرد که چرا کفایت انجام نشده است، یکی از دو چیز مطرح بوده است. یا مصلحتش نبوده است، خودش نمی‌داند. به خاطر این که مصلحتش نیست، در عین این که در آن کار توکل به خدا کرده است، در عین حال آن شدت برطرف نشده است. آن گرفتاری بر طرف نشده، چون که به نفع او بوده است و مصلحتی در کار بوده است، که آن مصلحت را نمی‌دانسته است. مشروط است این کفایت، به نبود مصلحتی که نزد خداوند متعال است. مصلحتی نزد خدا برای آن شدت بوده است. آزمایش خاصی، درجات خاصی، و امثال ذلک. دو این که کاری کرده این بنده که مانع شده است از این که توکل او تأثیر بگذارد.

پس موارد نقضی که به نظر می‌رسد، دو تا جمله را در ارتباط با این مسئله مرحوم علامه مجلسی که خبره این حقائق هستند، تذکر دادند که موارد نقض یکی از این دو مسئله مطرح است. به طور معمول یا مصلحت در کار است که انسان نمی‌داند، و یا این که کاری انجام داده است که آن کار مانع شده است از این که این توکلش سبب بشود برای کفایت.

و اما مطلب دوم این است که در ارتباط با این مسئله توکل، گاهی جریان‌هایی برای افراد رخ می‌دهد که بسیار معجزه آسا است؛ و کاملاً نشان دهنده این است که این توکل به خداوند متعال چقدر تأثیر گذار است. گاهی هم از بعضی جملات نقل شده که بسیار آموزنده است.

یک داستان نسبتاً مفصلی است؛ ولی همه را حذف می‌کنم؛ یک جمله حکیمانه در این داستان غرض است که بیان می‌شود. یکی از تجار تهران بود مردی بود که اهل دل بود و محبت به پروردگار و متقی و مرد بسیار شایسته‌ای بود. در یک جریان ورشکستگی این جمله را گفته بود.

یک کسی که زمینه ورشکستگی او را درست کرده بود به اصطلاح خودش و به نظر خودش، به او گفته بود که من از کار شما می‌خواهم فاصله بگیرم. منشی و همه کاره او بوده، که فاصله گرفتن او معنایش ورشکستگی جدی این تاجر بوده است.

وقتی گفته بود که من می‌خواهم فاصله بگیرم؛ این هم گفته بود مشکلی ندارد، و از هر وقت نخواستی این جا باشی، در کار ما باشی، نباش.

این جناب تعجب کرده بود که این چه طور خیلی راحت می گوید هر وقت نخواسته باشی نخواه؛ خیلی راحت.

گفته بود تعجب نکن. ته سیگاری که جلو او بوده اشاره کرده گفته این ته سیگار چقدر خاصیت دارد؟ چه می تواند بکند؟ این یک آتش به او برسد ته سیگار دود بشود چیزی نیست. به اندازه همین ته سیگار هم که کسی بخواهد به ته سیگار امیدی ببندد، من به تو امید نداشتم؛ به خدا امید داشتم نه به تو.

این بیشتر تعجب می کند که عجب من فعال چنین و چنان، این چه دارد می گوید؟

گفته بود تعجب نکن. به شما نسبت به این ته سیگار که گفتم به اندازه این هم تکیه ندارم. زیرا به هر که امید داشته باشی، او ممکن است که آن شب که رفت خانه صبح جنازه اش را بیرون بیاورند، مرده باشد. یا نه از مردن صرف نظر می کنیم، ممکن است مریضی بشود که بعد ملاقات ممنوع مدت ها. گفته بوده بله. گفته بود پس کسی که خودش را نمی تواند نگه بدارد، و ممکن است شب برود به خانه و صبح جنازه اش را بیرون ببرند؛ یا مریض شود و مدت ها بیمارستان بیفتد و ملاقات ممنوع باشد؛ کسی که خودش را نمی تواند نگه دارد، من خیلی حماقت می خواهد که به کسی امیدوار باشم که او وضعیتش این است. من شایسته است به کسی امیدوار باشم که قدرتش بی عجز است و لطفش بی پایان است و رحمتش چنین و چنان است؛ و او خداست. و بعد هم معجز آسا برنامه ها از فردا شروع شده بود که بود و نبود او گویی یکسان.

گاهی می شود چنین برنامه هایی پیش می آید که بسیار معجز آسا است.

ولی بیشتر منظور این کلمه حکیمانه او بود که امید به تو بستن این چنین است که نادرستی مرا می رساند، نفهمی من را می رساند؛ و نتیجتاً به تو امیدوار نیستم. و لذا خیلی به جاست که انسان در عین این که زمینه هایی برای او به صورت های مختلفی، به گونه های مختلفی، ولی دل را به خداوند متعال متکی کند که اوست که همه وقت آماده است. و برای او فعلاً بروید و کار دارم و فعلاً گرفتار هستم و چنین و چنان است، معنا ندارد. و همیشه قدرتش در کار است و لطف و مهربانیش معلوم است. و آگاهی او هم این چنین.

یک کسی گفت یک مشکل مهمی در زندگی من بود. می گفت به خصوص یادم می آید آن شخص می گفت در اتوبوس داشتم می رفتم، با آن مشکل همین طور کلنجار می رفتم با خودم که چه کنم این مشکل را. یک وقت همین طور گفتم خدا هست. تا گفتم خدا هست، خیلی هم جدی نگفتم، یعنی آن جور نبود که دل خیلی قاطع بگوید، اما گفتم خدا هست، همین که گفتم خدا هست؛ در یک نسبتی توکل به خدا

کردم، چنان سریع آن کار انجام شد که فوق تصور است.

البته موارد استثناء هم عرض کردم بسیار پیش می‌آید. به خاطر این که مصالحی در کار است؛ و یا به خاطر این که انسان کاری انجام داده است که مانع شده است از تأثیر توکل.

چه بسیار عالی است که در عین این که انسان از شرائط مختلف استفاده می‌کند، اسبابی که خداوند متعال فرموده است اسباب را به کار می‌گیرد، طبق بیانی که از مرحوم علامه مجلسی خواندیم، رعایت آن اسباب را می‌کند، در عین حال دل به مسبب اسباب ذات مقدس حضرت حق توجه داشته باشد. و این جاست که یک غنای روحی برای انسان پیش می‌آید؛ که با آن غنای روح می‌تواند که در کمال خوشنودی و سرور زندگی کند. که از چیزهایی که می‌تواند حالت سرور و نشاط به انسان بدهد، همین حالت توکل جدی به ذات مقدس حضرت حق است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۱/۹/۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

راه رسیدن به توکل

در بحث تفسیر، سنن الهی در قرآن کریم مطرح بود. سنت آخری که صحبت می‌کردیم، سنت کفایت بر اساس توکل ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲. در این مورد آیات شریفه خوانده شد. قسمتی از آیات گفته شد. معنای توکل در بیان مرحوم علامه مجلسی و محقق طوسی هم ذکر شد. و آنچه مناسب به نظر می‌رسید در بعضی از احادیث به عرض رسید.

در ادامه این بحث عرض می‌شود که با توجه به این که معنای توکل همین شد که دل از غیر خدا کردن و به خدا دل دادن و امید به حضرت حق داشتن، در عین استفاده از اسباب مشروع برای رسیدن به مطالب مناسب مختلف در حد اعتدال؛ و معنایش چنین شد؛ آنچه امروز به عرضتان می‌رسد این است که چه بکنیم که این حالت را پیدا کنیم؟ راه وصول به توکل، این مقام بسیار منیع و والا، دل به خدا دادن و از غیر حق در مسائل مختلف دل کردن، در عین استفاده کردن از اسباب مشروع در حد اعتدال، چه بکند انسان که این که از بالاترین مقامات معنوی و روحی است برسد؟ راهش چیست؟ همین حقیقتی که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾.

راه این است: تفکر در عظمت قدرت الهی، و توجه به لطف و رحمت بی نظیر ذات مقدس حضرت حق و آگاهی او به همه چیز، اگر انسان در این زمینه حال توجه بیشتر پیدا کند که خدا است که قدرتش عجز ندارد، خداست که رأفتش بی نظیر است، و خداست که آگاهی بی جهل است، اگر در این زمینه حال تفکر، حال توجه پیدا کند، به خوبی به این جهت کم به کم نزدیک می‌شود که هر چه بهتر در همه امور اتکانش به خداوند متعال باشد؛ و امیدش به او باشد؛ خوف از او داشته باشد؛ و همه شئون را در ارتباط با او قرار دهد؛ و از او استمداد کند. این تفکر از مسائلی است که کاملاً می‌تواند کمک انسان باشد در جهت این موفقیت؛ همراه با این که خود انسان هم هر چه بهتر تمرین کند وقتی زمینه توکل به غیر خدا پیش

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیه ۳.

می‌آید، امید به غیر خدا برای او رخ می‌دهد، دل را مراقب باشد سرعاً حالت انصراف پیدا کند؛ استغفار کند؛ خودش را از آن حالت دور کند؛ و از خدا بخواهد که خداوند متعال موفق بدارد او را به این که برسد به این مقام توکل. تمرین کردن و از خداوند متعال استمداد کردن.

پس تاکنون در این زمینه حدوداً سه مطلب به عرضتان رسید. یک: تفکر در عظمت ذات مقدس حضرت حق از نظر قدرت و از نظر علم و از نظر رأفت. دو: تمرین کردن و جدیت کردن، مراقب دل بودن، و انصراف دادن خود از حالت غیر توجه به پروردگار وقتی چنین زمینه‌هایی طبعاً برای انسان پیش می‌آید، این حالت را از خود دور نمودن؛ تمرین کردن در این جهت. و بعد هم استمداد کردن از ذات مقدس حضرت حق.

در این زمینه یکی دو تا حدیث به عرضتان برسد که بسیار فوق العاده است. و چه بسیار ارزنده است که در این زمینه‌ها هر چه بهتر انسان در تلاش باشد و در فکر باشد تا این که به این مقامات عالی‌تر برسد. که اگر به این مقامات عالی‌تر نرسد انسان و بمیرد، خسران و زیان بسیاری برای او است. و می‌تواند انسان با تمرین و تلاش و استمداد از خداوند متعال به این جا برسد تا آن جا که بسیار بسیار فوق تصور ما این حالت در او رسوخ کند.

خاطر من هست که خدا رحمت کند استادمان مرحوم علامه بزرگوار مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی رضوان الله تعالی علیه را، گاهی این زمینه‌ها پیش می‌آید، می‌فرمودند به فضل الهی حدوداً حالشان در توکل به این درجه رسیده بود که اگر یک صندوقی پر از جواهرات باشد، و من تکیه‌ام به آن صندوق باشد، پشتم به آن صندوق باشد، کلید آن صندوق جواهرات هم در جیب من باشد، به خداوند متعال در همه امور بیش از اتکاء به چنین حالتی که کسی صندوقی پشتش به صندوق است و پر جواهرات است و کلید هم در جیب است، بیش از آن من این حالت توکل به خداند متعال را دارم. به این جا می‌رسد که فوق آنچه معمولاً فکر کنند افراد، به خداوند متعال متوکل می‌شود. و آن وقت خدا هم آن جا که مصلحت است که کارش را انجام بدهد، انجام می‌دهد. آن جا هم که مصلحت نباشد، حالت تحمل به او خواهد داد؛ که بالتبیین زیان ضرری برای او پیش نیاید.

حالا در این موردهایی که گفتم چه بکنند انسان، حدیث‌های مربوطه را عرض می‌کنم. یک: گفتم تمرین کند انسان. یعنی با مراقبت دل، این دل وقتی توجه به غیر پیدا کند، خودش را منصرف کند؛ لا حول و لا قوة الا بالله؛ هر چه بهتر به خودش تزریق کند که خیر خداست، و باید به او متوجه بود. تمرین کند. مواردی ممکن است به زمین بخورد؛ یعنی نتواند موفق بشود؛ ولی باز تمرین که کرد، موفق می‌شود.

من گاهی عرض کردم تمرین چقدر کارساز است. آدمی که روی زمین راه رفتنش گاهی آسان نیست و مشککش هست، تمرین می کند روی ریسپان راه می رود. یعنی قدرت تمرین و تکرار می تواند این چنین باشد. بنابر این انسان با تمرین می تواند خیلی زمینه به وجود بیاورد که عنایت و لطف پروردگار شامل حالش بشود.

این حدیث شریف که از جملات فوق العاده حضرت امیر علیه السلام در این مباحث است؛ که همه بیانات آن حضرت باید گفت فوق العاده است. در حکمت ۲۰۷ از نهج البلاغه آمده است که حضرت می فرمایند «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ». بسیار جمله عجیبی است. می فرمایند اگر حلیم نیستی، حلم نداری، در بحث حلم گفتند خودت را به حلم داشتن بز، تمرین کن، کم هستند کسانی که خودشان را شبیه افرادی اقوامی در مسئله جریانی قرار دهد، و کم کم جزء آنها نشود. نزدیک می شود که از آنها بشود. انسان کم به کم می تواند صفات خوب را با تمرین، با تکلف در ارتباط با نفس خود، برسد به آن جایی که باید برسد.

«إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ» خودت را به حکم بز؛ «فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ» است کسی که شبیه کند خودش را به قومی و گروهی، مگر این که نزدیک می شود، امیدوار می شود، سرعت پیدا می کند در این که کم به کم از آن گروه بشود.

وقتی که انسان خودش را شبیه افراد شجاع قرار بدهد، تمرین می کند در شجاعت؛ آهسته آهسته شجاع می شود. و هکذا.

آن حدیث شریف که از خدا بخواهیم، از خدا خواستن، حدیث بسیار لطیف و مهمی است که از وجود مقدس پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده است. اولین وقتی که این حدیث را دیدم، این بود که تهران آن سال حدودا اولی که برای منبر رفته بودم، یعنی بی مبالغه حدود شصت و شش سال قبل. آن وقت شنیده بودم یک آقای اهل دل است. آن وقت ها هم ما خدمت مرحوم آقا شیخ مجتبی بودیم، و به طفیل ایشان یک کم در این فکرها بودم. و آن آقا هم چلو کبابی داشت؛ آقای میرزا احمد چلوبی معروف بود. مرد بسیار شریفی بود. این چلو کبابی خیلی قدیمی داشت از نظر ساختمان، ولی غذا بهترین غذای آن منطقه بود. لذا تجار مهم تهران که ظهر منزل نمی رفتند، غذا از آن جا می گرفتند. من رفتم بنیم ایشان را؛ شنیده بودم اهل دل هستند و اهل توجه هست و این حرف ها. تا وارد شدم در آن مجموعه کار، دیدم یک حدیث آن روبرو نوشته است؛ همین حدیث که حالا می خواهم بخوانم. و همان جا کنارش هم نوشته نسبه داده می شود

حتی به شما. و این جریان که از من رفقا زیاد نقل می‌کنند، از خودم شنیده باشید. من دیدم خیلی سرش شلوغ است؛ رفت آمد و مشتری بسیار؛ گفتم کسی بخواهد اهل دل باشد، این قدر سرش شلوغ باشد نمی‌تواند؛ گرفتاری دارد این‌ها را تمییه کند و گرفتاری‌های بعد و ... این رفت و آمدها و سرش با این شلوغی، باز هم اهل دل، بعید است چیز حسابی باشد. این خودش می‌آمد یک مقدار روغن کرمانشاهی، به اضافه آنچه خود غذا اگر چربی داشت، روی این برنج‌ها می‌ریخت. پیش همه می‌آمد این کار را می‌کرد. پیش من هم آمد یک مقدار روغن ریخت؛ یک تبسمی کرد و گفت آقا جان بفرما بخور، دل شلوغ نباشد، سر شلوغ بود بود عیب ندارد. من همان‌طور که نیت کردم با خودم که سر شلوغ است این قدر، می‌شود اهل حال باشد؟ گفت دل شلوغ نباشد، سر شلوغ بود بود. دو بار گفت دل شلوغ نباشد، سر شلوغ بود عیب ندارد. دل را مراقب باشد انسان. آن وقت این حدیث را آن‌جا من دیدم که نوشته است. حدیث را سریع می‌خوانم؛ قسمت آخر جمله حدیث مقصود من است. حدیث این بود:

«دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص رَجُلٌ اسْمُهُ مُجَاشِعٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ فَقَالَ ص مَعْرِفَةُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ قَالَ مُخَالَفَةُ النَّفْسِ» این‌ها هر کدام خیلی صحبت دارد. «فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَا الْحَقِّ قَالَ سَخَطُ النَّفْسِ» همه‌اش مباره با نفس است. «فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَضْعِ الْحَقِّ قَالَ هَجْرُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ قَالَ عِصْيَانُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ قَالَ نِسْيَانُ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ قَالَ التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى أُنْسِ الْحَقِّ قَالَ الْوُحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ».

منظورم این جمله آخر است. «فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ» بسیار خوب باید با نفس مبارزه کرد، چنین کرد، چه کار کنم که موفق بشویم؟ چه کنیم که بتوانیم این کارها را بکنیم؟ «قَالَ الْإِسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ»^۱. از خدا کمک گرفتن علیه نفس. لا حول و لا قوة الا بالله جدی گفتن، و از خدا کمک گرفتن. خدا که کمک کند، همه هوس‌ها و هواهای نفسانی همه از بین می‌رود.

آنچه امروز بیشتر روی آن کلمه دلم می‌خواست که توجه به آن داشته باشیم، این است که مراقب دل باشیم. انسان است، طبیعتاً به این و آن امیدوار می‌شود و امید می‌بندد؛ مشکل ندارد؛ ولی مراقب دل که

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۲/۶۷ باب ۴۵ مراتب النفس و عدم الاعتماد عليها و ما زينتها و زين لها و معنى الجهاد الأكبر و محاسبة النفس و مجاهدتها و النهى عن ترك الملاذ و المطاعم

باشد، کنار می زند. همان جا با خودش بگوید در عین این که زمینه این امید در این کار به فلانی هست؛ در عین حال طبق مشروع در این زمینه عمل می کنم؛ ولی تکیه گاه به خداست؛ لا حول و لا قوة الا بالله. و خودش را منصرف کند از غیر خدا. تمرین کند در جهت این که برسد به این مقامی که مصداق این آیه شریفه بشود که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ ان شاء الله.

این تعطیلی را هم امیدواریم به یاد حضرت زهرا (علیها السلام) عرض ادب هر کجا هستیم به هر گونه ای که زمینه هست، انجام بدهیم. و توسلات از همه قبول باشد به برکت حضرت. خداوند همه مشکلات را از همه جوامع اسلامی از کشور ما دفع و رفع کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۱/۱۰/۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

در بحث تفسیری اخیر در ارتباط با مسائل مهمه قرآنی، که همه مسائلس مهم است؛ به سنن الهی در قرآن کریم رسیدیم. قسمتی از سنت‌های الهی روش‌هایی که خداوند متعال در ارتباط با خلق انجام داده است و می‌دهد. از سنت توکل صحبت شد، و این که سنت کفایت بر اساس توکل، ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲ مسائلی گفته شد.

و در این مورد آیات شریفه قرآن هم فراوان توجه به این مسئله مهم داده است. از جمله آیاتی که احتمالاً به عرض نرسیده است، آیه آخر سوره توبه است که بسیار در این جهت مثل بقیه آیات توجه جدی به ما می‌دهد به اهمیت حالت توکل به خداوند متعال. که در عین این که انسان از اسباب و علل طبیعی مشروع برای همه هدف‌ها باید استفاده کند، شایسته است استفاده کند، در عین حال دل به مسبب الاسباب متوجه باشد؛ و انقطاع الی الله برای او به وجود آید؛ حالت توکل به خداوند متعال. ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۳ توجه به این جهت داده می‌شود که به پیامبر گرامی ما این چنین گفته می‌شود که با توجه به مضمون این آیه شریفه، و هر چه بهتر با دقت و حقیقت گفتن آن، موجب آثار بسیار مهمه‌ای است. ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾.

از ثمرات توکل

در این مورد از روایاتی هم استفاده شد. حالا یکی دو تا حدیث کوتاه هم در تتمه این بحث به عرضتان برسد. در روایتی از آقا حضرت جواد الائمه علیه السلام هست که «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّيْتُ لِكُلِّ عَالٍ وَ سَلَّمْتُ إِلَى كُلِّ عَالٍ»^۴ چه بسیار لطیف فرموده‌اند که حالت تکیه کردن به خدا، حالت توکل به ذات مقدس حضرت حق، بهاء هر شیء نفیس و گران قیمتی است. یعنی هر هدف مهم، هر هدف بسیار بسیار ارزنده و عالی

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیه ۳.

۳ - سوره توبه، آیه ۱۲۹.

۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۶۴/۷۵ باب ۲۷ مواعظ أبي جعفر محمد بن علي الجواد صلوات الله عليه

را که انسان تعقیب نکند، بخواهد به آن هدف مهم نائل آید، بهاء آن ثمن آن وسیله رسیدن به آن هدف بسیار مهم، تکیه کردن به خداوند متعال است. همان حالت توکل و با استفاده از استمداد از حضرت حق، در مسیر آن هدف، و سائل مربوطه را به کار بگیرد و از خدا کمک بگیرد.

آری «الثِّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّيْ لِكُلِّ غَالٍ» هر گوهر نفیسی که انسان بخواهد به آن برسد، بهائی که بتواند پردازد و به وسیله آن بهاء به آن هدف برسد، مسئله مهم در این مورد برای موفقیت همان تکیه کردن به خداست. در آن بیان شریف حضرت امیر علیه السلام هم هست این مسئله ثقة بالله؛ به ذهن زد که عرض کنم. جناب خضر بر خورد کرد به آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ حضرت فرمودند از آن حرف های خوب بگو. گفت «مَا أَحْسَنَ تَوَاضَعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» چه قدر ارزنده است که یک فرد غنی وقتی به یک فرد ضعیف فقیر بر خورد کند، تواضع کند برای او به خاطر تقرب به خداوند متعال.

حضرت فرمودند «وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ تِيَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللَّهِ» بهتر از آنچه تو گفتی، بی اعتنایی فقیر به شخص غنی است. اگر مؤمن است، به او احترام می گذارد؛ حساب دیگر است. اما به حساب پول او احترام می کند، خیر؛ بی اعتنایی کند در ارتباط با مسئله پول و مال. تیه الفقراء عند الاغنياء، به خاطر تکیه بر خدا.

منظور این است که این ثقة بالله بسیار بسیار فوق العادگی دارد. و تعبیر بسیار زیبایی است که حضرت در ارتباط با این مسئله مثل همه موارد هر چه فرمودند زیبا است؛ فرمودند به این که ثقة بالله سلم و نردبان است برای هر مقصد عالی و بلندی. پس این جور شد «الثِّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّيْ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ غَالٍ» نردبانی است برای هر هدف عالی و فوق العاده ای که انسان داشته باشد. و لذا شایسته است که انسان در هر مسیری در عین تأکید و تکرار این مطلب که از وسائل عادی استفاده می کند، از وسائل مشروع بهره می گیرد، و آنچه که معقول است و مشروع است به کار می بندد، ولی در عین حال دل متوجه به خداوند متعال و مسبب اسباب ذات مقدس حضرت حق است. آری آن وقت است که یکی از دو چیز نصیب او می شود؛ یا این است که به هدف می رسد، و یا خداوند متعال پاداش مهمی برای او مقرر می کند.

چه این که در بسیاری از موارد انسان مصالح خودش را نمی داند. و خداوند متعال چون به مصلحت طرف نیست، خواسته اش را در عین توکل انجام می دهد، چه بسیار پیش می آید که انسان حالت توکل دارد، و در عین این که توکل دارد، نتیجه نمی گیرد. و چه بسیار هم نتیجه می گیرد. آن جا که نتیجه نگیرد، و واقعا حال توکل هم پیدا نکند، ذخیره مهمی برای او خداوند متعال در زندگی بعد تهیه می فرماید. و الا

به طور معمول هم این چنین است که نتیجه بخش است. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. و هر کسی در زندگی خودش پیش می‌آید برایش مواردی که یک حال توکلی دست داده است، و خداوند متعال عنایت فرموده است.

حالا من یک داستان نسبتاً از جهتی شیرین است برای خودم رخ داده، عرض بکنم که یک حال توکلی دست داد، و کاری بر اساس توکل که حالا عرض می‌کنم انجام دادم، و چه سریع نتیجه گرفتم. و آن این بود که همان دوران اوائل طلبگی بود، در فقر مطلق بودیم. فقر مطلقی که باز کردن آن مشکل است. یعنی آن چنان فقر شدت داشت که خاطر می‌آید که می‌خواستم رسائل درس بدهم، دیدم رسائل نیست. حالا گفتن این‌ها هم مناسب نیست؛ ولی پیش آمد دیگر عرض کنم. دیدم رسائل من نیست؛ گشتم دیدم رسائل را ندارم. فکر کردم چه شده، کسی گرفته، چه کار شده؟ یاد آمد که بله ظهری بوده می‌خواستم منزل بروم، هنوز هم ازدواج نکرده بودم، ولی زندگی خانه به عهده من بود؛ دیدم هیچ چیز در کار نیست؛ رسائل را فروختم؛ فقط نان خریدم رفتم خانه. در یک فقر فوق العاده شدیدی بودم.

در این شرائط یک کسی پانصد تومان داد که یک سال نماز و روزه خوانده شود. من دیدم خودم در فقر مطلق هستم، گفتم خودم می‌خوانم. شروع کردم خواندن؛ یک هفته‌ای نماز نیابتی را خواندم؛ دیدم خیلی سخت است و دشوار است.

حیاطی داشتیم که آن جا الآن دست یکی از رفقااست و مربوط به او. یک اطاق دم در بود، اطاق کوچکی بود. اطاق دم در ایستادم به نماز دو رکعت نماز خواندم؛ دیدم سخت ناراحتم نمی‌توانم این نماز استیجاری را بخوانم. از طرفی سیصد تومانش را هم خرج کرده بودم، دویست تومان مانده و نمی‌توانم هم بخوانم؛ دو رکعت نماز خواندم؛ بعد از نماز گفتم خدا سیصد تومان از پانصد تومان را خرج کردم، دویست تومان مانده، نمی‌توانم نماز بخوانم، تو درست کن. این یک حال توکلی به خدا دست داد که تو درست کن. باور بفرمایید با این تعبیر می‌شود گفت هنوز این جملاتم تمام شده و نشده، در زدند. آمدم دم در، دیدم یک کسی که من گاهی خودم در همان شرائطم باز بی کمک به او نبودم، او گفت یک سیصد تومانی یک کسی به من داده، در دلم آتش گرفته به کجا برسانم و باید به کسی برسانم، خودم بر ندارم. همین طور با اجبار آمدم در خانه تو که ببینم اگر تو لازم داری به تو بدهم. گفتم بده که خیلی به مورد بود. سیصد تومان را گرفتم گذاشتم بالای دویست تومان، دادم به کسی که نماز استیجاری می‌خواند؛ خودم راحت شدم. یک حالت توکل که یاد می‌آید در زندگی رخ داد، آن جا بود؛ و سریع هم جواب داد. ولی گاهی هم جواب نمی‌دهد؛ که جهات مختلف دارد.

بنابر این خیلی به مورد هست که انسان دل را به خدا ببندد، و متوجه ذات مقدس حضرت حق باشد. و بسیار ارزنده است این حالت، و از مهم ترین حالات است.

از روایاتی که در این زمینه به عرضتان می‌رسد این است که «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ»^۱ سختی‌ها بر او آسان می‌شود و اسباب برای او فراهم می‌شود. چرا؟ چون به کسی تکیه کرده است که قدرتش بی‌عجز، علمش بی‌جهل، لطفش فوق تصور ما هست، به او تکیه کرده است. اوست که همه کار برای او آسان است. باز در عبارت دیگری است از حدیث، به عنوان حدیث نقل شده است که کسی که بر خدا توکل کند، شبهات برای او روشن می‌شود.

مقصود این است کسی که بر خدا توکل کند، در جریان زندگی بسیاری از اوقات پیش می‌آید که انسان نمی‌داند تکلیفش چیست؛ در این جریان باشد نباشد، دخالت کند نکند، حق است باطل است؟ اگر به خدا توکل کند، باز خداوند متعال دست او را می‌گیرد و راهنمایی می‌کند او را.

جمله کوتاهی از جریان مفصلی که در بحار نقل شده، و مراجعه کنید که دیدن دارد این جریان؛ که دقیقاً این جریان را خودتان نگاه کنید جلد ۴۹ کتاب شریف بحار، تاریخ زندگی حضرت سجاد علیه السلام. شخصی است به نام حبیب کوفی که می‌گوید که من راه را گم کردم، در مسیر مکه بودم، شب شد تاریک شد، سخت ناراحت شدم و ترسم گرفتم؛ بیابان و تاریک و تنها و وحشت زده. درختی بود، روی درخت رفتم و خودم را آن جا قرار دادم که اگر چیزی جانوری درنده‌ای آمد برای این که بخواد بر خورد با من داشته باشد، دسترسی به من نداشته باشد. یک وقت دیدم یک آفایی پیدا شد. این آقا که پیدا شد در یک وقار و طمأنینه‌ای خاص، و عظمت و نورانیتش مشخص بود در آن شب تاریک. و بعد ایستاد برای گفتگو با پروردگار متعال، و جملاتی را فرمود و با خداوند متعال شروع کرد به مناجات کردن. و از عباراتی که در ابتداء نماز ابتداء نماز و قبل از نمازشان گفتند، این بود «يَا مَنْ حَارَ كُلُّ شَيْءٍ مَلَكَوْتًا وَ قَهَرَ كُلُّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْلِجْ قَلْبِي فَرَحَ الْإِقْبَالِ إِلَيْكَ» بر قلب من خوشنودی توجه به خودت را قرار بده. «وَ أَلْحِقْنِي بِمَيِّدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ».

«وَ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ» در نماز هم که وارد شد، تمام اعضاء و جوارح مرتعش، متوجه به خدا؛ یک وقار فوق تصور؛ تا این که نمازش را خواند مفصل. و کم به کم هم هوا می‌خواست روشن بشود، نزدیک طلوع شمس بشود، او در جریان نماز بود به صورت خاصی؛ نماز بسیار عجیب خوانده شد؛ و بعد وقتی که نماز را فراغت پیدا کرد، «وَتَبَّ قَائِمًا وَ هُوَ يَقُولُ - يَا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِدًا وَ أَمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ

۱ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۷ آثار التوکل

مَعْقِلًا» بیشتر برای این جمله خواندم تا این که فرمود خدای من «إِلَهِي قَدْ انْقَشَعَ الظَّلَامُ وَلَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَطَرًا» من در خدمت تو هنوز کاری نکردم. یعنی به تعبیری هنوز آنچه که در عبادت می خواستم به آن برسم، در وضعیتی نیست که هنوز خودم راضی بشوم. یعنی به تعبیری آن چنان که سیر نشدم هنوز از این عبادت. تعبیرهای خاص دیگری هست، مناسب نیست، مطلب را بیشتر می رساند. ولی این تعبیر مشکل ندارد که گاهی انسان در توسل و عبادتش و لو عبادت را سنگین گرفته، به خوبی انجام داده، ولی حال توجهش به گونه ای است که سیر نمی شود از یاد خدا. توجه به خدا دارد، سیر نمی شود. حاصلش این است که خدا، سیر نشدم در این حالت عبادت از یاد تو. این حالت توجه را داشتند. و تا این که مسائل دیگر و تا آخرش بالاخره من وقتی خواستند بروند، تعلق به ایشان پیدا کردم؛ دامن آن حضرت را گرفتم که من این جا راه را گم کردم؛ شما چه کسی هستی؟ هدایت من کن.

منظورم این جمله است. حضرت فرمودند که «فَقَالَ لَوْ صَدَقَ تَوَكُّلُكَ مَا كُنْتَ ضَالًّا». اگر تو کلت جدی بود به خداوند، گمراه نمی شدی. حالا دنبال من بیا. یک مقداری حرکت کردند، من هم دنبالشان، یک وقت به جایی رسیدم، فرمودند بیا این جا مکه است. صدای حاجی ها را شنیدم که مشغول کارشان بودند. و من به مقصد رسیدم.

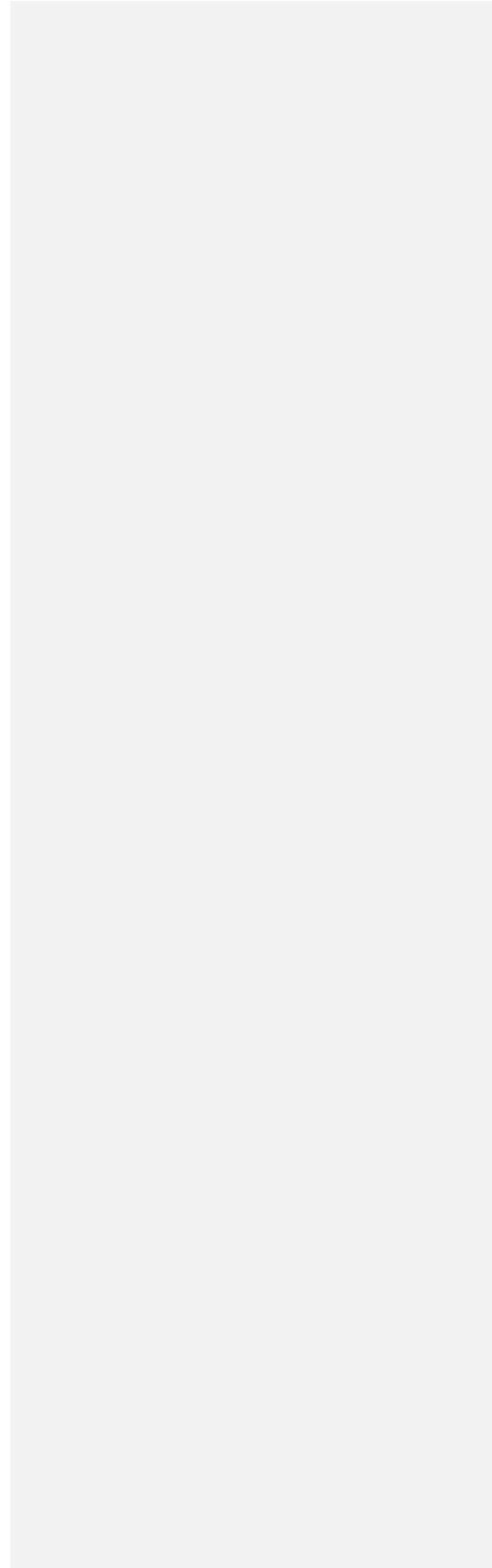
آری این حال توکل بسیار بسیار عالی است. و چقدر لطیف گفته است در این زمینه در ارتباط با توکل، که حدیثی هم هست که در ارتباط با توکل می فرماید که اگر توکل به خدا داشته باشند افراد، خدا هم چنان که یک پرنده ای هنگام صبح حرکت می کند، گرسنه است، ولی به لانه اش برمی گردد سیر شده؛ من حیث لا یحسب روزی به او می رسد؛ که چه خوب گفته است:

صانع نقشبند بی مانند	که همه نقش او نکو آید
رزق طایر نهاده در پر و بال	تا به هر طعمه ای فرو آید
روزی عنکبوت مسکین را	پر دهد تا به نزد او آید

خداست عنایت می کند. این است که این حالت را هر چه بهتر در خود، انسان تقویت کند، به نتایج دنیایی و اخروی بیشتر مخصوصا برای مهفات معنوی و تکامل های علمی، هر چه بهتر شایسته است توکل به خداوند، و اسباب مربوطه را به کار گرفتن.

امیدواریم به برکت حضرت فاطمه صدیقه (علیها السلام) هم چنان که گفتم، خداوند متعال چنین توفیقی هر چه بیشتر به همه ما کرامت بفرماید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



جلسه ۱۴۰۱/۱۱/۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

سنت کفایت از گرفتاری بر اساس تقوی

بحث تفسیر به سنت‌های الهی در قرآن کریم رسید. سنی از کتاب شریف قرآن مجید صحبت شد. آخرین سنتی که صحبت کردیم سنت توکل، کفایت بر اساس توکل. آنچه امروز از این سنن به عرضتان برسد سنت کفایت از گرفتاری‌های مختلف بر اساس تقواست.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۲.

معنای آیه مشخص است.

تقوا چیست؟ اهمیت و آثار تقوا

تقوا هم معنایش معلوم است؛ آن حالت خویشتن داری از نادرستی‌ها، و وادار کننده بر نیکی؛ این تقوا هست. آن صفتی که در انسان پیدا می‌شود به نام تقوا، حقیقتی است که همه متوجه هستند؛ معنای روشنی است. بخواهیم به صورت خاصی عرض کرده باشیم، مناسب است که گفته بشود همین جمله‌ای که عرض شد، حالت خویشتن داری از نادرستی و وادار کننده به درستی. این حالت تقواست. و این تقوی در مکتب وحی، محور همه خوبی‌ها هست؛ و مورد تأکید، فوق آنچه ما تصور کنیم. و تقوی هم دارای درجاتی است. حد اقل آن این است که همت داشته باشد انسان بر انجام واجب و ترک حرام. آن وقت درجات بالاتر این است که به آن جا برسد که در حدیث است حق تقوا بیان شده است. این صفات معنوی این‌ها دارای درجات مختلفی است؛ شدت و ضعف دارد، دارای تشکیک هست؛ هم رذایل اخلاقی شدت و ضعف دارد، و هم فضائل اخلاقی شدت و ضعف دارد.

مثلا در احادیث هم این مسئله آمده است در ارتباط با حیا، حق حیا چیست، حق تقوا چیست، معنایش این می‌شود که یعنی درجات دارد، شدت و ضعف دارد. مثلا در حدیث دارد که «رَجِمَ اللَّهُ مَنْ» خدا رحمت کند انسانی را که «اسْتَحْيَا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» حیا کند حق حیا را. آن وقت فرمودند حق حیا چیست.

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

«فَحَفِظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَى وَ عَلِمَ أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمُكَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَةٌ بِالشَّهَوَاتِ»^۱.

حق حیا این است که انسان سر و آنچه در سر است، از آلودگی حفظ کند. زبانش را، چشمش را از آلودگی حفظ کند. گوشش را از آلودگی حفظ کند. و شکمش را از آلودگی حفظ کند. و خدا را یاد کند. که عامل رسیدن به این حیا، این یاد خداست. و بداند و توجه داشته باشد که به بهشت رفتن، با ناراحتی هایی و با سختی هایی همراه هست. و اما دوزخی شدن، با هوا و هوس ها همراه است. این جا حق حیا بیان شده است؛ با اشاره رد شدم.

در ارتباط با تقوا هم همین طور است. حق تقوا در حدیث هست که حق تقوا این است که خداوند متعال «يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَ يُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَى وَ يُشْكِرُ فَلَا يُكْفَرُ»^۲ این حق تقواست. در ارتباط با خدا، انسان چنین باشد که خدا اطاعت شود در زندگی بی معصیت. به آن جا برسد که هیچ گناهی در کار نباشد. «يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى». و هم چنین خدا شکر بشود، هرگز کفران نشود. گله از خدا نباشد. و خداوند یاد شود به گونه ای که هرگز غفلت از خدا نباشد. حدیث در ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»^۳ آمده است.

در هر حال تقوا دارای درجاتی است. آن وقت اگر کسی متقی شد، اهل تقوا شد، این جا هست که یکی از سنت های الهی این است «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» خداوند متعال در گرفتاری های مختلف، ابتلائات مختلفی که برای او پیش می آید که دنیا دارای حوادث و ابتلائات است؛ برای آن مخرج قرار می دهد؛ و سیله نجات قرار می دهد؛ راه خروج از گرفتاری برای او قرار می دهد. این نیز یک سنت از سنت های الهی است.

در این زمینه مقداری از مباحث باید ان شاء الله مطرح بشود؛ که در هفته های آینده بحث خواهد شد. یکی دو تا حدیث به عرضتان برسد؛ در این مورد بسیار تذکرات فوق العاده ای در این احادیث بیان شده است. از جمله این حدیث است که در تفسیر اهل البیت (علیهم السلام) در ذیل آیه شریفه «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» آن جا آمده است که حضرت مجتبی (علیه السلام) فرمودند «التَّقْوَى بَابٌ كُلُّ تَوْبَةٍ وَ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ» انسان بخواهد به حرف های محکم برسد، به مطالب استوار موفق بشود که مایه سعادت او هست، رأس کار این

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۱/۱۴۲ باب ۴ علامات العقل و جنوده

۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۶۷/۲۹۲ باب ۵۶ الطاعة و التقوى و الورع و مدح المتقين و صفاتهم و علاماتهم و أن الكرم به و قبول العمل مشروط به

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

است که با تقوی باشد. «وَشَرَفُ كُلِّ عَمَلٍ بِالتَّقْوَى» و شرف کل عمل و شرف هر عملی به تقواست. «فَارَ مَنْ فَازَ مِنَ الْمُتَّقِينَ» رستگاری در ارتباط با تقواست. «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» متقین هستند که به فوز کامل می‌رسند، و به رستگاری کامل نائل می‌شوند.

خداوند فرموده است «وَقَالَ وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يُحْزَنُونَ». باز این اثر تقواست؛ بر اساس تقوا خدا نجات می‌دهد اهل تقوا را و به رستگاری می‌رساند، و گرفتاری‌ها را رفع می‌کند برای ایشان. «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ» مخرجی از فتنه‌هایی که رخ می‌دهد در زندگی انسان، چه زندگی شخصی او چه زندگی اجتماعی او، اگر تقوا را به حقیقت رعایت کند، در آن فتنه‌ها مسیر درست را حرکت می‌کند؛ راه درست را می‌رود و از فتنه‌ها نجات پیدا می‌کنند. «وَ يُسَدِّدُهُ فِي أَمْرِهِ» در کارها استوار قرار می‌دهد او را. در کارها آن چنان که شایسته است، انسان کار را انجام می‌دهد. «وَ يُهَيِّئُ لَهُ رُشْدَهُ» رشدش را خدا برای او تهیه می‌کند آماده می‌کند در جهت رشد خودش حرکت کند. «وَ يُفْلِحُهُ بِحُجَّتِهِ» خداوند متعال به وسیله تقوا حجت انسان را حجت غالب قرار می‌دهد؛ و موفق می‌شود که در حجتش به فلاح و رستگاری غلبه برسد. «وَ يُبَيِّضُ وَجْهَهُ وَ يُعْطِيهِ رَغَبَتَهُ»^۱. و به او لطف می‌کند خداوند متعال.

بنابر این بسیار بسیار فوق العاده است و مهم.

یک حدیث دیگر هم عرض کنم بسیار عجیب است و نکته لطیفی است. چیزی وسیله این کمالات است، وسیله این همه خیرات که در اختیار عموم است، یعنی اگر گفته می‌شد که وسیله همه این کمالات پولداری است، همه نمی‌توانند پولدار بشوند؛ در این وضع زندگی معمولی که هست، به طور کلی این است این چنین نیست که هر کس هر چه بخواهد پولدار بشود، بشود پولدار بشود. اگر گفته می‌شد که کمالات در مشهور شدن است؛ تمام این کمالات بر اساس مشهور شدن است؛ باز همه وسیله این که شهرتی برای خودشان تهیه کنند، ندارند. و هکذا به قدرت رسیدن. و هکذا.

ولی همه این خیرات که صحبت شد و هست، منشأ اساسی آن تقواست؛ همه می‌توانند با تقوا بشوند. غنی می‌تواند با تقوا باشد؛ فقیر می‌تواند با تقوا باشد؛ عامی می‌تواند با تقوا باشد؛ عالم می‌تواند با تقوا باشد؛ برای همه قشرها این وسیله هست. این نکته‌ای هست که این میزانی که در دین ما هست برای ارزش و ارزش‌های بسیار، و وسیله خیرات فراوان، مسئله‌ای هست که در اختیار عموم قرار دارد. و بالتیجه جا دارد که انسان غفلت نکند.

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۵/۱۱۰ باب ۱۹ مواظ الحسن بن علی ع

حالا یک حدیث دیگر که عرض کنم از وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در همین تفسیر شریف که عرض کردم نقل کردند. «قَضَى اللهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ» خدا بر خود این چنین قرار داده، یعنی از سنن الهی است که «مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ». بسیار حدیث لطیفی است. همه احادیث لطیف، گاهی الطّف؛ همه نور، گاهی انور.

«وَمَنْ اتَّقَاهُ وَقَاهُ» همین که مورد صحبتان است. حفظ می کند او را نگه می دارد؛ انسانی که دقیق است که فرمان خدا را رعایت کند، خدا به چنین بنده ای کمال لطف را دارد که این مواظب است که چشمش در اختیار من، گوشش در اختیار من، روانش در اختیار من، همه برنامه ها بر اساس رضایت من، همه کارهایش میزان و محور خدا قرار می گیرد. وقتی ببیند که بنده ای میزان و محور کارش را او قرار داده، آن وقت آن علم بی جهل و قدرت بی عجز به او نمی رسد و به او توجه نمی کند؟! مشخص است که بهترین توجه و عنایت خواهد شد.

تا این جا شاهد مطلب بود. بقیه حدیث را هم بخوانم که فوق العادگی دارد. «وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ» که بحث قبلی بود. «وَمَنْ أَقْرَضَهُ أَتَمَّهُ» کسی که قرض به خدا بدهد، قرض این جا که گفته می شود و نوعا در آیات هست، منظور قرض اصطلاحی نیست؛ آن هم جای خودش محفوظ است. به کمک روایات در مواردی یعنی قطعه ای از اموال خودش را انفاق می کند در راه خدا. قرض اصطلاحی هم همین است که قطعه از اموالش را در مسیر خدا می دهد که باز می گیرد؛ ولی خیر، نگرانش هم قرض گفته می شود. یعنی مقداری از اموالش را در راه خدا بدهد؛ وقتی این کار را می کند، چه می شود؟ نمو می دهد خدا اموال او را. «وَمَنْ وَثَّقَ بِهِ أَتَمَّهُ» کسی که به او تکیه کند، خدا نجاتش می دهد. «وَمَنْ أَلْتَجَأَ إِلَيْهِ آوَاهُ» به او پناه برد، پناهش می دهد. «وَمَنْ دَعَاهُ أَجَابَهُ» کسی که دعا کند به حقیقت، دیگر این ها یک استثنائاتی دارد؛ یک شرائطی دارد؛ یک موانعی دارد؛ که آن ها بحث های مفصل خودش را دارد. ولی کلی مطلب این است؛ اقتضاء مطلب این است. «وَمَنْ دَعَاهُ أَجَابَهُ وَ لَبَّاهُ» قبولش می کند.

آن وقت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «وَتَصَدِّقُهَا» آن وقت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند همه حرف هایی که من گفتم در قرآن هست. «وَتَصَدِّقُهَا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ». جمله اول این بود که «مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ» آیه اول هم همین است. همین طور به ترتیب مطالب که گفته شده است. «وَمَنْ يَتَّقِ اللهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» که من اتق الله وقاه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» در توکل بود. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهُ قَرْضًا حَسَنًا» قرض الحسنه که گفتیم قطعه ای از اموالش را بدهد؛ «فَيُضَاعِفَهُ». در روایت گفتند «أَتَمَّهُ» نمو می دهد. «وَمَنْ

يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ» کسی که تکیه کند به خداوند متعال، «فَقَدْ هُدِيَ وَ أُنبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي الْأَيَّةَ»^۱ وقتی هم که از خداوند متعال کسی چیزی بخواهد، باز اجابتش می کند لطف به او می کند. بنابراین پس بسیار بسیار به جاست که انسان سعی کند که از تقوا غفلت نکند.

این دو جمله کوتاه را هم دقت بفرمایید راجع به خصوص تقوا بیشتر گفته شده باشد. از آقا حضرت امیر علیه السلام نقل شده باز در همین جا «وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ وَ يُجِدَّهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ وَ يُنَزِّلُهُ مِنَ الْكِرَامَةِ عِنْدَهُ فِي دَارٍ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ»^۲. این لطف ها به او می شود کسی که تقوا را پیشه خود بگیرد، و در این جهت هر چه جدی تر باشد.

و باز روایاتی دیگر که هست که ان شاء الله بعد خوانده می شود. فقط این کلمه را اشاره می کنم و آن این که همه این ها معنایش این نیست که یعنی به کار مناسب در جهت رفع مشکلات نپردازد، و فعلاً بگوید تقوا را پیشه می کنم همه کار خودش درست می شود؛ خیر؛ به اندازه تکالیفی که وظیفه دارد، در جریان های مختلف کوشا باشد. که در احادیثی به این جهت تصریح شده است؛ ان شاء الله جلسات بعد احادیث مربوطه به عرضتان می رسد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲۱۸/۱۱ باب ۱۱ وجوب التوکل علی الله و التفویض الیه

۲ - نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۲۶۶ الوصیة بالتقوی

جلسه ۱۴۰۱/۱۱/۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

حق تقوا، آثار تقوا

در بحث تفسیری که عمدتاً مطالب اعتقادی به گونه بحث موضوعی مدتی است که مطرح بوده است، و بحمد الله مسائل مختلفی از مسائل مهمه اعتقادی توحیدی مربوط به نبوت و معاد مسائلی گوناگون صحبت شد؛ اخیراً به مسئله سنت‌های الهی در قرآن کریم رسیدیم. می‌شود گفت که بسیاری از آنچه که از مسائل اعتقادی در نظر بود، به اندازه‌ای که ذهنان متوجه آن مسائل می‌شد، صحبت شد. بالتلیجه از این مباحث هم گفتیم صحبتی بشود، سنن خداوند که این هم به گونه‌ای از مسائل اعتقادی است در قرآن کریم.

مسئله اخیری که صحبت شد، در ارتباط با این آیه شریفه که از این آیه نیز همین عنوان را می‌شود استفاده کرد ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۲. در ارتباط با این آیه شریفه گفتیم می‌توان گفت که از سنن الهی این است که هر کس تقوای پروردگار را در زندگی لحاظ کند، خداوند متعال گشایش در امور او مقرر می‌نماید. کسی که اساس کارش همت کارش توجه جدیش بر این باشد که در همه حرکات و سکنات و همه شئون جزئی و کلی و تمامی کارهایش خدا را در نظر بگیرد، و حفظ کند خودش را از مخالفت با پروردگار، و سعی کند در اطاعت حضرت حق، که تقوی گفتیم آن حالت و اداری کننده به خیر و باز دارنده از شر است؛ هر کس این حرکت و این حالت و این حقیقت را در زندگی رعایت کند، یجعل له مخرجا. این هم از سنن پروردگار است.

در این مورد بعضی از احادیث خوانده شد. حدیثی که امروز به عرضتان برسد در این بحث، حدیثی است که از آقا حضرت صادق (علیه السلام) رسیده است. تقوا را مدارجی است، درجات مختلفی است، ذوالمراتب و التشکیک است؛ حد اقلش همت بر ترک معصیت و انجام واجب است؛ و مراتب بالاتری دارد؛ که در این حدیث که حالا به عرض شما می‌رسد، بیان شده است. حدیث از تفسیر اهل البیت (علیهم السلام)

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

به عرضتان می‌رسد در ذیل همین آیه شریفه که در سوره مبارکه آل عمران این آیه آمده است از حضرت صادق (علیه السلام) .

ابی بصیر می‌گوید که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» حق تقوا که در جلسه قبل اشاره کردیم صفات خوب، صفات بد، این‌ها مراتبش مختلف است. صفات خوب در جاتی دارد. صفات زشت در جاتی دارد. آن وقت تعبیر شده در بسیاری از روایات نسبت به این مسئله، حق آن مطلب گفته شده، حق حیاء چیست، حق شکر چیست، حق تقوا چیست. حالا در این حدیث شریف حق تقوا که در قرآن کریم گفته شده، بیان شده است.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ قَالَ يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى» حق تقوا این است که خداوند متعال اطاعت شود بی معصیت؛ «وَيُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَى» خدا یاد شود بدون فراموشی؛ سه «وَيُشْكِرُ فَلَا يُكْفَرُ»^۱ خدا سپاس شود، تشکر شود از خدا، شکر خدا انجام شود، هیچ حالت کفران در ارتباط با نعم پروردگار و عنایات و در ارتباط با حضرت حق نباشد. اگر کسی در این حد قرار گرفت که بسیار مهم است، از اول زندگی و تکلیف تا آخر عمر کسی چنین باشد، در حقیقت معصوم است که «يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَ يُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَى» خدا یاد شود فراموش نشود؛ «وَيُشْكِرُ فَلَا يُكْفَرُ».

لذا در حدیث دارد که وقتی این آیه شریفه نازل شد، اصحاب گفتند چه کسی طاقت دارد که چنین باشد؟ طاعت بی معصیت، یاد بی غفلت، شکر بی کفران، بسیار مهم است. معمولاً مخلوط است زندگی‌ها؛ گاهی طاعت، گاهی معصیت، گاهی شکر، گاهی کفران، گاهی یاد، گاهی غفلت؛ نوع زندگی‌ها این چنین است. گفته شد که این کار دشوار و مشکلی است. آیه دیگری نازل شد «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۲ تقوا داشته باشید تا آن اندازه‌ای که می‌توانید. و الا به طور معمول زندگی‌ها مخلوط است. و چقدر شایسته است گر چه مخلوط است، سعی کند انسان به طرف یکسان شدن زندگی در جهت طاعت و یاد پروردگار و تشکر از حضرت حق. البته کار دشوار و مشکلی است.

یادم نمی‌رود که یک وقتی یکی از رفقا که مرد شیرین و شوخی هم بود، و مرد فهمیده‌ای هم بود، یک چنین حالتی را برای خودش فکر می‌کرد که به این جا رسیده که همین جملاتی که الان گفتیم که حق تقوا را پیدا کرده باشد. نه از باب غرور، از باب این که بالاخره به این جا رسیده باشد انسان. من مشرف می‌شدم حرم، او از حرم بیرون می‌آمد؛ خدا رحمتش کند. گفتم حالتان چه طور است؟ گفت خیلی خوب هستم؛

۱ - معانی الأخبار، ص ۲۴۰ باب معنی اتقاء الله حق تقاته

۲ - سوره تغابن، آیه ۱۶.

بسیار خوبیم هستیم. مائیم و خدا و اهل البیت (علیهم السلام) و محبتشان؛ بقیه همه پوچ است. لذا مشکلی ندارم. خدا که هست و اهل البیت (علیهم السلام) هم که هستند، محبت ایشان هست، و بقیه هم که همه پوچ؛ این است که خیلی خوب هستیم؛ خوش خوش هستیم.

گفتم حرف بسیار عالی است؛ اما من و شما هنوز این حرف برای ما زیاد است. گفت همین که گفتم. گفتم باشد. گذشت؛ کاسب خوب بازار بود، از تجار؛ همان جا برخورد کردم از حرم می آمد بیرون؛ گفتم سلام علیکم. و شکست شده بود سخت. گفتم حالتان چه طور است؟ گفت حرم بودم، هر چه توانستم به حضرت رضا (علیه السلام) گفتم. گفتم آقا این چه وضعی است، آن وقت یهودی ها هم هنوز داخل شهر بودند؛ این یهودی ها مسکن دارند، اوضاعی دارند؛ من همه چیزم از دست رفت؛ این چه وضعی است؟ گفتم یادت می آید گفتمی خدا و ائمه (علیهم السلام) محبتشان، این که هست، بقیه هم پوچ است؟ سرش را انداخت پایین و رفت.

حالا این چنین است که کسی برسد به این جا کار بسیار ارزنده ای هست. بسیار مشکل است، تمام عمر که ظاهرا بعید است برای کسی پیش بیاید؛ ولی در نهایت عمر ممکن است افرادی به این جا برسند. کار کردند، زحمت کشیدند، از خدا خواستند، چنان شدند که واقعا این چنین است که «بِطَاعِ فَلَاحٍ يُعْصَى وَ يُذَكَّرُ فَلَاحٌ يُنْسَى وَ يُشْكِرُ فَلَاحٌ يُكْفَرُ» در این حالت هستند. و وقتی کسی به این حالت برسد، قبل از این حالت به این شدتی هم که گفتیم می شود برسد. باز خدا عنایت ها به او می کند که تا آن جا می رسد که وقتی حالتش این است که تقوا ملکه زندگی او می شود، و در تمام شئون رعایت تقوا را داشته باشد، ﴿يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا﴾؛ از همه مشکلات زندگی هم برایش خرجی درست خواهد شد.

تا آن جا که تعبیر نسبتا فوق العاده ای هست که در حدیث هست کسی که تقوا داشته باشد حق تقوا، «عَاشَ قَوِيًّا» زندگی می کند زندگی با نیرومندی؛ و بعد آمانا حتی در وقتی که در جمع دشمنانش باشد و در بلاد دشمن باشد.

که این است عبارت کوتاه بسیار زیبایی است در این جهت، که بسیار برای انسان ارزنده است که به این حالت برسد. «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا وَ سَارَ فِي بِلَادِ عَدُوِّهِ آمِنًا»^۱ آن چنان می شود که در این که در زمینی باشد که دشمنانش آن جا هستند، در مکان نا امنی است از جهتی، ولی او در امن است. تقوا خاصیتش این است. گاهی در امن بودن هم معنایش این نیست که ناراحتی نمی بیند؛ یعنی آن سعادت مندیش

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۲۸۳/۶۷ باب ۵۶ الطاعة و التقوى و الورع و مدح المتقين و صفاتهم و علاماتهم و أن الكرم به و قبول العمل مشروط به

که حفظ دین است و تقوا آن برایش حفظ می شود؛ خدا نگه می دارد او را، حفظش می کند. در هر حال این حالت حالتی است که ریشه همه خوبی ها و همه نیکی ها است.

مناسب است برای شما عرض کنم که پشت یک کتاب خطی من دیدم، ولی بعد رفقا پیدا کردند برای من بعضی از عزیزان هم که خیلی قوی هستند در این جهت؛ خوب حالا نوعاً این قوت را دارند؛ با این وسائلی که هست احادیث زود پیدا می شود. در پشت کتاب خطی بود من یک وقتی شهرستانی حدود سی سال قبل دعوت شدم برای منبر. آن وقت آن جا یک کتابخانه ای بود که از یکی از اخیار ابرار بود. وصیت کرده بود که بعد از چهارده فاطمیه ای که بگذرد، کتاب ها را در معرض فروش بگذارند. اتفاقاً آن سالی که ما آن جا بودیم بعد از آن چهارده فاطمیه بود. ما گفتیم سری به این کتاب ها بزنیم. کتاب های خطی که بود نگاه می کردم؛ پشتش این حدیث را دیدم. بعضی از دوستان پیدا کردند. کامل یادم نیست؛ ولی اشاره می کنم. نوشته بود که از پیامبر گرامی ﷺ من اراد ان یحفظ العلوم کسی که دوست دارد که حافظ علوم باشد، - من آن جا در ذهنم آمد که یعنی قلبش منبع بشود و چشمه ای بشود؛ به ذهنم این آمد که حافظ علوم بشود به این صورت که خدا به او عنایت کند که بفهمد مسائل و مطالب را. حالا این به ذهن من رسیده، حالا به چه، جهت مسئله دیگری است. - پنج چیز را رعایت کند.

یک: این که مراقب باشد همین مسئله تقوا را. یکی این است. مربوط به بحث ما هست. چهار تای دیگر مسئله دیگر است. به ترتیب حدوداً این چور بود که یک: این که نیاز شب بخواند و لو به دو رکعت. شب سحرگاه نیاز بخواند به رکعتین. که من گاهی که نقل کردم، گفتم وقتی که دو رکعت نیاز بخواند، کم کم یک جوری زمینه ای پیش می آید که دیگر بقیه اش را هم بخواند؛ موفق به نیاز شب می شود. از سحر استفاده کند.

دو: تقوا داشته باشد فی السر و العلانیة؛ خدا را رعایت کند در سر و آشکار. تقوی الله فی السر و العلانیة. این مربوط به صحبتان این کلمه اش بود. بقیه را هم عرض کرده باشم.

سه: غذا بخورد لقوته لا لشهوته؛ غذایی می خورد به این حساب بخورد که نیرو به این بدهد، و با این نیرو می تواند که در مسیر خدا حرکت کند؛ لقوته نه به خاطر این که خیلی خوشمزه است. که بعد هم اندازه می خورد، هم به مورد می خورد؛ و خیلی چیزهایی که لازم است، خود به خود رعایت می کند. این سه.

چهار: سعی کند که دهانش را پاکیزه نگه دارد؛ خلال کند، مسواک کند، دهانش را تمیز کند. پنج: سعی کند که همیشه با وضو باشد. متوضاً باشد که بسیار بسیار زمینه خیر برای انسان هست که با

وضو باشد.

در هر حال در جهت تقوا اگر انسان این همت را داشته باشد، ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾؛ حدیثی که گفتیم. آیه دیگر نازل شد؛ آن را هم عرض کنم، کفایت می‌کند.

و باز این حدیث شریف آمده است که «فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَهَأَكُمُ عَنْهُ»^۱ این حدیث در موارد متعددی آمده است.

آن وقت حدیثی هم دارد که آقا حضرت امیر علیه السلام چنین فرمودند «وَاللَّهِ مَا عَمِلَ بِهَذَا عَيْرٌ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ» این حدیث را کسی موفق نشده آن چنان که هست عمل کند، مگر خاندان رسالت علیهم السلام. «نَحْنُ ذَكَرْنَا اللَّهَ فَلَا نَنْسَاهُ وَنَحْنُ شَكَرْنَاهُ فَلَا نَكْفُرُهُ وَنَحْنُ أَطَعْنَاهُ فَلَا نَعْصِيهِ» بعد فرمودند «فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ قَالَتِ الصَّحَابَةُ لَا نُطِيقُ ذَلِكَ» طاققت چنین عملی نداریم که یاد حق بی غفلت باشد و کذا. «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۲ این آیه نازل شد.

حیف است این حدیث را برای شما عرض نکنم؛ کسی که حالتش این شد که این حالت تقوا و یاد پروردگار و توجه به خداوند متعال را رعایت بکند، کارش به کجا می‌رسد؟ تا آن جا مشمول عنایات خداوند متعال می‌شود که در ج ۹۳ کتاب شریف بحار است که «أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ بِذِكْرِي» که در حدیث بود که یذکر فلا ینسی؛ یاد خدا کند بی غفلت، دل به آن جا برسد که دائم توجهش به خدا محفوظ باشد، اگر چنین شد؛ «تَوَلَّيْتُ سِيَّاسَتَهُ» تمام شئونش را خودم کفایت می‌کنم؛ متولی می‌شوم؛ آموزش را من متولی می‌شوم. «وَكُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ أُنَيْسَهُ» جلیس او می‌شوم. چه تعبیرهای عجیبی است؛ محادثش می‌شوم، انیسش می‌شوم؛ چقدر نهایت لطف حضرت حق را می‌رساند. و باز «قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِغَالَ بِِي» که این متوجه من است، غالب آموزش در وضعیتی است خدا را در نظر دارد، متوجه به من هست، «نَقَلْتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسْأَلَتِي وَ مُنَاجَاتِي» میلش را شهوتش را در این قرار می‌دهم که بخواهد با من حرف بزند؛ با من انس بگیرد؛ با من سخن بگوید.

«فَإِذَا كَانَ عَبْدِي كَذَلِكَ» وقتی بنده من این حالت را پیدا کرد، «فَأَرَادَ أَنْ يَسْهُوَ حُلَّتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْ يَسْهُوَ» اگر موردی هم پیش بیاید که بخواهد اشتباه کند، من خدا مانعش می‌شوم؛ از اشتباه کردنش حفظش می‌کنم. بسیار ارزنده است. چه قدر ارزش دارد داشتن این حالت. به هر قیمتی که شده انسان جا دارد سعی

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۲۲۳/۲۹ فصل نورد فيه: خطبة خطبتها سيدة النساء فاطمة الزهراء صلوات الله عليها احتج بها على من غضب فذك منها.

۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۶۳/۳۸ باب ۵۹ طهارته و عصمته

کند که این چنین بشود.

«أُولَئِكَ أَوْلِيَايَ حَقًّا أُولَئِكَ الْأَبْطَالُ حَقًّا أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَهْلِكَ أَهْلَ الْأَرْضِ عَقُوبَةً زَوَيْتَهَا عَنْهُمْ» خواستم جمع زمین را به خاطر خلافتشان هلاک کنم، بلا را از آن ها دور می کنم؛ «مِنْ أَجْلِ أُولَئِكَ الْأَبْطَالِ»^۱.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱ - بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۱۶۲/۹۰ باب ۱ ذکر الله تعالى

جلسه ۱۴۰۱/۱۲/۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

بحث تفسیر در مطالب اعتقادی قرآن کریم به فضل الهی با برنامه‌های مختلف و مطالب گوناگون اعتقادی فراوان، در این چند سال گذشته صحبت شد. بحث اخیر به سنت‌های کلام الله مجید منتهی شد. در این بحث هم سنی مطرح شد.

سنت رستگاری بر اساس خویشن‌داری از بخل

آنچه امروز به عرض می‌رسد و شاید این سنت که به عرض رسید، با یک جمع بندی از این بخش هم بگذریم ان شاء الله اگر فرصتی بود و بحث‌هایی داشتیم، به بخش‌های دیگر پردازیم، سنت فلاح و رستگاری بر اساس خویشن‌داری از بخل. ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ هر کس بخل نفسش جلو گیری شود، مهار شود، چنین کسانی رستگار هستند. یعنی یکی از سنن الهی در ارتباط با جامعه انسانی این است که کسانی که مراقب باشند نفس خودشان را از شح که بخل شدید است، حفاظت کنند، لازمه بخل نکردن به معنای وسیع که ان شاء الله تذکر داده می‌شود، این چنین است که انسان رستگار می‌شود.

در این مورد حدیث‌های بسیاری داریم در جهت مذمت از بخل و از شح که شدت بخل است؛ و احادیث بسیاری در جهت مدح از سخا و سخاوت و جود. و آیاتی هم در این زمینه هست. بعضی از این روایات به عرضتان می‌رسد. یک جلسه‌ای دیگر هم می‌طلبید که در ارتباط با این مسئله صحبت بشود؛ ان شاء الله این سنت هم صحبتش شده باشد.

در مورد مسئله بخل، تا این جا اهمیت داده شده است که آیه‌ای که خواندم مشخص؛ در ذیل این آیه شریفه این حدیث هم در کتب تفسیری نقل شده است؛ و از جمله در تفسیر اهل البیت احادیثی که آمده است، این حدیث آمده که شخصی مراقب حضرت صادق (علیه السلام) بود در طواف. حضرت مکه بودند در حال طواف بودند، یکی از اصحاب هم متوجه بود که آقا حضرت صادق (علیه السلام) هستند و مشغول طواف

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره حشر، آیه ۹ و تغابن، آیه ۱۶.

هستند. و گفت سر شب تا صبح حضرت صادق علیه السلام طواف می کردند؛ من هم مراقب بودم ایشان را که بینم چه می کنند.

بعضی از اصحاب گاهی یک مراقبت‌هایی داشتند که خیلی خوب بوده، به نفع خودشان چیزی می فهمیدند، برای دیگران مفید بوده است.

مثلا راجع به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام یکی از اصحابشان می گوید تشییع جنازه بود؛ من مراقب بودم حضرت چه کار می کنند. یعنی در چه سمت و طرف از جنازه حرکت می کنند؛ در چه طرف جنازه توجه بیشتری دارند که در مسیر باشند؛ تا نهایت چه می کنند. تشییع کردیم. وقتی که بدن را گذاشتند برای این که دفن کنند، حضرت جلو آمدند و دو دست مبارک را دو طرف قبر گذاشتند و چنان گریه کردند که خاک مقابل حضرت از اشک چشمشان نمناک شد. و آن وقت فرمودند که دنیایی که آخرش این جاست، شایسته است که انسان از ابتدا پاک زندگی کند، زهد بورزد. و آخرتی که اولین خانه‌اش قبر است، شایسته است که انسان در ارتباط با آخرت به فکر باشد.

برخوردهای این چنینی متعدد در احادیث است.

این شخص هم می گوید حضرت صادق علیه السلام طواف می کردند و من مراقب بودم. «رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَطُوفُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى الصَّبَاحِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي» خدا بخل نفس من را مهار کن.

«فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا سَمِعْتُكَ تَدْعُو بِغَيْرِ هَذَا الدُّعَاءِ» گفتم همه‌اش همین دعاء را می کردید.

«قَالَ وَ أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شُحِّ النَّفْسِ» چه چیز سخت‌تر از شح نفس است. کارش کار دشواری است.

تبعات بسیار بدی دارد؛ مایه گرفتاری‌های فراوانی است. «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱. کسی که بخل نفسش را محار کند، رستگار خواهد شد.

بنابر این یکی از سنن الهی است. خدا این برنامه را مقرر کرده که هر کسی که این چنین کند، این

کار را انجام بدهد، نتیجه‌اش این می شود که رستگار بشود.

به طور معمول به صورت قضیه شرطیه گاهی جملات کوتاهی در قرآن هست، که هر یک از آن‌ها به

سنتی از سنت‌های الهی توجه می دهد.

حالا در عظمت این مسئله بعضی از احادیث دیگر به عرضتان می رسد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ارتباط با

مسئله اهمیت گرفتاری‌های بخل فرمودند «إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ» آن چه که موجب

صلاح امت می شود، صلاح فرد و جامعه می شود، حالت زهد و بی رغبتی به شئون دنیا است، و حالت

۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳/۱۸۲ [سورة الحشر (۵۹): الآيات ۸ الى ۹]

یقین به آنچه که باید انسان یقین پیدا کند؛ به خدا و قیامت و مسائلی که این چنین است. «وَهَلَاكٌ آخِرُهَا بِالشُّحِّ وَالْأَمْلِ»^۱ و هلاکت امت هم به بخل است و به آرزوهای دور و دراز. اگر فردی جمعی به بخل و به آرزوهای نادرست، که آرزو گاهی می شود بر وفق عقل است و شرع، مشکلی ندارد. آرزوهای نامناسب هلاکت در این است. این دو بسیار مایه گرفتاری هستند.

حالا در بعضی از احادیث گرفتاری تشریح شده، بیان شده که چگونه موجب گرفتاری می شود. یکی از آن احادیث که در این مورد تشریح کرده است مسئله را که موجب گرفتاری است، این حدیث است: «أَنَّ عَلِيًّا عَ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ الشَّحِيحُ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ» یعنی آدمی که بخیل است، اعدر است از ظالم. «فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ يَتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَرُدُّ الظُّلْمَةَ عَلَى أَهْلِهَا وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صِلَةَ الرَّحِمِ وَ إِفْرَاءَ الضَّيْفِ وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَبْوَابَ الْبِرِّ وَ حَرَامَ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ»^۲. گرفتاری های بخل را بیان کردند.

پس این جور شد که آقا حضرت امیر علیه السلام شنیدند که کسی می گفت «الشَّحِيحُ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ». آن وقت حضرت فرمودند ظالم ممکن است که با استغفار و رد ظلامه، کارش حل بشود. ولی کسی که شح داشته باشد، بخیل باشد، که تو گفتم اعدر است؛ مثل این که یعنی کارش آسان تر است از ظالم؛ این جور نیست. بلکه ظالم کارش سهل تر است از شحیح و بخیل. چرا؟

«وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ» این شحیح و این بخیل زکات مالش را نمی دهد، صدقه نمی دهد. دلش به پول بند است، و علقه اش شدید است و گره خورده است، انفاق نمی کند. به صله رحم نمی پردازد. به مهمان داری نمی پردازد. «وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و کارهای خیر، به طور کلی از کارهای خیر محروم می ماند. این است که بسیار بسیار کارش خطرناک است.

این کلمه آخری که حالا امروز عرض کنم در این زمینه، این است که این شح یک مقدار دائره اش از جهات مالی که بیشتر به ذهن می رسد، وسیع تر است. درست است که ظهور آن در همین است که مسائلی که مالی هست، در ارتباط با آن مسئله انسان ذهنش متوجه می شود؛ همین طور که در این حدیث هم بیان کردند که وقتی شح داشته باشد، زکاتش را نمی دهد؛ صله رحم نمی کند؛ انفاق نمی کند در راه خدا و کارهای خیر اقدام نمی کند و هکذا؛ مشخص است؛ ولی از بعضی از احادیث هم استفاده می شود که یک مقدار دائره اش وسیع تر باید در نظر گرفت.

۱ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۷/۱۰۳ [سورة الحجر (۱۵): الآيات ۱ الى ۳].....

۲ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳/۱۸۲ [سورة الحشر (۵۹): الآيات ۸ الى ۹].....

این ها به جای خودش محفوظ و قطعی، ولی شح در ارتباط با اصل این که حق را نپذیرد، نفسش به گونه ای باشد که حق را نپذیرد، باطل را بر حق ترجیح بدهد و حق را نپذیرد.

و لذا است که از آقا حضرت امیر علیه السلام سؤال می شود چه شد که مقام خلافت که حق شما بود را غصب کردند، و شما را از حقتان دور ساختند؟ حضرت فرمودند شح آن ها بود، بخل آن ها بود.

پس این جا بحث این نیست که صرفاً جهات مالی؛ گر چه از جهتی به جهات مالی هم مربوط می شود. این که وقتی کسی قدرت خلافت در اختیارش باشد، باز بحث این است که اموال در اختیارش است؛ علقه به جهات دنیا دارد. آن هم ریشه اش باز بر می گردد به همین؛ ولی ظهوری در این جهت ندارد. توسعه آن هم مشخص می شود که یعنی نفس انسان مهار بشود از این که از حق فاصله بگیرد و به باطل روی آورد. بالتیجه با این تعبیر اگر بگوییم معلوم می شود که بسیار مهم است. از خود این تعبیر بیشتر مشخص می شود اهمیتش؛ یعنی کسی که شح از حق داشته باشد به معنای وسیعش. به نماز اول وقت شح دارد، بخل دارد، سختش هست نماز اول وقت بخواند. نماز شب خواندن سختش هست که بخواند. خوب درس خواندن، خوب مطالعه کردن، خوب زحمت کشیدن در مسائل علمی مشکل است برای او؛ تنبلی می کند. بخل می ورزد در تعلم کامل و در این که پیگیر باشد به مسائل علمی. و وقتی چنین شد که بخل ورزید، تبعات بسیار بدی دارد.

آن وقت اگر کسی به معنای وسیع بخل، حفظ کند خودش را از بخل و از این که این حالت ناپسند را داشته باشد، نفسش مهار شود از بخل در مسیری که نباید بخل بورزد، آن وقت که مهار بشود، در جهت حق آزاد می شود. در مسیر حق در تلاش قرار می گیرد. راحت در مسیر حق حرکت می کند. وقتی در مسیر حق حرکت کرد، به همه خوبی ها دست پیدا می کند. به همه خوبی ها موفقی می شود.

بنابر این «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این ها هستند که مایه رستگاری است؛ این مهار شدن نفس از حالت بخل.

حدیث آخری که بخوانیم در بحار شریف حدیث دیگری است از وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام، و از پیامبر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هم مانند این حدیث نقل شده است که فرمودند «المَوْبِقَاتُ ثَلَاثٌ شُحٌّ مَطَاعٌ وَ هَوَى مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمُرءِ بِنَفْسِهِ»^۱ از چیزهایی که موجب هلاکت انسان می شود به صورت های مختلف و گوناگون، این سه صفت است. الموبقات ثلاث آن هایی که موجب گرفتاری انسان می شود، موجب اسارت انسان می شود، بیچاره می کند انسان را، چند چیز است. یکی شح مطاع همین

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۰/ ۳۰۲ باب ۱۳۶ البخل

حالت بخل؛ هم به همه خوبی‌هایی که در ارتباط با اموال است، بخل می‌ورزد. و بالنتیجه از توفیق به دور. و هم در همه آنچه که در جهت حق است نیز این بخل نفس از حق مانع می‌شود که تن به حق دهد و در جهت باطل حرکت کند، که موجب بدبختی است.

در ارتباط با این بخل یک جمله بسیار معجز آسای آقا حضرت امیر علیه السلام دارند. با کلمه بخل آن بیان شده است، و شح اشد از این بخل است. حتی بخل این بدبختی را دارد «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِتَاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ»^۱. بسیار بسیار لطیف است بیان شریفشان، که همیشه لطیف است، گاهی لطف است.

الآن دارد، ولی استفاده نمی‌کند که نکند که فردا گرفتار بشود. همین امروز خودش را در گرفتاری انداخته، برای این که نکند فردا گرفتار بشود. امروز به سختی انداخته خودش را که نکند فردا گرفتار بشود. از فقری که فرار می‌کند، خودش را به فقر انداخته. الآن تشنه است، آب نمی‌خورد که نکند فردا آب نداشته باشد؛ ولی الآن به تشنگی و بدبختی تشنگی گرفتار است. «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ».

«وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِتَاهُ طَلَبَ» به امید این که، به خاطر این که بعد از این گرفتار نشود، غنی باشد، از آنچه که به دنبال او می‌رود الآن از دست می‌دهد.

«فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ». زندگی می‌کند فقیرانه، بعد هم به حسابش می‌رسند حساب کسی که داشته است.

و خیلی از اوقات این چنین است که انسان نسبت به خیلی از اوقات و چیزها این چنین است. همین امروز وقتی کار ردیف است، حالا که ردیف است کار، با همان ردیف خوبش انجام بدهد. فردا روزی خودش را دارد.

من یک وقتی در یک زمینه‌ای دیگر، یک چنین ناراحتی برایم رخ داد. و آن وقت یک آقایی یک جمله گفت از حضرت اباذر، خیلی عالی بود. ماه رمضان بود. این صحبت ۵۰ سال قبل است. شب‌ها هفت تا منبر داشتم. ماه رمضان زمستان بود، روزها هم دو تا منبر داشتم. یعنی یک ماه این جور بود. مشتری‌ها هم مکرر بودند؛ از این مجلس به آن مجلس. س و لو دو نفر می‌آمدند، خب دو نفر هم که بیایند، آدم می‌خواهد تکرار نکند. به خاطر این که اگر دو نفر در مجلس قبلی بودند، رعایت کند.

۱ - نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص ۴۹۱ حکمت ۱۲۶

بعد یک بزرگی بود، خدمتشان بودم؛ قبل از ماه رمضان بود که خانه ما بودند. مدرسه اطاق گرفته بودند؛ داستان دارد. بعد رفتم خبر بگیرم از او، گفتم این یک ماه در نظر می‌گیرم یک ماه شب‌ها هفت تا جلسه، روزها هم دو تا جلسه، مشتری‌های منبر که افراد تکراری هستند؛ تداخلی دارد. و فکر کنم که چه می‌خواهم بگویم.

این جمله را گفت ایشان، گفتند جناب ابوذر گفت «قتلنی هم یوم لم ادرکه»^۱ ناراحتی روزی که هنوز نرسیده، الآن من را می‌کشد. هر روز و شبی که بیاید کار خودش را پیش می‌آید انجام می‌شود. «قس ما سیأتی علی ما مضی» همان که گذشته را درست کرده، آینده را هم درست می‌کند. در هر حال این چنین است که «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيُقَوِّمُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُجَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ». که از جملات بسیار شیوای آقا امیر المومنین علیه السلام است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱ - روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة) ج ۲/۲۶۶ مجلس فی ذکر التوکل

جلسه ۱۴۰۲/۲/۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

سنت قد أفلح من زكاهها • وقد خاب من دساها

بحث اخیری که داشتیم، ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲. در تتمه همین عنوان، دو سه تا از سنن دیگری که به نظر می‌رسد مناسب هست به عرض برسد، ان شاء الله صحبت خواهد شد. یکی این سنت است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ این هم از سنن است. همین طور که از سنتهای الهی است که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۳ و از این قبیل تعدادی از سنن گفته شد. حالا این سنت سنت خداست که هرکس خودش را از پلیدی‌ها تزکیه کند، رستگاری و نجات نصیب اوست. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ که در سوره مبارکه شمس هست. مکرر صحبت شده که یازده سوگند یاد شده، که در هیچ کجای قرآن یازده سوگند یاد نشده است الا در همین مورد؛ بعد اعلام شده ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾.

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا - این واوها و او قسم است. - * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۴ بشایریم یازده قسم می‌شود. سه قسم تکراری است. و آن قسم به خود وجود مقدس حضرت حق است. ما هائی که هست، ما بناها، ما طحهاها، ما سواها. آنها را یکی حساب کنیم میشود نه تا. باز هم هیچ کجای قرآن مطلبی با این همه قسم، و همراه با این همه سوگند بیان نشده است.

بنا بر این از سنتهای الهیه است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ هرکس خودش را تطهیر کند از رذائل، از حسد از کینه از کبر، از رذائل اخلاقی خودش را پاک کند. ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ اما آن کسی که خودش را آلوده کند به رذائل، آن بدبخت و بیچاره و در هلاکت است.

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره حشر، آیه ۹ و تغابن، آیه ۱۶.

۳ - سوره طلاق، آیه ۳.

۴ - سوره شمس، آیات ۱ الی ۱۰.

در آیه دیگری هم که در سوره مبارکه اعلیٰ است می فرماید **﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾** * **﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾**^۱ که چند جور معنا شده است. چند تا معنا برای این آیه در احادیث هم بیان شده است. یک آیه گاهی هفتاد جور معنا می شود، پنجاه جور معنا می شود، ده جور معنا می شود که با هم تضاد هم ندارد؛ تنافی ندارد. هم مثبتاتی است که با یکدیگر منافاتی ندارد.

این آیه شریفه هم اعلام کرده **﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾** باز همین معناست هر کس که خودش را تزکیه کند؛ **﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾** که این جمله بعد به گونه های مختلف معنا شده است. خودش را تزکیه کند، بر اساس این تزکیه هم خدا را یاد کند، سپس نماز بخواند. یا زکات فطره بدهد. و یا این که در حدیثی هم هست حضرت صادق (علیه السلام) به یکی از دوستانشان فرمودند این آیه معنایش چیست؟

زبان حالش این بود که آقا ساده است. **﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ﴾** خودش را تزکیه کند. **﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ﴾** خدا را یاد کند. **﴿فَصَلَّىٰ﴾** بعد نماز بخواند.

حضرت فرمودند یعنی هر وقت خدا را یاد کرد پا شود نماز بخواند؟ حضرت فرمودند این که تکلف شدیدی است که تا گفت خدا، پا شود نماز بخواند. بعد حضرت فرمودند این جا این فصلی یعنی درود بفرستد بعد از یاد خدا، بر محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم.

پس یکی از سنتهای الهی این است که کسی که به خودش برسد در جهت تزکیه و تطهیر خود، رستگار می شود. و آن کس که به خود نرسد و با آلودگی ها سر کند، او به هلاکت می افتد. این سنت خداست. هر کس باشد؛ غنی باشد، فقیر باشد، عالم باشد، جاهل باشد، در هر وضعیتی که باشد این سنت الهی است؛ اگر به خود رسید و خود را تطهیر کرد، سنت الهی نجات اوست. به خود نرسید و در آلودگی ها سر کرد، سنت الهی گرفتاری و بدبختی اوست.

لذا توجه فراوان داده شده است در قرآن و حدیث به این که انسان از خودش فراموش نکند. رسیدگی به خودش را یک اصل قرار بدهد. و بسیار عجیب است که در یکی از آیات شریفه می فرماید آنها که خدا را فراموش کردند، خدا کاری می کند که آنها از خودشان یادشان برود. **﴿فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾**^۲ بر اساس این که آنها خدا را فراموش کردند، چوب خذلان خدا برای کسی که خدا را فراموش کرده، نفرموده است اموالش را می گیریم، نفرموده مریضش می کنیم، نفرموده چنین و چنان، بلکه فرموده کسی که خدا را فراموش کند، خدا هم کاری می کند که او از خودش یادش می رود. یعنی به فکر خودش نیست. توی فکر

Formatted: Font: (Default) mylotus, 16 pt, Bold, Font color: Auto, Complex Script Font: mylotus, 16 pt, Bold

Formatted: Font: (Default) mylotus, 16 pt, Bold, Font color: Auto, Complex Script Font: mylotus, 16 pt, Bold

۱ - سوره اعلیٰ، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲ - سوره حشر، آیه ۱۹.

همه چیز هست، اما به فکر این که به خودش برسد، نیست. ﴿فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ چوب خذلان الهی است که بسیار بسیار عجیب است.

و در این زمینه روایات بسیار در جهت این که انسان به خودش برسد. از آن احادیث بسیار لطیفی که از حضرت صادق (علیه السلام) هست و در کافی شریف هم نقل شده، این حدیث کوتاه است که «لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا - فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرَكُ النَّفْسِ وَ مَا تَهْوَى أَذَاهَا وَ كَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا»^۱. این عبارت شریف حدیث به گونه ای است که وقتی نوشته شود خیلی ردیف، خیلی زیبایی خاصی دارد. معنا که بسیار زیباست، عبارت هم بسیار زیباست.

«لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا» انسان نفسش را با خواسته هایش رها نکند؛ هر چه میلش کشید، خوب باشد بد باشد. «لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا» نه آن مواردی که بد است، رها کند. «فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا» همانا هواهای نفسانی پست می کند نفس را. کسی فکر نکند اگر حسودی کرد، امتیاز دارد؛ اگر تکبر کرد، امتیاز دارد؛ اگر رذائل اخلاقی را تقویت کرد امتیاز دارد؛ بلکه پستش می کند. این هواهای نفسانی ذلیلش می کند، پستش می کند. «فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرَكُ النَّفْسِ وَ مَا تَهْوَى أَذَاهَا» به اضافه این که پستش می کند، اذیتش هم می کند. یعنی پیامدهای بدی دارد و اذیت خواهد شد.

راه علاج چیست؟

راه علاج این است که تطهیر کند خودش را، و آنچه هواهای نفسانی هست، آنها را دور کند از خودش. «وَ كَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا» کف نفس از آنچه که می خواهد و هواهای نفسانی هست، خویشتندار باشد، این دوی این گرفتاریها و بدبختیهاست.

یک جمله کوتاهی در این زمینه از آقا حضرت جواد (علیه السلام) هست، بسیار بسیار فوق العاده است و لطیف است. حضرت می فرماید که «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عَدُوَّهُ مُنَاهُ»^۲. خیلی لطیف است. «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ» کسی که از هوای نفسش اطاعت کند، دشمنش را به آرزوی خودش رسانده است. چه این که نفس و هوای نفس، دشمن انسان است. «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۳. هواهای نفسانی دشمن انسان است.

اگر یک کسی خواسته های دشمنش را خودش انجام بدهد، مثلا دوتا لشگر باهم دارند جنگ می کنند،

۱ - کافی (ط - الإسلامية) ج ۲/۳۳۶ باب اتباع الهوی

۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۶۴/۷۵ باب ۲۷ مواعظ أبي جعفر محمد بن علي الجواد صلوات الله عليه

۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۶۴/۶۷ باب ۴۵ مراتب النفس و عدم الاعتماد عليها و ما زينتها و زين لها و معنى الجهاد الأكبر و محاسبة النفس و مجاهدتها و النهي عن ترك الملاذ و المطاعم

یک لشکر خودشان افراد خودشان را بکشند، خودشان تجهیزات خودشان را نابود کنند، چقدر نفهمی می خواهد؟! چقدر حماقت می خواهد که آنچه دشمن می خواهد، این خودش به دست خودش انجام می دهد.

اگر کسی به دنبال هواهای نفسانیش رفت، مبارزه با نفسش نکرد، این چنین است که دشمنش را به خواسته خودش رسانده است. «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عِدُوَّهُ مُنَاهُ». دشمنش را به آرزوی خودش رسانده است.

و لذا است که بسیار بسیار تأکید شده و خیلی بجاست که غفلت نداشته باشیم و با نفس خودمان مبارزه بکنیم. و در بعضی احادیث هست بسیاری از مطالب مهمه و هدفهای مهمه را از معصوم (علیه السلام) سؤال می کند که وسیله اش چیست؟ همه اش مسئله مخالفت با نفس است.

و البته کار ساده ای نیست؛ کار مشکلی است. و هواهای مختلف نفسانی هست، از جمله همان منیت و حالت ریاست طلبی و خودخواهی. حالا هر کس در حد خودش این زمینه ها برایش هست.

یک کسی مثال خوبی می زد، می گفت این خودخواهی آن قدر است که آن سابق مستراح ها آفتابه داشت؛ یک کسی هم مدیریت همان آفتابه ها را می کرد؛ گاهی می گفت این را بردار، آن را بگذار. یک جوری می گفت که من ریاست آفتابه ها دست من است. یعنی حتی یک کسی که آفتابه در اختیارش است، در یک چنین وضع پایینی به سر می برد، باز دور نیست از آن حالت ریاست طلبی.

یک آقایی نقل می کردند که یک وقتی یک جمعی از قبیله های عرب در کوفه، رئیس شان رفته بود آبتنی کند در شط؛ و اتفاقاً آب بیشتر شده بود و این جناب هم غرق شده بود. می رفت زیر آب می آمد بالا، داشت غرق می شد. جمعی از قبیله اش داشتند رد می شدند، دیدند رئیس قبیله دارد غرق می شود؛ چند نفری به آب زدند و نجاتش دادند. اینها که خارج آب بودند به سرشان می زدند می گفتند سیدنا غرق. این جناب وقتی نجات پیدا کرد، گفت همان وقتی که داشتم غرق می شدم، می شنیدم اینها دارند می گویند سیدنا غرق، کیف می کردم. «آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه».

این است که اگر انسان بخواهد به کمال برسد شایسته این است که از هواهای نفسانی هر چه بیشتر و بهتر خودش را دور بدارد، و این سنت الهی را توجه داشتن که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».

این جا یک نکته لطیفی توی این قسمها به عنوان پرانتز آمده است. و آن این که بعد از این قسمها، سوگند به خورشید، نور خورشید، به ماه، به روز، به شب، به آسمان، به بانی آسمان، به زمین، و خدائی که

زمین را این چنین خلق کرده و محل اقامت خلق کرده و گسترده است؛ بعد ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ سوگند به نفس انسان، ﴿فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. یک پراتتر است دیگر قسمها تمام شد، یک پراتتری است در حقیقت؛ بعد ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

﴿فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ یعنی خدا به این نفس انسانی خوب و بد را فهانده است. درس نخوانده می داند اصول خوبیها و اصول بدیها را. درس نخوانده می داند زشتیها چیست، نیکیها چیست. به مقدار لازم می داند. این مسئله عجیبی است که خداوند متعال به نفس انسان فهانده است خوبی چیست، بدی چیست.

دوستی داشتیم، می گفت گربه می فهمد خوب چیست، بد چیست؛ ما نمی فهمیم؟! می آید کنار سفره یک لقمه نان برایش می اندازی، می خورد منتظر لقمه دوم است؛ ناراحت هم نیست. اما همین گربه وقتی گوشت را می دزدد، از آن خانه فرار می کند می رود خانه دیگر. صدای پا می شنود باز فرار می کند می رود یک جای دیگر. هر دو خوردن بود؛ ولی اولی ناراحتی و هراسی نداشت؛ دوم پا به فرار است. چرا؟ چون گربه هم می فهمد کار اولش خلاف نیست، اما کار دومش خلاف هست. گربه میفهمد خوب چیست، بد چیست؛ ما نمی فهمیم!؟

خودمان را فریب ندهیم. آنچه بین خودمان و خدا می فهمیم که خوب است انجام بدهیم؛ و آنچه که بد است ترک کنیم؛ آن وقت است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جلسه ۱۴۰۲/۲/۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

بحثی که اخیراً مورد صحبت بود سنی از قرآن کریم بود. سنت مهلت بحث شد. سنت آزمایش گفته شد. و سنن دیگری به عرض رسید.

سنت هلاکت براساس ظلم و.....

آنچه در این جلسه به عرض می‌رسد سنت هلاکت براساس ظلم و گناه افراد و اقوام و گروه‌های مختلف. از سنن الهی است که پس از اتمام حجت، باز هم جمعی به انحراف خود که ادامه می‌دهند، خداوند متعال مهلت مرحمت می‌کند. که به تفصیل بحث شد سنت مهلت. و پس از مهلت با توجه به اینکه اینها به انحراف شان ادامه دادند، سنت الهی هلاکت است. نابودشان می‌کند. بغته غیر بغته اخذشان می‌کند. این هم از سننی است که در آیات بسیاری به این سنت توجه شده است. بعضی از آن آیات به عرض تان می‌رسد.

یک: سوره نساء آیه صد و شصت ﴿فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾^۲ ﴿فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا﴾ طیباتی که برای آن‌ها حلال بود، به خاطر ظلمی که کردند، ما بر آنها حرام کردیم. پس یعنی گرفتاری، ابتلاء در ارتباط با مسئله ظلم. منتهی اینجا حرمان است، نه هلاکت به معنای نابود شدن. که به این معنی هم در آیه دیگری از همین سوره نساء است؛ آیه صد و پنجاه و سه ﴿فَأَخَذْتُمُ الصَّاعِقَةَ يُظْلَمُهُمْ﴾^۳ اخذت‌هم الصاعقه چرا؟ بظلمهم. پس براساس ظلم شان هلاکت برای آنها تقدیر شده است. از سنن الهی است.

سوره مبارکه هود ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ﴾^۴ بعضی از قری را ما اخذ کردیم؛ چرا اخذ کردیم؟ و حال آن که ظالم بودند. این علت اخذ ماست. جهت اخذمان ظلم اینها است. پس براساس ظلم، هلاکت تقدیر می‌شود. از سنن الهی است.

۱- سوره اسراء، آیه ۹.

۲- سوره نساء، آیه ۱۶۰.

۳- سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۴- سوره هود، آیه ۱۰۲.

و در سوره مبارکه انبیاء آیه یازده «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ»^۱ اینجا هم تصریح به همین است؛ نابود کردیم، از بین بردیم. «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» چرا؟ «كَانَتْ ظَالِمَةً» به خاطر اینکه اینها ظالم بودند؛ ظلم کردند. «وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» بعد جمعی دیگر را آوردیم. یعنی آنها را نابود کردیم، هلاک کردیم؛ جمع دیگری آوردیم.

در سوره مبارکه حج آیه چهل و پنج «فَكَأَيُّ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ»^۲ اینها همه اش در ارتباط با این است که بر اساس ظلم شان ما هلاک شان کردیم. پس سنت هلاکت پس از ظلم، با توجه به سنت مهلت. یعنی مهلت می دهد خداوند متعال؛ پس از مهلت، وقتی به انحراف شان ادامه دادند، آن وقت هلاکت برای آنها تقدیر می کند. از سنن الهی است.

سوره مبارکه عنکبوت آیه چهارده «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»^۳ باز به طوفان گرفتار شدند قوم نوح به خاطر ظلم شان.

سوره مبارکه انفال آیه پنجاه و چهار «وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ»^۴.

سوره قصص «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ»^۵ فانظر كيف كان عاقبت ستمکاران. یعنی در همین دنیا بین اینها وضع شان چی هست. چه جور ما اینها را هلاک می کنیم، بیچاره می کنیم.

از آیاتی که خیلی در این زمینه گویا است سوره انعام آیه چهل و چهار «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» وقتی که اینها تذکرات ما را پشت گوش انداختند، و رها کردند، فراموش کردند، «فَتَحْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ». که هم به سنت مهلت در این آیه توجه داده شده است و هم به سنت هلاکت پس از مهلت. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» همه چیز را برای آنها راحت در اختیار شان گذاشتیم. قدرت شان بیشتر، ثروت شان بیشتر، امکانات شان زیادتر. وقتی ما را فراموش کردند، حالا گاهی به عنوان اینکه مهلت دادیم شاید به خود بیایند؛ گاهی هم به عنوان این است که بیشتر گرفتار شوند؛ «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا» خوش و خوشحال شدند، خرم شدند همه چیز داریم، همه جور امکانات داریم، قدرت داریم، ثروت داریم چنین و چنان هستیم؛ «أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» ناگهان آنها را گرفتیم. - سنت هلاکت. - آن وقت پشیمان شدند، نا امید شدند، بیچاره شدند. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» تا اینکه ما «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً»

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۱.

۲- سوره حج، آیه ۴۵.

۳- سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۴- سوره انفال، آیه ۵۴.

۵- سوره قصص، آیه ۴۰.

فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱.

و اما از همه اینها از جهتی روشن تر که جای یک حاشیه ای هم دارد برای حرفهایی که معمولاً به حاشیه می‌رویم، این است که سوره نوح ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا﴾^۲ حضرت نوح گفتند خدایا ما هر وقت اینها را خواستم دعوت کنم از شرک به توحید، انگشتان شان را در گوش شان گذاشتند که نشنوند. لباس شان را روی سر شان گذاشتند که نشنوند. و شب خواندم توجه نکردند؛ روز خواندم توجه نکردند؛ هر کاری کردم توجه نکردند؛ خدا پس عذاب شان کن. حضرت نوح نفرین کردند. قرآن هم می‌فرماید بعد چون چنین شد؛ ما که خدائیم براساس ظلم این قوم نوح چه کار کردیم؟ هلاک شان کردیم. به خاطر خطاهای شان اینها را غرق کردیم. ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا﴾ غرق شان کردیم و از توی آب هم رفتند داخل آتش. یعنی به آتش گرفتار شدند. پس تا اینجا یکی از سنن الهی در قرآن کریم این شد که سنت هلاکت براساس ظلم و ستم و انحراف و جنایت.

پس ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا﴾ دو دو تا چهار تا که روشن است. این هم روشن است که قوم نوح را خداوند متعال عذاب کرده است. ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ﴾ به خاطر خطاهای شان ﴿أُغْرِقُوا﴾ و طوفان و غرق شدند ﴿فَأَدْخَلُوا نَارًا﴾. خیلی روشن است.

عاقبت قوم نوح در بیان ابن عربی و قیصری

حالا ابن عربی ابن عربی در فصوص دارد که چی؟ می‌گوید ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ﴾ خطیئه اینجا از خطوه می‌آید به معنای گام برداشتن، حرکت کردن. به خاطر اینکه اینها حرکت کردند در کمالات، چون این چنین حرکت کردند، ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ اُغْرِقُوا فِي بَحَارِ الْعِلْمِ﴾ غرق شدند فی بحار العلم؛ (و ادخلوا نارالمحبه). پس ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ﴾ اگر عبارت را برای شما نخوانم، جا دارد باور نکنید. البته شارح آن قیصری می‌گوید بله ظاهر آیه این است که این عوام باید اغرقوا، و بعد هم ادخلوا ناراً؛ عوام هستند. و اما کمترین خیر کمترین از آن قوم (اغرقوا فی بحار المعرفة و ادخلوا نارالمحبة). این را کجا گفته؟ این را عرض کنم در فصوص فص نوحی است. ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ﴾ فهی التي خطت بهم فغرقوا فی بحار العلم بالله، و هو الحیرة» در ذات مقدس حضرت حق حیران شدند و رسیدند به کمالات بسیار بسیار مهمی. «فغرقوا فی بحار العلم بالله، و هو الحیرة».

بعد شارح می‌گوید که «أی، جاء فی حقهم و ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا﴾. «فَأَدْخَلُوا نَارًا» در ارتباط با اینها

۱- سوره انعام، آیات ۴۴ و ۴۵.

۲- سوره نوح، آیه ۲۵.

مطلب از این قرار شد. بعد تا اینجا می‌رسد که «فَادْخُلُوا نَاراً» «فَادْخُلُوا نَاراً» را هم این جور معنی می‌کند که «فَادْخُلُوا نَاراً» فی عین الماء. أي، فادخلوا فی نار المحیة و الشوق^۱. یعنی جمع بین متن و شرح این می‌شود (و مما خطیئاتهم اغرقوا فی بحار المعرفة و فی بحار العلم فی بحار الحیره و ادخلوا ناراً ای ادخلوا نار المحیة). من معمولاً عرض می‌کنم یک لغت دیگری باید جعل کرد که با آن لغت این جور معنی شود. و به تعبیر یکی از شخصیت‌های علمی که دست قوی هم در این مسائل داشتند، خودشان هم به بعضی از مسائل فلسفی بی‌میل نبودند، ولی نسبت به ابن عربی دو نفری صحبت می‌کردیم از گذشتگان همین مشهد، آنی که صاحب رساله هم بودند، بعد این تعبیر را من از آن جناب در خاطر م است که گفتند ابن عربی با آیات قرآن ملاحظه کرده است. بازی کرده با آیات قرآن که «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً»، معنایش این باشد که «مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ» گام های استوار برداشتند، غرق در علم شدند و حیرت در ذات مقدس پروردگار. و بعد هم وارد شدند در آتش محبت. «فَادْخُلُوا نَاراً». ملاحظه با آیات شریفه قرآن است به تعبیر ایشان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱- شرح فصوص الحکم (القیصری)، شرح فیصری، ص ۲۰-۵۲۹ فص حکمة سبوحیة فی کلمة نوحیة.

جلسه ۱۴۰۲/۳/۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱

ادامه بحث سنت هلاکت براساس ظلم و

صحبت مان سنت های الهی در قرآن کریم بود. در تعقیب آنچه که در جلسات قبل به تفصیل گفتیم، آخرین سنتی که مطرح شد در قرآن کریم گفتیم سنت عذاب و نزول گرفتاری ها و بدبختی ها و تعذیب خاص الهی افرادی را که پس از مهلت و اتمام حجت باز هم به انحراف خود ادامه دادند. گفتیم در ارتباط با اینها عذاب پروردگار، گرفتاری از ناحیه خدا مقرر می شود. این آیه شریفه را هم صحبتش را کردیم که قرآن کریم می فرماید ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً﴾^۲ وقتی فراموش کردند خداوند متعال را؛ ما همه چیز را برای آنها آسان کردیم. ابواب همه چیز را باز کردیم. نعمت در اختیارشان گذاشتیم. قدرت در اختیارشان گذاشتیم. ولی باز هم به انحرافشان ادامه دادند. پس از این مهلت، ما اخذشان کردیم ناگهان. ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا﴾ تا آن جا که خوشحال خوشحال شدند. آن وقت ﴿أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً﴾ و ما اینها را ناگهان گرفتیم و ناگهان دیدند که در گرفتاری هستند. این یک سنت است از سنت های الهی. اینها را صحبتش را کردیم.

در همین مسیر یک آیه دیگر به عرض تان می رسد که همین مطلب را باز بیان می کند که بالاخره ما جانیان را به حساب شان می رسیم. در همین دنیا هم گرفتاری برای آنها هست. اهل حق گاهی در شدت بسیار ناراحت کننده قرار می گیرند از طرف جانی ها، منحرفین، منکرین حق و حقیقت، اهل حق در سختی بسیار بسیار رنج آور؛ ولی در عاقبت نصر ما نصیب اهل ایمان می شود. و آن جانی ها را خداوند متعال به هلاکت می رساند.

حالا یک آیه از آیاتی هم که در این ارتباط است که آیات متعددی است، سوره مبارکه یوسف آیه صد و ده ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره انعام، آیه ۴۴.

المُجْرِمِينَ^۱ این هم همین سنت را بیان می کند. می فرماید که تا آن جا اهل حق گرفتاری می بینند، در راه خدا رنج می بینند ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ﴾ تا آن جایی که پیامبران هم مثل اینکه حال یأسی به آنها دست می دهد؛ نصرت خدا چی شد و وعده خدا بر نصرت چی شد؟ اینها این چنین در فشار قرار می گیرند. ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾.

که باز این آیه هم یکی از آیات نسبتاً دقیقی است که باید بیشتر روی آن دقت کرد. ولی حاصل آن دقت این است که عرض می کنم. طبق روایاتی که آیه را معنی کردند، و این پیامبران گمان می کنند که تکذیب شدند، نه یعنی خدا نعوذ بالله به اینها دروغ گفته است؛ بلکه گمان می کنند که امت دیگر اینها را تکذیب می کنند. ﴿قَدْ كُذِّبُوا﴾ یعنی از ناحیه امت ﴿قَدْ كُذِّبُوا﴾ از ناحیه امت تکذیب می شوند. ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾ از ناحیه امت، نه خدا نعوذ بالله به آنها دروغ فرموده است ﴿وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ آن وقت کمک ما به سراغشان می آید. ما کمک می کنیم پیامبران را و اهل حق را. ﴿وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ﴾ آن وقت آنهایی را که بخواهیم که اهل ایمان هستند نجاتشان می دهیم از گرفتاری ها. ولی بآس ما، شدت ما، اخذ ما، عذاب ما از قوم مجرم فاصله نمی گیرد، رد نمی شود. ﴿وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾. این هم یک سنتی است از سنت های الهی.

و این سنت در جریان امتهای مختلف انجام گرفته است. و ماها هم باید بدانیم هر شخصی هم به نسبتی همین سنت برای او مقرر است. یعنی هر انسانی هم این چنین است که خداوند متعال در ارتباط با دستوراتی که عنایت کرده، برنامه هایی که فرموده، اگر چنانچه عمل کردند، بسیار خوب؛ عمل نکردند، مهلت می دهد؛ ولی پس از مهلت افراد هم وضع همین است که بعد از مهلت خدا اخذ می کند. اگر انسان از مهلت خدا حسن استفاده نکرد، اخذ می کند می گیرد و به گرفتاری گرفتارشان می کند. البته استثناها بعضی از جانی ها هستند که اینها تا آخرین لحظه عمرشان به جنایت شان ادامه می دهند و چیزی هم در این عالم از گرفتاری نمی بینند. این هم استثناها پیش می آید در موارد خاصی که آنها رزالت شان در حدی است که قرار است در این دنیا دیگر گرفتاری نبینند؛ تا همه سختی ها از ابتدای انتقال شان به عالم بعد برای آنها محقق شود.

بنابراین این هم یک سنتی است از سنن الهی که در ارتباط با اقوام مختلف انجام شده است؛ و در ارتباط با اشخاص هم عرض شد انجام می شود. و لذا اگر بخواهیم به نفع خودمان کار کنیم، باید مراقب باشیم که گرفتار نشویم به این جهتی که عرض کردم که از مهلت الهی حسن استفاده نکنیم، و در نتیجه در نهایت

خداوند متعال ما را اخذ کند. همچنان که در بعضی از آیات و بسیاری از روایات بیان شده که آنهایی که این چنین عمل می‌کنند که از مهلت الهی سوء استفاده می‌کنند، خداوند متعال «سَسْتَدْرِيْهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ اینها را به استدراج گرفتار می‌کند. همین طور مهلت مهلت، ولی یک دفعه آنها را اخذ می‌کند و بیچاره می‌شوند. به نفع ماست که هر چه بیشتر در جهت تقوی در حرکت باشیم. و آنچه در قرآن و حدیث است، عمل کنیم.

مواظبت بر سرمایه عمر در کلام امام رضا (علیه السلام)

و امروز چون روز ولادت با سعادت حضرت رضاء (علیه السلام) است، این یک حدیث کوتاه را از حضرت برای شما عرض می‌کنم. همت کنیم که همه شئون مان بر اساس کتاب و عترت باشد. همان سفارشی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از اول بعثت تا هنگام رحلت فرمودند کتاب و عترت. کتاب و عترت مایه سعادت انسان ها است، تمسک به کتاب و عترت.

از آقا حضرت رضاء (علیه السلام) سؤال شد حالتان چطور است؟ «كَيْفَ أَصْبَحْتَ» حضرت فرمودند که «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَّحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَ لَا نَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِنَا»^۲. یک کسی از حضرت رضاء (علیه السلام) پرسید حالتان چطور است؟ «كَيْفَ أَصْبَحْتَ»؟ یک درسی اینجا حضرت دادند. گاهی اقتضای این می‌کند که تنها انسان در جواب بگوید الحمد لله، خوب هستم. زمینه‌ای برای ارشادی نصیحتی تذکری نیست. ولی اگر انسان دید زمینه‌ای برای ارشاد، برای نصیحت، برای تذکر، برای امر به معروف، برای نهی از منکر، برای دلالت و هدایت است، در همان احوال پرسای هم انسان کار خودش را بکند. هدف تقویت دین، ترویج دین، تبیین دین که این بر عهده مثل ماها است که در این مسیر قرار گرفتیم. این هدف را غفلت نکنند انسان.

گفت آقا حالتان چطور است؟ درس دادند؛ فرمودند عالم این جور است «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَّنْقُوصٍ» صبح کردم در حالی که شب صبح شد، به همین مقدار از وقتم گرفته شد؛ از عمرم کم شد. ما از وقتی که اینجا نشستیم تا الان، از عمرمان کم شده است. روی آن خیلی حساب کنیم. عزیزان عمر را باری به هر جهت صرف نکنیم. حدیثی که مکرر عرض کردم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بادمان باشد. بیش از آنچه که در مصرف پول مان دقت می‌کنیم که به نفع مان کار کنیم، در مصرف عمرمان دقت کنیم. «كُنْ عَلَى عُمْرِكَ

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۲.

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۳۹/۷۵ باب ۲۶ مواظب الرضاع

أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ»^۱.

فرمودند شب که صبح شد به همین مقدار از عمر من کم شد. «أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ» صبح کردم در حالی که کارمان محفوظ است، گفتارمان محفوظ است، نگاه مان محفوظ است، نیت مان محفوظ است، اعمال مان محفوظ است. و هر چه بد کنیم به خودمان برمی گردد. کما اینکه هر چه نیکی داشته باشیم به خودمان برمی گردد. کفایت می کند این جمله ای که همه بلدیم ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲ برسیم به خودمان. برای اینکه رستگار بشویم، از همه نادرستی ها پرهیز.

«وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ» صبح کردم و حال آن که مرگ بر گردن مان است. یعنی نزدیک است، هر آنی ممکن است مرگ به سراغ انسان بیاید. من گاهی عرض کردم طبیعی مشغول مداوای مریض بود؛ خود طیب سگته به سراغش آمد، همان جا طیب از بین رفت؛ و مریض ماند. و بسیار پیش آمد کرده است. منبری در تهران بود صحبت می کرد؛ وسط منبر ساکت شد. آمدند دیدند تمام کرده؛ مثل اینکه مدت هاست که فوت کرده است.

مرگ هم نزدیک است. یک کمی حساب و کتاب داشته باشیم. بررسی کنیم خودمان را، در فکر تکامل هستیم یا خیر؟ حالت خوب و حالت های خوب را تعقیب می کنیم یا خیر؟ توجه به خداوند متعال داریم یا خیر؟ در گرفتاری ها، در امیدواری ها، در همه شئون مان حال اتکاء به خدا رجاء به خدا توجه به خدا در کار هست یا نیست؟ اگر نیست، گریه کنیم به حال خودمان که ما زندگی مان تبا خواهد شد اگر این چنین زندگی کنیم. بلکه هر چه بیشتر برسیم به خودمان و خودمان را از نادرستی ها دور کنیم؛ و الا بیچارگی خواهد بود با توجه به موت. «وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا».

آتشی هم در پیش است. حضرت زبان حال عموم را دارند می گویند. خودشان که حساب شان جدا است. آتشی هم در کار است. یعنی این چنین نیست که خبری نباشد. هر کاری حساب و کتابی دارد. اعمال زشت، نتیجه اش آتش است و گرفتاری. عذاب در کار است. بی خود است حرف عرفا، این معاریف معروف به عرفان اصطلاحی که اینها می گویند عذاب عذب می شود. ابن عربی صریح می گوید در فصوص که عذاب عذب می شود. و ملاصدرا هم در اسفار صریح می گوید عذاب در قیامت در مواردی می گوید که عذب می شود. و چنان جهنمی ها این حرف ابن عربی است در جهنم خوشند که

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۶/۷۴ باب ۴ ما أوصى به رسول الله ص إلى أبي ذر رحمه الله

۲- سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

بهشتی‌ها در بهشت خوشند. اینها از اباطیل است و حرفهای بسیار بی خود. سخنانی که این عرفای اصطلاحی دارند، خیلی از آنها اشتباه است. و اینها حرفهای نادرستی است. آتشی است که این همه در قران کریم صحبتش شده است. «و النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا» با ما هم چه خواهد شد، نمی‌دانیم. یعنی برسیم به خودمان تا هر چه بهتر رستگار شویم.

امیدواریم که خداوند همه ما را کمک کند که در این مسیر استفاده از اهل البيت علیهم السلام بهره مند باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۲	تفسیر ۴۰۱-۴۰۲.....
۲	سنت تغییر جلسه ۱۴۰۱/۷/۲۰.....
۲	سنت تغییر در قرآن.....
۴	سنت تغییر در روایات.....
۶	سنت تغییر جلسه ۱۴۰۱/۷/۲۷.....
۶	استثنائات سنت تغییر و دلیل آنها.....
۱۱	جلسه ۱۴۰۱/۷/۴.....
۱۱	بعضی از سنن الهی زیر مجموعه سنت تغییر.....
۱۶	جلسه ۱۴۰۱/۸/۱۱.....
۱۶	سنت امداد.....
۱۶	سنت امداد در آیات.....
۱۸	سنت امداد در روایات.....
۲۱	جلسه ۱۴۰۱/۸/۱۸.....
۲۱	سنت استدرج.....
۲۱	شواهدی از قرآن برای سنت استدرج.....
۲۲	معنای استدرج در لغت و در قرآن و حدیث.....
۲۴	فرق سنت استدرج با سنت مهلت.....
۲۵	جلسه ۱۴۰۱/۸/۲۵.....
۲۵	سنت مجاهدت و کوشش.....
۲۸	جلسه ۱۴۰۱/۹/۲.....
۲۸	سنت کفایت بر اساس توکل.....
۲۸	سنت کفایت بر اساس توکل، در آیات.....
۳۰	معنای توکل علی الله.....
۳۳	جلسه ۱۴۰۱/۹/۹.....
۳۳	توکل در روایت.....
۳۴	توکل در بیان خواجه نصیر الدین طوسی.....
۳۷	جلسه ۱۴۰۱/۹/۲۳.....
۳۷	ادامه بحث توکل در روایات.....
۴۰	چرا مواردی توکل هست ولی کفایت نیست؟.....
۴۳	جلسه ۱۴۰۱/۹/۳۰.....
۴۳	راه رسیدن به توکل.....
۴۸	جلسه ۱۴۰۱/۱۰/۲۱.....
۴۸	از ثمرات توکل.....
۵۴	جلسه ۱۴۰۱/۱۱/۵.....
۵۴	سنت کفایت از گرفتاری بر اساس تقوی.....
۵۴	تقوا چیست؟ اهمیت و آثار تقوا.....

۵۹.....	جلسه ۱۴۰۱/۱۱/۱۹.....
۵۹.....	حق تقوا، آثار تقوا.....
۶۵.....	جلسه ۱۴۰۱/۱۲/۳.....
۶۵.....	سنت رستگاری بر اساس خویشتنداری از بخل.....
۷۱.....	جلسه ۱۴۰۲/۲/۲۰.....
۷۱.....	سنت قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.....
۷۶.....	جلسه ۱۴۰۲/۲/۲۷.....
۷۶.....	سنت هلاکت براساس ظلم و.....
۷۸.....	عاقبت قوم نوح در بیان ابن عربی و قیصری.....
۸۰.....	جلسه ۱۴۰۲/۳/۱۰.....
۸۰.....	ادامه بحث سنت هلاکت براساس ظلم و.....
۸۲.....	مواظبت بر سرمایه عمر در کلام امام رضا (علیه السلام).....